احمد موعود انجیل

تفسیر سورهٔ صف

آیة الله جعفر سبحانی

چاپ پنجم


بسم الله الرحمن الرحیم

احمد موعود انجیل

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی (دام ظله)

ناشر چاپی:

موسسه انتشارات بعثت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

احمد موعود انجیل

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی جعفر، ۱۳۰۸ -

Sobhani Tabrizi, Jafar

عنوان و نام پدیدآور : احمد موعود انجیل / نوشته جعفر سبحانی.

مشخصات نشر : تهران: موسسه انتشارات بعثت □ [۱۳].

مشخصات ظاهری : ۲۱۹ص.

فروست : موسسه انتشارات بعثت ۴۹.

شابک : ۵۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس.

موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه

موضوع : اسلام و مسیحیت

رده بندی کنگره : BP۱۱/س۲الف۳ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۱۵۹

مقدّمه

مقدّمه نبوت و رسالت جاودانی، سند و دلیل جاودانی لازم دارد؛ سندی که در هرعصر و زمانی، در هرمحل و مکانی، گواه روشنی بر درستی گفتار آورنده آن باشد.

یکی از علل این که خداوند، دعوت پیامبر اکرم را با چنین معجزه و گواهی همراه ساخت این بود که، نبوت او، به یک زمان و برهه ای اختصاص نداشت و لذا برهان نبوت و گواه پیوند او با جهان وحی، مرزهای زمان و مکان را درهم می نوردد و در تمام اعصار به سان خورشید می درخشد و تاریکی های کفر و شرک را درهم می کوبد و حجت را بر آگاهان و بی غرضان تمام می کند.

امروز بر اثر عدم بلوغ فکری امت های پیشین، از پیامبران گذشته آثار و نشانه هایی که گواه بروجود و ادعای آنان باشد در دست نیست تا چه رسد برهان نبوت و نشانه های رسالت آنان.

به دلیل همین خلأ، گروه عظیمی در غرب که برای خود فکر و اندیشه ای دارند و از شرق - که زادگاه مسیح و مسیحیت است - کاملاً دورند، اصل وجود مسیح و مریم را جزو افسانه ها پنداشته و تصور می کنند که وجود مسیح به سان داستان لیلی و مجنون، یا فرهاد و شیرین از اساطیر تاریخی است.

مقصر اصلی در این مورد، امت های پیشین هستندکه نخواستند آثار پیشوایان خویش را دست نخورده حفظ و حراست کنند، در حالی که جریان، درباره پیامبر اسلام درست نقطه مقابل این حرکت منفی است، نه تنها کتاب و نامه ها و آثار وی و یاران او باقی است، بلکه قبور نیاکان و بستگان و مسکن خود و همسران و فرزندان پیامبر، به صورت روشن وجود دارد و اگر اندیشه های وهابیگری بر آثار خاندان رسالت چوب حراج نزند، هریک از این آثار، سند وجود پیامبر اسلام و شیوه ادعا و دلایل حقانیت

اوست.

نگارنده برای آشنا ساختن جوانان با کتاب و معجزه جاویدان آن حضرت، کوشش ناقصی در تفسیر سوره (صف) انجام داده که اکنون در اختیار خوانندگان وعلاقه مندان قرآن قرار می گیرد.

قم، میدان شهدا، مؤسسه امام صادق .

جعفر سبحانی.

۱۵ شعبان ۱۴۰۲/ ۱۸خرداد

با خصوصیات سوره صف آشنا شویم

با خصوصیات سوره صف آشنا شویم سوره صف (که گاهی به آن سوره (حواریین) و سوره عیسی نیز گفته می شود) شصت و یکمین سوره قرآن و شماره آیه های آن به اتفاق مفسران چهارده تاست.(۱).

در مورد این که آیا این سوره مدنی است یا مکی، بهتر است در ابتدا توضیحی در مورد اصطلاح مکی و مدنی بدهیم:.

اصطلاحاً آیات و سوره هایی که پیش از هجرت نازل شده اند (مکی) نامیده می شوند، ولی به آیه یا سوره ای که پس از مهاجرت نازل شده باشد (مدنی) می گویند.(۲).

برای شناسایی مشخصات سوره از نظر مکی و مدنی، راه روشن و درست، مراجعه به مضامین سوره است. اگر از این راه نتوانستیم مدنی و یا مکی بودن آن را به دست آوریم، باید از نقل محدثان واتفاق و شهرت در میان مفسران کمک بگیریم.

مضامین این سوره بر مدنی بودن آن گواهی می دهد، علاوه بر این که مدنی بودن آن مورد اتفاق مفسران است.

توضیح این که، غالباً مشرکان بت پرست، طرف سخن در محیط مکه بودند، از این نظر، نوع آیات مکی بر محور توحید و معاد و نقل قصص و سرگذشت عبرت انگیز و آموزنده اقوام و ملل پیشین و معارف عقلی دور می زند. برای چنین گروه که هنوز اساس آیین اسلام را نپذیرفته اند بحث درباره جهاد در راه خدا و گواهی دادن انجیل و تورات برنبوت پیامبر اسلام و احکام نماز و روزه و...، مطابق اصول بلاغت نیست.

ولی در مدینه، مسلمانان واقلیت هایی از یهود و نصارا مخاطب بوده اند و در هر لحظه، مرکز اسلام از طرف مهاجمان در آستانه خطر قرار می گرفت و مسلمانان اصول دین و معارف حقه اسلامی را از جان و دل پذیرفته بودند، از این جهت، وقت آن رسیده بود که دستورهای لازم درباره جهاد به آنها داده شود و اصول اخلاقی و اجتماعی و احکام عملی اسلام را از پیشوای اعظم خود فرا گیرند.

بنابراین، از مطالعه مضامین سوره می توان تشخیص داد که ظرف نزول سوره چه زمانی بوده است. اینک رؤوس مطالب این سوره بعد از مسأله تسبیح به قرار زیر است:.

۱ . گفتار باید با کردار توأم باشد، در غیر این صورت گناه بزرگی شمرده خواهد شد؛.

۲ . افراد با ایمان باید برای جهاد فی سبیل اللّه بسیج شوند؛.

۳ . موسی از قوم خود شکایت می کند؛.

۴ . حضرت مسیح (ع) از بعثت پیامبر اسلام با ذکر نام وی خبر می دهد؛.

۵ . گروهی که می خواهند نور خدا را خاموش سازند موفق به این کار نمی شوند؛.

۶ . گروه با ایمان باید مانند حواریون مسیح، جان باز و فداکار باشند.

دقت در مضامین این مطالب، گواهی می دهد که این سوره پس از مهاجرت پیامبر (ص) به مدینه (درآن زمان که مسیحیان شبه

جزیره با پیامبر اسلام در حال تماس بودند) نازل شده و هرگز محیط مکه با طرح بسیاری از این مطالب سازگار نبوده است.

------------------------- پی‌نوشتها: ۱. جمع البیان، ج۵، ص۲۷۷.

۲.بنابراین آیاتی که درحجهٔ الوداع در سرزمین مکه نازل گردیده اند آیات مدنی خواهند بود. در مکی و مدنی، اصطلاح دیگری نیز هست که میزان محل نزول آیه است نه زمان نزول آن. بر طبق این نظر آیه های حجهٔ الوداع مکی خواهند بود، ولی مشهور همان اصطلاح اول است.

تمام ذرات جهان خدا را تسبیح می گویند

تمام ذرات جهان خدا را تسبیح می گویند بسم اللّه الرحمن الرحیم.

۱ . (سَبَّحَ لِلّهِ ما فِی السَّمَواتِ وَما فِی الأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ؛

خدا را آن چه در آسمان ها و زمین است تسبیح می گوید (و او را از هر نوع عیب و نقصی تنزیه می نماید). اوست عزیز و حکیم). یکی از حقایق و معارف بلند قرآن، این است که سراسر ذرات جهان، خدا را سجده می کنند و به حمد و ثنا و تسبیح و تقدیس او مشغولند و این حقیقت جز از قرآن، از هیچ مکتبی به این گستردگی شنیده نشده است؛ به عبارت روشن تر، همه ذرات موجودات، از دل اتم ها گرفته تا درون کهکشان ها و سحابی ها این سه وظیفه بزرگ را انجام می دهند:.

۱ . همه موجودات جهان، خدا را (سجده) می کنند؛

۲ . سراسر جهان هستی، خدا را (حمد) و (ثنا) می گویند؛

۳ . تمام موجودات، خدا را (تسبیح) می گویند.

تو گویی سراسر جهان، خضوع و فروتنی، گوش و زبان، روح و احساس، درک و مسؤولیت، نور و روشنایی وعلم و دانش است. سجده با حمد و تسبیح، تفاوت روشنی دارد که نیاز به بیان ندارد؛ زیرا سجده، خضوع و ابراز کوچکی است، در حالی که حمد و تسبیح بیان کمال و جمال خدا و پیراستن او از نقص وعیب است. تفاوت حمد و تسبیح. هرگاه خدا را از این نظر ستایش کنیم که او دارای صفات کمال و جمال و مبدأ کارهای نیک و سودمند است در این صورت ستایش ما را (حمد) می گویند؛ ولی اگر ذات او را از هر نوع عیب ونقص پیراسته بدانیم و پیراستگی او را ابراز کنیم، آن را (تسبیح) می گویند؛ به عبارت دیگر، (حمد) خدا، توصیف او در برابر کمال (صفات ثبوتی واعمال نیک) است، خواه این کمال جزو ذات او باشد مانند علم وقدرت، یا از افعال او به شمار رود، مانند رازقیت. در حالی که تسبیح خدا، تنزیه او از عیوب و نقایص (صفات سلبی) است.

اکنون که تفاوت این دو روشن شد لازم است درباره هر سه مطلب - که یکی از ابتکارات قرآن است - اندکی بحث کنیم. ۱ . همه ذرات جهان در برابر خدا خاضعند. الف) قرآن، سجده و خضوع موجودات جهان را به گونه های مختلفی مطرح کرده؛ در برخی از آیات، تنها از سجود موجودات دارای آگاهی و عقل سخن به میان آورده است، آن جا که می فرماید:.

(وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمَواتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالآصالِ؛(۱).

آن چه در آسمان ها و زمین است و هم چنین سایه های آنها صبح و شام از روی میل و اجبار، برای خدا سجده می کنند).

در این آیه به گواهی لفظ (مَنْ) در جمله (وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمواتِ) تنها خضوع موجودات دارای عقل مطرح می باشد.(۲).

ب) در برخی از آیات دایره سجده گسترده تر گرفته شده و از سجود تمام جنبندگان سخن به میان آمده است، آن جا که می فرماید:.

(وَلِلّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّمَواتِ وَما فِی الأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَالْمَلائِکَةُ وَهُمْ لایَسْتَکْبِرُونَ؛(۳).

برای خدا آن چه در آسمان ها و زمین از جنبندگان و فرشتگان است، سجده می کنند و هرگز کبر نمی ورزند).

ج) بار سوم سجده گیاهان و درختان را متذکر می شود و می فرماید:.

(وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدانِ؛(۴) بوته ها و درختان او را سجده می کنند).

د) بار دیگر با دید وسیعی از سجود و خضوع سایه های اجسام سخن گفته و می فرماید:.

(أَوَلَمْ يَرَوْا إِلى ما خَلَقَ اللّهُ مِنْ شَىءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ الْيَمينِ والشَّمائِلِ سُجَّداً لِلّهِ وَهُمْ داخِرُونَ؛(۵).

مگر نمی نگرند به اجسامی که خدا آفریده است که سایه های آنها از راست و چپ (صبح و عصر) حرکت و خدا را سجده می نمایند در حالی که خود اجسام درحال خضوع و اطاعت هستند).

ه) برای بار پنجم خداوند، از سجده آفتاب و ماه و ستارگان و کوه ها و درخت و چهارپایان سخن گفته است، آن جا که می فرماید:.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمواتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ والشَّمْسُ والقَمَرُ والنُّجُومُ وَالْجِبالُ والشَّجَرُ وَالدَّوابُّ وَكَثِير مِنَ النّاسِ...؛(۶).

مگر نمی بینی که خدا را آن چه در آسمان ها و زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درخت و چهارپایان و بسیاری از مردم سجده می کنند).

بنابراین مسأله سجده موجودات مسأله ای عمومی است که سراسر جهان هستی را فرا می گیرد و اختصاص به موجودی ندارد. پس آن چه مهم است فهمیدن حقیقت (سجده) است و چگونه هر موجودی از با عقل و بی عقل در برابرعظمت حق ابراز تذلل و کوچکی می نماید. مقصود از سجود موجودات چیست. سجده انسان معمولاً ـ با گذاردن اعضایی از آن جمله پیشانی و احیاناً چانه(۷) بر زمین انجام می گیرد. این هیأت ظاهری سجده است ولی روح آن، همان ابراز تذلل و فروتنی در برابر معبود است.

در این جا این مسأله مطرح می شود که آیا در تحقق سجده – که هدف از آن، کمال خضوع است – لازم است که هیأت خاصی وجود داشته باشد و بدون تحقق آن، نمی توان این لفظ را به کار برد یا این که ملاک و میزان آن، ابراز خضوع و فروتنی است و در هر کجا این امر محقق شود، می توانیم لفظ سجده را به کار ببریم، هرچند همان هیأت خاص، وجود نداشته باشد و اگرهم به آن هیأت خاص سجده می گوییم، از این نظر است که یک چنین هیأت در نظر مردم حاکی از غایت تواضع و خضوع است و در حقیقت طریقی برای اظهار کوچکی و فروتنی است.

قرآن در این مورد، راه دوم را انتخاب می کند و هر نوع تذلل و کوچکی را که به هر صورتی تحقق پذیرد، سجده می نامد و روش عرف و عقل نیز در نام گذاری و به کار بردن الفاظ همین است؛ مثلاً روزی لفظ چراغ در چراغ های محقری به کار می رفت که برای خود شکل و وضع خاصی داشت و از هیچ نظر قابل مقایسه با چراغ های پرفروغ امروز نبود، ولی چون خاصیت و اثر همان چراغ های دیرینه در چراغ های امروز، به صورت کامل تری موجود است، از این نظر لفظ مزبور، بدون هیچ گونه تغییری به نور افکن های قوی و نیرومند نیز اطلاق می شود. حقیقت سجده در موجودات جهان. سراسر موجودات جهان، به نحو خاصی مراتب فروتنی و تذلل خود را به مقام ربوبی ابراز می نمایند و عالی ترین مظهر برای اظهار کوچکی و تعظیم معبود جهان، این است که همه جهان در قبضه قدرت وی بوده و همگی مطیع فرمان و اراده مطلق او هستند؛ به عبارت دیگر اراده واحدی بر جهان حکومت می کند وهمه موجودات از آن پیروی کرده و در برابر آن هیچ گونه مقاومتی ابراز نمی نمایند.

بنابراین، در سجده به این معنا (اطاعت بی چون و چرای موجودات از اراده نافذ خداوند) کراهتی تصور نخواهد شد؛ زیرا اکراه در موردی به کار می رود که موجودی ازخود، دارای اراده و اختیار باشد تا در مقابل دیگری ابراز مقاومت کند، در صورتی که هیچ موجودی بدون استمداد از قدرت خدا دارای وجود نیست تاچه رسد که ازخود اراده مخالفی داشته باشد و سجده در برابر عظمت خدا را مکروه بشمارد. سجده هایی از روی رغبت و کراهت!. با وجود این مشاهده می شود که جمله (طَوْعاً وكَرْهاً) برای انسان و هر موجود دارای عقل، دو نوع سجده را ثابت می کند: سجده ای از روی میل و سجده ای از روی کراهت.

در این صورت ناچاریم برای این دو نوع سجده، تفسیری برگزینیم و بگوییم: منظور از سجده از روی رغبت، آن نوع پذیرش هاست که با طبع انسان و یا هر موجود دیگر توافق دارد، مانند گردش خون و ضربان قلب برای انسان، و مقصود از نوع دیگر پذیرش یک سلسله روی دادهایی است که با طبع موجود سازگار نباشد، مانند مرگ ها و بلاهایی که انسان را پیش از وصول به پایان عمر، محکوم به فنا و نیستی می سازد.

درقرآن مجید در آیه دیگری نیز لفظ های (طوعاً) و (کرهاً) درباره آسمان ها و زمین به کار رفته است و طبعاً مقصود همان است که گفته شد، چنان که می فرماید:.

(فَقالَ لَها وَ لِلأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَینا طائعینَ؛(۸).

به آسمان و زمین خطاب کرد: بیایید و فرمان مرا در پذیرش هر نوع تبدلات و تغییرات از روی اراده یا کراهت بپذیرید گفتند: به رغبت پذیرفتیم).

بنابراین، هم پذیرش وجود و هم قبول هر نوع تصرف، خواه موافق طبیعت موجود باشد یا مخالف آن، خضوع و اظهار کوچکی در برابر خداست، چیزی که هست به یک معنا، همه این پذیرش ها از روی میل و رغبت است و به یک معنا آن قسم از حوادث که برخلاف مسیر طبیعی موجود باشد، نوعی کراهت در آن وجود دارد.

نه تنها وجود هر موجودی در قبضه قدرت اوست بلکه سایه های اجسام در گردش و تحولات خود، تابع اراده و خواست او هستند و هنگام صبح و عصر در دو طرف جسم، سایه های چشمگیری دیده می شود که همگی در پرتو اراده نافذ او هستند.

آیا شایسته است که همه اجسام جهان با سایه های خود در برابر خدا ابراز کوچکی کنند، اما انسان از سجده تشریعی در برابر خدا امتناع ورزد هر چند پیوسته از نظر تکوین خاضع و خاشع است، به خصوص این که خداوند انواع موجودات زمین و آسمان را در برابر انسان خاضع ساخته است(۹) ولی او در برابر پروردگارش خضوع نکند.

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار. شرط انصاف نباشدکه تو فرمان نبری.

اکنون که با معنای سجده در موجودات آگاه شدیم و روشن شد که مقصود از سجده موجودات، سجده تکوینی آنهاست، لازم است درباره حمد و تسبیح موجودات جهان، به گونه گسترده ای سخن گوییم. ۲ . تسبیح سراسری موجودات جهان. در گذشته یاد آور شدیم که حمد و ثنا، ستایش خدا در برابر صفات کمالی و ثبوتی اوست، هم چنان که تسبیح او، پیراسته ساختن خدا از نقایص ومعایب است.

چون در برخی از آیات مورد بحث، هر دو موضوع با هم وارد شده است، از این نظر، هر دو بحث را یک جا بحث می نماییم. در تقسیم بندی آیات از هر قسمی به ذکر یک آیه اکتفا می کنیم.

الف) گاهی قرآن تسبیح موجودات را در دایره وسیعی بیان کرده و آن را امری عمومی که همه موجودات را در بر می گیرد مطرح می کند و می فرماید:.

(سَبَّحَ لِلّهِ ما فِی السَّمواتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ الْعَزیزُ الْحَکِیمُ؛(۱۰).

آن چه در آسمان ها و زمین است، خدا را تنزیه می کند، اوست عزیز و حکیم).

لفظ (ما) برخلاف تصور برخی، هم در عاقل و هم غیر عاقل به کار می رود و منظور از آن در این جا، تمام موجوداتی است که در آسمان ها و زمین قرار دارند.

آیه های ۱ و ۲۴ سوره حشر، ۱ سوره صف، ۱ سوره جمعه، ۱ سوره تغابن به همین مضمون هستند و صریح ترین آیه در این مورد، آیه ۴۴ سوره اسراست، چنان که می فرماید:.

(تُسَبِّحُ لَهُ السَّمواتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَن فیهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِی یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کانَ حَلیماً غَفُوراً؛

آسمان های هفتگانه و زمین و هر موجود عاقلی که در آنهاست، خدا را تنزیه می کند و آن چه در جهان هستی به عنوان (شیء) شناخته شده است، خدا را با ستایش خود تنزیه می کند ولی شما از تسبیح آنها آگاه نیستید و درك نمی كنید به راستی كه او همواره بردبار (و) آمرزنده است).

نکته قابل توجه – که بعداً سند گفتار ما خواهد بود – عدم آگاهی و درک ما از تسبیح آنهاست.

ب) گاهی از تسبیح فرشتگان به صراحت و یا به کنایه سخن می گوید، آن جا که می فرماید:.

(وَالْمَلائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الأَرْضِ...؛(۱۱).

فرشتگان با حمد پروردگار خویش او را تسبیح می گویند و درباره افرادی که در زمین هستند، آمرزش می طلبند).

تسبیح فرشتگان در آیات دیگری نیز وارد شده است.(۱۲).

ج) گاهی پس از یک بیان عمومی، تسبیح مرغان هوا را متذکر شده و چنین می فرماید:.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمواتِ وَالأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافّاتٍ كُلّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ...؛(۱۳).

آیا ندیدی، آن چه در آسمان ها و زمین است خدا را تسبیح می گویند و مرغان گشاده بال نیز تسبیح می گویند و هرکدام به دعا و تنزیه خود آشناست).

دقت بفرمایید در این آیه به آن گروه که خدا را تسبیح می کنند، نسبت (علم) می دهد و آنها را به تسبیح خود عالم و آگاه معرفی می کند و به اصطلاح می فرماید: (كُلّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ؛ هر کدام به دعا و تسبیح خود آشناست).

تسبیح پرندگان، در آیات دیگری نیز وارد شده است.(۱۴).

د) در برخی تصریح شده که کوه ها در اوقات خاصی خدا را تسبیح می گویند، آن جا که می فرماید:.

(إِنّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالعَشِيِّ وَ الإِشْراقِ؛(۱۵).

ما کوه ها را برای داود رام کرده و آنها شبانگاه و صبحگاه، خدا را تسبیح می گویند).

تسبیح کوه ها در آیات دیگری نیز وارد شده است.(۱۶).

ه) برای بار پنجم تسبیح رعد را متذکر می شود و می فرماید: (ویسبح الرعد بحمده).(۱۷).

اکنون باید دید منظور از تسبیح چیست.

تسبیح درلغت به معنای تنزیه از نقایص است؛ هرگاه موجودی را از نقایص وعیوب، تنزیه و تقدیس نماییم، آن را تسبیح می گویند. بنابراین، در حقیقتِ تسبیح، تنزیه از نقص و عیب نهفته است و هر تفسیری که برای تسبیح گفته می شود اگر حاکی از تقدیس خداوند و تنزیه او ازعیب و نقص نباشد نمی توان آن را تفسیر صحیح برای تسبیح دانست. آرای مفسران درتسبیح موجودات. برخی از مفسران که نتوانستند به حقیقت تسبیح تمام موجودات پی ببرند برای فرار از اشکالی که در تسبیح همه موجودات در بدو نظر موجود است گفته اند: مراد از (ما) در (ما فِي السَّمواتِ) موجودات عاقل است که دارنده شعورند؛ مانند انسان و فرشته که خداوند را با کمال ادراک و شعور، تقدیس می نمایند.(۱۸).

درحالی که بسیاری از مفسران این نظریه را نپذیرفته اند و گفته اند: مقصود از (ما) اعم از عاقل و غیر عاقل، مدرک و غیر مدرک است و ظاهر آیه نیز با نظر آنها وفق می دهد؛ زیرا لفظ (ما) معمولاً در مطلق موجودات به کار می رود عکس (من) که بیشتر در صاحبان عقل و شعور استعمال می شود.

این دسته برای تسبیح، معانی گوناگونی ذکر کرده اند، ولی اکثر آنها با این که صحیح است، ارتباطی به معنای تسبیح ندارد. اکنون به برخی از نظریات اشاره می نماییم:.

نظریه نخست: مقصود از تسبیح همان خضوع تکوینی هر موجودی در برابر فرمان و اراده الهی است و سراسر هستی در برابر اراده

ومشیت خداوند خاضع بوده، و در پذیرش وجود و پیروی از قوانینی که خداوند برای آنها تعیین نموده است، مطیع و تسلیم هستند.
بر این نظریه، با آیاتی که درباره تسلیم بودن تمام موجودات جهان در برابر اراده نافذ حق وارد شده است، استدلال می شود؛ مانند.
(ثُمَّ اسْتَوی إِلی السَّماءِ وَهِیَ دُخانٍ فَقالَ لَها وَ لِلأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ؛(۱۹).
سپس به آسمان ها پرداخت در حالی که به صورت گاز بود و به آن و زمین خطاب کرد که به رغبت یا کراهت زیر فرمان ما قرار گیرند. آنها با کمال رغبت به اطاعت از مشیت او گردن نهادند).
بنابراین ممکن است آیاتی که در آنها به تمام آن چه در زمین و آسمان است، نسبت سجود و خضوع داده شده است، مؤید نظر یاد شده باشد.(۲۰) ولی ما تصور می کنیم که این نظر صایب نیست؛ زیرا مسأله خضوع و سجود و تسلیم شدن سراسر جهان هستی در برابر اراده خداوند ارتباطی به مسأله تنزیه وتقدیس حق ازنقص و عیب ندارد و نباید این دو مطلب را به هم آمیخت، اگر چه هر کدام از اینها در جای خود درست و استوار است.
نظریه دوم: بسیاری از مفسران، تسبیح موجودات جهان را چنین تفسیر می کنند:.
نظم و نظام شگفت انگیز هر موجودی با رمز و اتقانی که در ساختمان آن به کار رفته است، شاهد و گواه بر قدرت بی نهایت، عقل و شعور و حکمت بی پایان سازنده اوست.
سازمان دقیق و اسرار پیچیده هر موجودی، همان طور که به وجود صانع خود گواهی می دهد، به لسان تکوینی نیز گواهی می دهد که خالق آن، دانا و توانا و از هرنوع عجز و جهل مبرا و منزه است؛ مثلاًـ برای تنزیه خدا از شرک چنین گواهی می دهد: نظام واحدی که هم بر یک اتم و هم بر منظومه شمسی ما حکومت می کند گواهی می دهد همه سازمان هستی زیر نظر آفریدگار واحدی به وجود آمده است و هیچ کس جز او در پدید آوردن هستی دخالت نداشته و اثر و نظام یگانه، حاکی از وحدت مؤثر و نبودن هرنوع شریک و انباز برای اوست از این جهت وحدت نظام، خدا را از شرک، تنزیه و تقدیس می کند.
خلاصه همان طور که حکومت نظم وقانون واحد بر مجموع جهان آفرینش، گواه حکومت ناظم یگانه ای بر جهان است؛ هم چنین اسرار دقیق و اندازه گیری شده موجودات، بیانگر دانایی و توانایی آفریدگار آنهاست.
این نظریه – که مورد اعتماد بسیاری از مفسران است – از جهاتی قابل دقت و ملاحظه می باشد:.
۱ . اگر مقصود خدا از تسبیح تمام موجودات جهان، این باشد که در این نظر آمده، این حقیقتی است که همه آن را درک می کنند و می فهمند دیگر جا ندارد که قرآن بفرماید: (ولکن لاتفقهون تسبیحهم؛(۲۱) شما تسبیح آنها را نمی فهمید) زیرا این نوع تنزیه را هر فردی به فراخور حال خود درک کرده و می فهمد.
برخی برای اصلاح این نظریه ناچار شدند که جمله (لاتفقهون) را به معنای (عدم توجه) بگیرند و بگویند: اکثر مردم به این مطلب توجه ندارند و یا این که بگویند: عظمت دلالت موجودات بر تنزیه خدا به قدری عظیم است که انسان به اندازه واقعی آن واقف نمی شود ولی ناگفته پیداست توجیه مزبور برای جمله فوق، خلاف ظاهر آن است و اگر منظور خدا این بود شایسته بود بفرماید: (وأنتم عنه غافلون) یا جمله ای مانند آن.
۲ . اگر تسبیح موجودات جهان به این معناست که از تدبر در ساختمان وجودی اشیا، این نوع تنزیه تکوینی را درک می کنیم؛ چرا قرآن می فرماید: آسمان ها و زمین و مرغان به دعا و تنزیه خود آشنا هستند؛ و به عبارت دیگر چطور آشکارا به آنها نسبت علم و دانستن داده و می گوید: (...کُلٌ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ...؛(۲۲) هرکدام به راز و نیاز خود آشنا هستند.) در صورتی که روی این نظر هیچ کدام از آنها از تسبیح و تنزیه خود اطلاعی ندارد، بلکه فقط ما هستیم که از روی دقت و امعان نظر، لسان تکوینی و زبان حمد و ثنای آنها را درک می کنیم وگرنه خود آنها کوچک ترین توجهی به کار خود ندارند.
۳ . اگرمنظور از تسبیح کاینات، همان است که بیشتر مفسران برگزیده اند این نوع تسبیح وقت معین ندارد، بلکه حقیقتی است که

بشر هر موقع در سازمان هر موجودی دقت کند آن را درک می نماید، در صورتی که قرآن، تسبیح کوه ها را مقید به شبانگاه و صبحگاه فرموده چنان که صریحاً می فرماید: (یُسَبِّحْنَ بِالْعَشیِّ وَ الإِشْراقِ).(۲۳).

روی این ملاحظات با این که خود تسبیح تکوینی و این که هر موجودی با زبان تکوینی خود خالق خود را از هر نوع عیب و نقص تنزیه می نماید، مطلبی است صحیح، ولی نمی توان آیات مربوط به تسبیح گفتن کاینات را ناظر به این نوع از تسبیح دانست.

نظریه سوم: این نظریه مربوط به فیلسوف گرامی اسلام، مرحوم صدر المتألهین است که در مسائل مربوط به الهیات و امور ما بعد طبیعت نظریات بس شامخ و بلندی دارد و از محققان و مؤسسان بزرگ اصول فلسفه اسلامی است که چشم روزگار مردی به این وسعت ذهن و بینش بلند و درک عمیق، کمتر دیده است.(۲۴).

وی می گوید: تمام موجودات جهان از روی علم و آگاهی به حمد و ثنا و تسبیح و تنزیه خداوند بزرگ اشتغال دارند وهر موجودی در هر پایه ای ازوجود که هست و هرانداره که از هستی سهمی دارد، به همان اندازه به خالق و آفریدگار خود علم و آگاهی دارد و او را از این طریق حمد و ثنا می گوید و از نقایص وعیوب تنزیه می کند.

وی می گوید: علم و ادراک در تمام مراحل و مراتب وجود از واجب الوجود گرفته تا برسد به جهان نبات وجماد تحقق دارد و هر موجودی در هر رتبه ای از وجود باشد، سهم و حظّی از صفات عمومی، مانند علم و شعور و حیات و... داشته و هیچ موجودی از آن خالی نیست. چیزی که هست گاهی براثر ضعیف بودن این صفات، وجود آنها برای ما مکشوف نیست. موجودات جهان، هر چه ازماده وآثار آن،دوری گزینند و به صورت یک موجود مجرد درآیند و یا در مسیر تجرد قرار گیرند این صفات در آنها قوی تر و واضح تر می شود و هر قدر از نظر وجود به ماده گرایش پیدا کنند این صفات در آنها به همان اندازه تنزل و کاهش یافته تا آن جا که به نظر می رسند فاقد علم و ادراک هستند ولی در حقیقت چنین نیست، بلکه اصلِ این صفات را به طور ضعیف دارند هر چند برای ما انعکاس ندارد.

وی این مطلب را از طریق برهان فلسفی و مکاشفات نفسانی ثابت می نماید. او گامی فراتر نهاده و می گوید: گفته قرآن که شما از تسبیح و تحمید موجودات آگاهی ندارید مربوط به نوع مردم است؛ زیرا اکثر مردم حقیقت تسبیح آنها را درک نمی کنند، ولی مانعی ندارد که برخی از صاحب دلان، یعنی کسانی که روح و روان آنان با حقایق موجودات ارتباطی پیدا کرده است با گوش دل، تسبیح و تنزیه آنها را بشنوند و از تسبیح کاینات در برابر فرمان خدا آگاه باشند.

قلبی که از وساوس و علایق مادی خالی گردد و مرکز فرود انوار حق و برکات معنوی باشد، از طریق مکاشفه وجدانی همه این حقایق را دیده و درک می کند. مولوی با بینش خاص خود این حقیقت را دریافته و در این باره چنین می گوید:

گر تو را از غیب چشمی باز شد. جمله ذرات جهان همراز شد.

نطق آب و نطق خاک و نطق گل. هست محسوس حواس اهل دل.

فلسفی کو منکر (حنانه) است. از حواس انبیا بیگانه است.(۲۵).

جمله ذرات عالم درنهان. با تو می گویند روزان و شبان:.

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم. با شما نامحرمان ما خامشیم.

چون شما سوی جمادی می روید. محرم جان جمادات کی شوید.

فاش تسبیح جمادات آیدت. وسوسه تأویل ها بربایدت.

چون ندارد جان تو قندیل<ها. بهر بینش کرده ای تأویلها(۲۶)

اکنون که سخن به این جا منتهی گردید، لازم است این حقیقت قرآنی را از تدبر در آیاتی که در باره علم و شعور تمام موجودات واردشده است به دست آوریم؛ زیرا اگر قرآن همه موجودات جهان راتسبیح گو و ثناخوان معرفی می کند، از طرفی دیگر تمام

ذرات جهـان را، دارای ادراک و آگـاه و صـاحب گوش و هوش می دانـد. هرگـاه آیـات این دو بخش را کنـار هم قرار دهیم، قطعاً نظریه صـدرالمتألهین به روشن ترین وجه ثابت خواهد شد. اینک آیاتی که بروجود شـعور و درک در سراسـر جهان از اتم گرفته تا کهکشان گواهی می دهد. وجود شعور در تمام موجودات جهان. این نظریه را می توان از دو راه ثابت کرد:.

۱ . آیاتی که بر وجود شعور در تمام موجودات جهان اعم از جاندار و غیره گواهی می دهند.

۲ . دلایل عقلی که وجود شـعور را در تمام ذرات جهان ثابت می کند. راه اول (آیات و روایات):. قرآن به روشنی گواهی می دهد کـه مورچگـان از شـعور خاصـی برخوردارنـد؛ زیرا هنگـامی کـه سـلیمان بـا سپاهیان خـود از بیابـانی عبـور می کرد، مـورچه ای به مورچگان بیابان، که بیم آن می رفت همگی زیر پای سلیمان و سپاهیانش از بین بروند، ندا در داد و گفت:.

الف) (... یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لایَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لایَشْعُرُونَ؛(۲۷).

مورچگان، به لانه های خود پناه ببرید تا سلیمان و سپاهیان او شماها را نابود نکنند آنان متوجه نیستند).

نـدای مورچه یـک نـدایی حقیقی و واقعی بود و هرگز نمی توان آن را به معنای مجازی و زبان حال حمل کرد به گواه این که طبق نقل قرآن، از شنیدن سخن او تبسمی بر لبان سلیمان نقش بست و از خداوند خواست که به او توفیق دهد در برابر نعمت هایی که بر او و والدین او ارزانی داشته است سپاسگزاری کند، چنان که می فرماید:.

ب) (فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها وَقالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلی والِدَیَّ...؛(۲۸).

سلیمان از شـنیدن نـدای مورچه در شـگفت مانـد و از خدا خواست که به او توفیق دهد نعمتی را که بر او و والدینش ارزانی داشـته، شکرگزارد).

قرآن درباره پرنده ای به نام (هدهد) داسـتانی دارد که حاکی از شـعور خاص اوست به طوری که موحد را از مشـرک تشخیص می داد: سـلیمان او را برای انجام مأموریت هایی گسـیل می داشت. روزی او را غایب دید وگفت: اگر برای غیبت خویش عذر موجهی نداشته باشد، او را عذاب خواهد داد و یا سـرش را خواهد برید. چیزی نگذشت که هدهد آمد و گفت: بر چیزی واقف شدم که تو برآن واقف نشـدی، و از دولت (سـبا) خبر شـگفت آوری آورده ام. زنی بر آنـان فرمـانروایی می کنـد و از هر نوع نعمت برخوردار است و برای او تخت بزرگی است. دیدم آنان به جای پرستش خدا، آفتاب رامی پرستند. شیطان کردارهای آنان را زیبا جلوه داده و از راه حق باز داشته و آنان را گمراه ساخته است.

چرا آنـان خـدایی را که بر هر امر پنهـانی وجود بخشـیده است، سـجده نمی کننـد در حالی که او از کردارهای پنهان و آشـکارآنان آگاه است؛ خدایی که جز او خدایی نیست، صاحب عرش بزرگ است.

سلیمـان گفت: بررسـی می کنم ببینم که در این گزارش راسـتگو هستی یـا نه. نـامه مرا ببر و به آنـان برسان و از آنان دوری بجو، و مراقب باش تا ببینی آنان در برابر نامه من چه واکنشی نشان می دهند.(۲۹).

پرنـده ای که تـا این حـد، کارهـای دقیق و مرموزی را درک می کنـد و گزارش می دهـد و فرمـان می برد، به طور مسلم از شـعور خاصی برخوردار است.

قرآن یکی از مفاخر سلیمان را این می داندکه او به زبان پرندگان آشنا بود و می گوید:.

ج) (وَوَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ وَقالَ یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ...؛(۳۰).

سلیمان وارث داود شد و گفت: مردم، زبان پرندگان به ما تعلیم شده است).

سلیمان سپاهی از انسان و جن و پرندگان تشکیل داده بود و همگی تحت فرمان او بودند، چنان که می فرماید:.

د) (وَحُشِرَ لِسُلَیْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ والطَّیْرِ...؛(۳۱).

سپاهیان سلیمان، از سه گروه جن و انسان و پرندگان حاضر شدند).

از مجموع این آیات استفاده می شود که پرندگان بالأخص و تمام جانداران به طور اعم، از آگاهی خاصی برخوردارند و اگر انسان کاملی بر صفحه جهان حکومت کند، می تواند با آنان سخن بگوید و از آنها در تحکیم نظام توحیدی و شکستن مظاهر بت پرستی استفاده کند. گسترش آگاهی درجمادات. آیات قرآن به جمادات افعالی را نسبت داده است که توأم با درک و آگاهی است. سقوط برخی از سنگ ها را از نقطه ای، معلول (خشیت) و (خداترسی) آنها می داند، چنان که می فرماید:.

ه) (...وَإِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ...؛(۳۲).

برخی از صخره ها از ترس خدا می افتد).

در آیه ای یاد آور می شود که (امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آنان از تحمل بار امانت ابا ورزیدند و ترسیدند و انسان آن را به دوش گرفت). چنان که می فرماید:.

و) (إِنّا عَرَضْنَا الأَمانَةَ عَلَى السَّمواتِ وَالأَرْضِ والْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَهَا الإنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً).(۳۳).

برخی از مفسران این آیه و امثال آن را بر معنای مجازی که در اصطلاح به آن (زبان حال) می گویند حمل کرده اند، در صورتی که چنین تفسیری نوعی پیشداوری است و هیچ دلیلی ندارد که چنین حقیقتی را - که قرآن از آن گزارش می دهد - برغیر ظاهر آن حمل کنیم و این که می گویند: علم تاکنون بر چنین شعور و آگاهی دست نیافته است دلیل برنبودن آن در این موجودات نیست؛ زیرا تنها وظیفه علم، اثبات است و بس وهیچ گاه علم، حقّ نفی و سلب چیزی را - که از وجود و عدم آن آگاه نیست - ندارد .

ز) (لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْ آنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ وَتِلْكَ الأَمْثالُ(۳۴) نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛(۳۵).

اگر این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم، آن را از ترس خدا فروتن و شکافته شده می دیدی. این توصیف را برای مردم می آوریم تا بیندیشند).

اگر هر نوع پیشداوری را درباره آیات قرآن کنار بگذاریم، باید بگوییم کوه دارای چنین شایستگی است که اگر مورد خطاب خدا قرار گیرد، بر اثر آگاهی از عظمت خطاب، شکافته و پراکنده می شود، از برخی از آیات به طور اشاره، وجود چنین آگاهی استفاده می شود. آن جا که می فرماید:.

ح) (وَإِنْ كانَ مَكرُهُم لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ؛(۳۶).

نزدیک است که از حیله آنان، کوه ها از جای خود کنده شوند).

ط) (تَكادُ السَّمواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً؛(۳۷).

نزدیک است که آسمان ها از هول آن فرو ریزد و زمین بشکافد و کوه ها در هم کوبیده شود).

اگر به راستی در کوه ها شایستگی آگاهی از اوضاع خارج از خود نبود چنین سخنی در مورد آنها دور از بلاغت بود و آن گاه ناچار بودیم برای آیه معنای مجازی از قبیل مبالغه و تمثیل فرض کنیم، هم چنان که برخی ازمفسران در این مورد مرتکب چنین کاری شده اند.

آیات مربوط به روز رستاخیز، پرده از روی چنین آگاهی برمی دارد؛ زیرا در چنین روزی دست ها و پاها و پوست ها بر جرایم انسان گواهی خواهند داد و به فرمان خدا، بشر مجرم را از خصوصیات زندگی و کارهایی که انجام داده است، مطلع خواهند نمود. اکنون آیات این قسمت:.

ی) (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ؛(۳۸).

روزی فرا می رسد که زبان ها و دست ها و پاهای آنان بر ضرر آنان گواهی می دهد).

ک) (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ؛(۳۹).

روزی فرا می رسد که بر زبان آنان مهر می زنیم و دست های آنان را به سخن گفتن وادار می کنیم و پاهای آنان برکردار بد آنان گواهی می دهد).

کا) (وَقالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ ...؛(۴۰).

به پوست های خود می گویند: چرا بر ضرر ما گواهی دادید می گویند: خدایی که همه را ناطق و گویا کرده است ما را به سخن گفتن واداشت).

قرآن به روشنی گواهی می دهد که روز رستاخیز، زمین اخبار خود را باز می گوید و از طرف خدا به آن وحی می رسد، چنان که می فرماید:.

کب) (یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحی لَها؛(۴۱).

در آن روز زمین اخبار خود را بازگو می کند؛ زیرا پروردگارش به او وحی کرده است).

قرآن به روشنی از اطاعت و سرسپردگی آسمان و زمین گزارش می دهد و می فرماید:.

کج) (... فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ؛(۴۲).

به آسمان و زمین گفت: از روی رغبت و یا کراهت تحت فرمان در آیند، گفتند: ما از روی اطاعت زیر فرمان در آمدیم).

این آیات و نظایر آنها در نظر گروهی که بخواهند نزد قرآن شاگردی کنند و در فهم معانی قرآن هر نوع پیشداوری را کنار بگذارند، به روشنی از وجود شعور در سراسر جهان، خبر می دهد، حالا حقیقت این شعور و آگاهی چگونه است و در چه پایه است، برای ما روشن نیست.

در ادعیه اسلامی، به این مطلب اشاره هایی هست که از باب نمونه، دو مورد را نقل می کنیم:.

(تسبح لک الدواب فی مراعیها، والسباع فی فلواتها، والطیر فی وکورها، وتسبح لک البحار بأمواجها، والحیتان فی میاهها؛

چهارپایان در چراگاه ها، درندگان در بیابان ها، پرندگان در آشیانه ها تو را تسبیح می گویند، دریا با امواج متلاطم خود، ماهیان در میان آنها، تو را تنزیه می نمایند).

در صحیفه سجادیه چنین می خوانیم: امام سجاد موقع رؤیت هلال، آن را با جمله های زیر مخاطب می ساخت:.

(أیّها الخلق المطیع الدائب السریع المتردد فی منازل التقدیر؛(۴۳).

ای آفریده فرمان بردار تندرو، که پیوسته در منازلی که بر تو اندازه گیری شده است تردد می کنی).

با وجود این آیات و روایات، که شعور و ادراک را در سراسر موجودات جهان حاکم می داند، باید در تفسیر تسبیح موجودات، نظریه مرحوم صدرالمتألهین را برگزید و گفت: این تسبیح، تسبیح واقعی و حقیقی است و موجودات جهان به زبان ویژه خود، خدا را تسبیح می گویند، نه با زبان حال، به گونه ای که در نظریه های پیشین وجود داشت. راه دوم (دلیل عقلی):. این نظر را می توان با دلیل عقلی و اصول (حکمت متعالیه)(۴۴) نیز ثابت نمود و خلاصه آن این است: وجود و هستی در هر مقام و مرتبه ای باعلم و شعور و درک و آگاهی ملازم و توأم است و هر چیزی که سهمی از وجود و هستی دارد به همان اندازه از علم و شعور سهمی خواهد داشت و دلایل فلسفی، این نظر را کاملاً تأیید می کند و پایه برهان فلسفی آن را دو چیز تشکیل می دهد:.

۱ . در جهان هستی آن چه اصیل و سرچشمه آثار و کمالات است (وجود) است و هر نوع فیض معنوی و مادی از اوست؛ اگر در جهان، علم و ادراکی، قدرت و نیرویی، زندگی و حیاتی هست همگی در پرتو وجود و هستی اشیاست و اگر وجود از میان برود همه این جنب وجوش ها، تلاش ها و حرکت ها به خاموشی می گراید.

۲ . برای وجود در تمام مراحل هستی، از واجب و ممکن، از مجرد و مادی و از عرض و جوهر، یک حقیقت بیش نیست و حقیقت وجود اگرچه برای ما روشن نیست، ولی ما به آن حقیقت با یک رشته مفاهیم ذهنی اشاره می کنیم و می گوییم وجود چیزی است

که عدم و نیستی را طرد می کند و به هرچیزی، حقیقت و عینیت می بخشد.

بنابراین، هرکجا از وجود سراغی داشته باشیم این دو صفت (طرد عدم؛ تشکیل دهنده حقیقت خارجی و عینی) را در آن جا می یابیم.

از این جهت می گوییم وجود در تمام مراحل یک حقیقت بیش ندارد؛ یعنی در تمام مراحل، دو اثر یاد شده را - که حقیقت آنها نیز یکی است - دارد.

بنابراین که وجود را منبع تمام کمالات بدانیم و برای آن بیش از یک حقیقت قائل نشویم باید چنین نتیجه بگیریم: هرگاه وجود در مرتبه ای از مراتب هستی، مانند موجودات جاندار، دارای اثری (علم و ادراک) گردید، حتماً باید این اثر در تمام مراحل وجود، نسبت به سهمی که از وجود دارد، محقق باشد، و در غیر این صورت یا باید وجود، سرچشمه کمالات نباشد، یا برای وجود حقایق متباین تصور کنیم و حقیقت آن را در مرتبه جاندار، با آن چه در مراتب گیاه و معدن است، مغایر و مباین بدانیم؛ زیرا معنا ندارد؛ یک حقیقت در مرتبه ای دارای اثری باشد و در مرتبه دیگر فاقد آن؛ به عبارت دیگر هرگاه وجود دارای حقایق مختلف و متباین بود، جا داشت که در نقطه ای دارای اثری باشد و در نقطه دیگر نشانه ای از آن نباشد؛ ولی هرگاه برای آن یک حقیقت بیش نباشد و تفاوت مصادیق آن، روی شدت وضعف مراتب باشد در این صورت معنا ندارد که یک حقیقت در مرحله ای دارای اثری باشد و در مرتبه دیگر دارا نباشد.

این خلاصه برهان فلسفیی است که مرحوم صدرالمتألهین در اسفار(۴۵) در موارد مختلفی در مورد آن بحث و گفتگو نموده ومی گوید: ظواهر آیات قرآن این حقیقت را تأیید می کند، آن جا که می فرماید:.

(... وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِی یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰکِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ...؛(۴۶).

همه موجودات با ستایش خود خدا را تنزیه می کنند ولی شما از نحوه تسبیح آنها آگاه نیستید).

مرحوم صدرالمتألهین این حقیقت فلسفی و قرآنی را از طریق شهود و مکاشفه نیز درک کرده و در رساله سیر و سلوک خود اشعاری در این مضمون دارد:.

بِر عارف همه ذرات عالم. ملک وارند در تسبیحْ هر دم.

کف خالی که در روی زمین است. بِرعارف کتاب مُسْتَبِین است.

به هر جا دانه ای در باغ و راغی است. درون مغز او روشن چراغی است.

به فعل آید ز قوّه هر نهانی. ز هر خاکی یکی عقلیّ و جامی.

بود نامحرمان را چشمِ دل کور. وگرنه هیچ ذره نیست بی نور.

بخوان تو آیه (نور السموات). که چون خورشید یابی، جمله ذرات.

که تا دانی که در هر ذره ای خاک. یکی نوری است، تابان گشت زان پاک. گسترش شعور و دانش های امروز. خوش بختانه دانش های امروز به جهت زحمات پژوهشگران، وجود علم و ادرک را در جهان نبات ثابت نموده است تا آن جا که دانشمندان روسی معتقدند گیاهان اعصاب دارند و فریاد هم می کشند. لابراتوار علایم کشاورزی (مسکو)، فریاد و گریه های ریشه گیاهی را که در آب گرم قرار گرفته بود ضبط کرد. خبرگزاری های جهان از رادیو مسکو نقل می کنند که، گیاهان اعصاب دارند و فریاد می کشند.

رادیو مسکو دیشب گوشه ای از نتایج تحقیقات دانشمندان روسی را در نباتات و گیاهان فاش ساخت و گفت: دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که گیاهان نیز دارای دستگاهی شبیه شبکه اعصاب حیواناتند. این، نتیجه آزمایش یک دانشمند است که در ساقه کدو و به دستگاه های الیافی آن، فرستنده هایی نصب کرد و سپس مطالعات را با تعقیب ریشه گیاه دنبال کرد و انجام بریدگی در

ریشه گیاه، با عکس العمل گیاه مواجه شد. هم زمان با این آزمایش، آزمایش مشابهی در آزمایشگاه فیزیولوژی نباتات فرهنگستان علوم کشاورزی، نتیجه مشابهی به بار آورد: در این آزمایش ریشه گیاهی را در آب گرم قرار دادند و متوجه شدند که صدای فریاد گیاه بلند شد. البته فریاد گیاه آن چنان نبود که به گوش برسد، ولی گریه ها و فریادهای نامریی این گیاه را دستگاه های دقیق الکترونیکی روی نوار پهنی ضبط کردند.(۴۷).

ثم ابن إ براهیم صدر الأجل فی سفر الحج (مریضا) ارتحل.

قدوهٔ أهل العلم والصفاء یروی عن الداماد والبهائی.

وکلمه (مریضا)، که به حساب ابجد ۱۰۵۰ می باشد، تاریخ وفات اوست. گفتار بدون کردار. ۲ . (یِا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مِالا تَفْعَلُونَ؛.

ای افراد باایمان، چرا چیزی را که انجام نمی دهید (به مردم) می گویید!).

۳ . (کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا مِالا تَفْعَلُونَ؛.

در نزد خداوند مبغوض و گناه بزرگ است که کاری را که خود انجام نمی دهید به دیگران بگویید).

افکار و نظریاتی که دانشمندان و متفکران به جامعه عرضه می کنند، از نظر ارزش، با یکدیگر فرق روشنی دارند؛ هرنظری که روی آن رنج زیاد کشیده شود ارزش بیشتری می یابد و مقام برتری پیدا می کند.

کشف این مطلب، که صاحب نظر تا چه اندازه روی نظر خود زحمت کشیده و رنج برده و تاچه اندازه مورد اعتماد و اطمینان اوست، برای نوع مردم ممکن نیست؛ ولی ازیک راه می توان پایه ارزش فکر و مقدار اعتماد صاحب نظر را به نظر خویش به دست آورد و آن، عمل خود او به نظریه خود است؛ اگر صاحب نظری به نظریه خویش، و واضع قانونی به قانونی که برای مردم وضع کرده است، عمل کند، عمل او حاکی است که به فکر و گفته خود ایمان دارد، وآن را به صورت یک فرضیه و یا تئوری مطرح نکرده است.

بنابراین، نظریه یک متفکر هنگامی در افکار و دیدگاه مردم ارزش پیدا می کند که مبتکر آن، قبل از دیگران به آن عمل نماید، در غیر این صورت، هر اندازه هم، فکرْ صحیح و سالم و صد در صد مطابق واقع باشد، در اذهان عامه مردم، به صورت نظریه و فکر متزلزل و مشکوکی در می آید که صحت و سقم آن معلوم نیست.

این همان حقیقتی است که امام صادقژ آن را در تفسیر یکی از آیات قرآن مجید(۴۸) با عبارت بسیار کوتاه و در عین حال پر مغز بیان کرده ومی فرماید:.

(العالم من صدق فعلَه قوله، ومن لم یصدق فِعله قوله فلیس بعالم؛(۴۹).

دانشمند کسی است که رفتار او گفتارش راتصدیق کند، وهر کسی که کردار او، سخن وی را تصدیق نکند، و عمل او بر خلاف گفته اش باشد، عالم نخواهد بود).

ما از این جمله پرمغز همان مطلب را می فهمیم که در بالا توضیح داده شد؛ زیرا یک نظریه علمی - خواه مکتشف آن بر طبق آن عمل بنماید یا ننماید - هر چند در ردیف دانش های بشری است و موافقت و مخالفت مبتکر آن، در واقعِ آن تأثیری ندارد؛ ولی در مقام اثبات و در انظار مردم - که از حقیقت و چگونگی آن نظر آگاهی ندارند - در صورتی، رنگ علم و قیافه دانش به خود می گیرد که تطابق رفتار و گفتار او را، آشکارا به دست آورند. اگر رفتار مصلحی با گفتار وی تطبیق نکند آن چنان افکار او در دیدِ مردم بی ارج و بی اثر می شود که در اندک مدتی به دست فراموشی سپرده شده و به سان بارانی که برتخته سنگ های صاف می ریزد(۵۰) آنی در قلوب مردم جای نمی گیرد، و برق آسا از خاطره ها محو می شود. مؤثرترین تبلیغ، تبلیغ عملی است. یکی از اشتباهات این است که برای سخن، تأثیر سحر آسا قائل هستیم، ولی از تأثیر تبلیغ عملی غافلیم؛ تأثیری که می تواند یک عمل

کوچک از گوینده ای، در افکار مردم بگذارد، هرگز ده سخنرانی، نخواهد گذارد. بزرگ ترین حربه پیامبران برای جلب افکارمردم، همان عمل آنان به گفتار خویش بود. آنان با عمل به برنامه هایشان اعتماد مردم را به دست آورده و عملاً به مردم می رساندند که به آن چه می گویند مؤمن و معتقدند.

پافشاری و استقامت مدعی در راه هدف خود، نشانه راستگویی وی است، ولی (تذبذب) و دو دلی و عمل بر خلاف گفتار، نشانه دروغگویی و بی ایمانی گوینده به گفتار خود محسوب می شود، در هیچ تاریخی نداریم که پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ ما قدمی بر خلاف گفتار خود برداشته و یا در سخت ترین لحظات، گامی به عقب نهاده، و یا در نبردی پشت به دشمن کرده باشند.اگر پیامبر به مردم می گفت:.

(إِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلاتُوَلُّوهُمُ الأَدْبارَ؛(۵۱).

(ای افراد با ایمان،) هرگاه کافران را انبوه و فشرده دیدید پشت به آنها نکنید و فرار ننمایید).

خود ثابت ترین و پایدارترین فرد در میدان نبرد بود، و بزرگ ترین پایگاه ومأمنی برای دوستان خود به شمار می رفت تا آن جا که امیرمؤمنان(ع)پایداری پیامبر را در میدان نبرد چنین توصیف می کند:.

(إذا احمر البأس اتقینا برسول اللّه فلم یکن أحد منا أقرب إلی العدو منه؛(۵۲).

هنگامی که آتش جنگ شعله ور می شد ما به پیامبر خدا پناه می بردیم و هیچ کس به دشمن از آن حضرت نزدیک تر نبود). بزرگ ترین مکتب تربیتی. متفکران و مصلحان بزرگ جهان، اصلاح خویش را نخستین تحول و نقطه انقلاب قرار داده و از خود آغاز می کردند و سپس به اصلاح دیگران می پرداختند، زیرا عمل خود مدعی، بزرگ ترین مکتب تربیتی و عامل مؤثر برای جلب قلوب است، و این همان حقیقت اجتماعی است که امام علی(ع)در یکی از کلمات قصار خود به آن تصریح کرده و چنین می فرماید:.

(من نصب نفسه للناس إماماً فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره، ولیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه؛(۵۳).

هرکس خویش را پیشوای دیگران قرار بدهد اصلاح خویش را بر اصلاح دیگران مقدم بدارد و پیش از آن که مردم را با زبان خود تبلیغ کند، با سیرت و رفتار خود رهبری نماید). چراگناهی بزرگ است. آیه مورد بحث بیان می کند دعوتی که توأم باعمل و کردار نباشد، در پیشگاه الهی گناهی بزرگ است؛ زیرا چنین افرادی که قیافه مصلحانه و حق به جانب می گیرند با اعمال ضدِّ اصلاحی خویش، تمام افکار اصلاحی را در انظار مردم موهوم و بی اعتبار کرده و مردم را به تمام مقدسات بدبین می سازند. جای تعجب نیست که امیرمؤمنانژ چنین افرادی را از (شکنندگان کمرخود) معرفی کرده و می فرماید:.

(قصم ظهری اثنان: جاهل متنسک و عالم متهتک: فالجاهل یغش الناس بتنسکه، والعالم یغرهم بتهتکه؛(۵۴).

دو گروه کمر مرا شکستند: یکی نادانی که خود را در لباس دین آورده و دیگری دانشمندی که با عدم عمل به علم خود، پرده دری می کند. نادان متدین نما، با ظاهرسازی، مردم را می فریبد و پرده دری دانشمند، مردم را جری و گستاخ می سازد).

باید توجه نمود که کام هیچ فردی با گفتن حلوا شیرین و پهنه تاریک شب با نام چراغ روشن نمی شود و لفظ گل، گلزار و گلستان به وجود نمی آورد و به قول گوینده:.

نام فروردین نیارد گل به باغ. شب نگردد روشن از اسم چراغ.

اسم گفتی رو مسمّا را بجوی. ماه در بالاست نی در آب جوی.

هیچ اسم بی مسمّا دیده ای. یا زگاف و لامِ گل، گل چیده ای.

تا قیامت عارف ار مَیْ مَیْ کند. تا ننوشد باده، مستی کی کند.

این جاست که انسان به یاد سخنان ارزنده پیشوایان ادب می افتد که گفته اند:.

دو صد گفته چون نیم کردار نیست؛ بار درخت علم، ندانم به جز عمل.

اگر هزینه تبلیغات دور از حقیقت که بازرگانان و یا صاحبان صنایع در ترویج کالاهای خود صرف می کنند، در راه تأمین آرمان های کارگران و مرغوبیت جنس صرف شود به مراتب سودمندتر و قابل تمجیدتر خواهد بود.

گاهی عمل به گوشه ای از برنامه های اسلام آن چنان اعجاب دیگران را بر می انگیزاند که بی اختیار به سوی اسلام کشیده می شوند. در این موارد یک جَوْ عمل، جای گزین صدها برنامه های تبلیغاتی می گردد.

امیرمؤمنان(ع)به صورت یک فردی ناشناس با یکی از اهل کتاب (مسیحی، یا یهودی، یا زرتشتی) هم سفر شد. مقصد امیر مؤمنان کوفه، و مقصد وی نقطه ای جلوتر از کوفه بود. امیرمؤمنان راه مشترک را با او با کمال صمیمیت و مذاکرات شیرین پیمود. وقتی بر سر دو راهی رسیدند و آن شخص (ذِمّی) خواست از علی جدا شود، مشاهده کرد که هم سفر وی نیز با او می آید. در این موقع با کمال تعجب پرسید: مقصد شما کوفه است و راه کوفه طرف دیگر است امیرمؤمنان به یکی از برنامه های اسلام، یعنی (حسن مصاحبت) اشاره نمود و گفت: شما با این مصاحبت کوتاه حقی بر گردن من پیدا کردید و آن حق با این ادا می گردد که، مقداری تو را در مسیر اختصاصی ات مشایعت کنم. پیامبر ما فرمود: هرگاه با شخصی هم سفر شدید او را بر سر دو راهی رها نکنید، بلکه به پاس هم سفری، مقداری او را مشایعت نمایید سپس از او جدا شوید، و راه خود را تعقیب کنید.

آن مرد گفت: به راستی به شما چنین دستوری داده است علی فرمود: آری. در این موقع هم سفر علی گفت: اگر گروه هایی از مردم جهان، پیرو او شدند روی همین اخلاق بزرگ اوست!(۵۵) این جمله را گفت وعلی را، در حالی که نمی شناخت، گواه گرفت که من نیز بر آیین اسلام هستم.جالب توجه این که، این انقلاب روحی که از مشاهده یک برنامه جزیی اسلام پیدا نمود، موجب شد از مقصد خود صرف نظر کند و همراه علی(ع)به کوفه بیاید و آن گاه که او را شناخت، اسلام آورد.(۵۶).

اگرعمل به معتقدات مذهبی، موجب گرایش دیگران به آیین است، در مقابل، اسلام زبانی و اکتفا به ظاهر، موجب انزجار مردم از آیین و مذهب می باشد. بدین رو حضرت مسیح(ع)می فرماید: (أشقی الناس من هو معروف عند الناس بعلمه، مجهول بَعَمَلِهْ؛(۵۷) بدترین مردم کسی است، که میان مردم به علم و دانش معروف گردد، ولی هرگز از او عمل به آن چه مردم را به سوی آن دعوت می کند، دیده نشود).

لطیف ترین بیانی که درباره اهمیت تبلیغ عملی از پیشوایان ما وارد شده است، این جمله است:.

(کونوا دعاة الناس بغیر ألسنتکم؛(۵۸).

مردم را به غیر زبان (یعنی عمل) به خیر و نیکی دعوت نمایید).

در پایان، دو نکته را یادآور می شویم:.

۱ . در قرآن در مذمت کسانی که می گویند ولی عمل نمی کنند آیات فراوانی وارد شده است که قسمتی از آنها را در این جا نقل وترجمه می کنیم:.

(أَتَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أَفَلا تَعْقِلُونَ؛(۵۹).

آیا به مردم دستور نیکی کردن می دهید و خود را فراموش می کنید، در حالی که کتاب خدا را تلاوت می کنید. آیا نمی اندیشید).

(وَالشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ وأَنَّهُمْ یَقُولُونَ مِالایَفْعَلُونَ؛(۶۰).

(از شعرا، افراد گمراه پیروی می کنند. نمی بینید آنان در هر وادی قدم می گذارند و به آن چه می گویند عمل نمی کنند).

(...وَلکِنْ کُونُوا رَبّانِیّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَبِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ؛(۶۱).

بلکه دانشمندان الهی باشید به خاطر این که کتاب خدا را می آموزید و آن را تدریس می کنید).

(... فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَدیهُمُ اللّهُ، أُولِئکَ هُمْ أُولُوا الأَلْبابِ؛(۶۲).

بنـدگان خـدا را بشارت بده. آنان که سـخن خدا را می شـنوند و از بهترین آن پیروی می کنند. آنان کسانی هسـتند که خدا آنها را هدایت کرده و آنان صاحبان خردند).

۲ . درباره علم بدون عمل روایات زیادی وارد شده است که این جا مجال طرح آنها نیست.(۶۳).

------------------------------ پی‌نوشتها: ۱.رعد (۱۳) آیه ۱۵ . سـخن از سـجود موجودات عاقل و مـدرِك، در آیه های دیگری نیز وارد شده است؛ مانند نحل (۱۶) آیه ۴۹ (به عنوان سجده ملائکه)؛ حج (۲۲) آیه ۱۸ (به عنوان (مَنْ فی السَّمواتِ».

۲.مقصود از سـجده در این آیه، که از سـجده تمـام موجودات عاقل سـخن می گویـد، سـجده اختیاری نیست؛ زیرا شـکی نیست که بسـیاری از موجودات عاقل، ماننـد انسان های کافر سـجده اختیاری را ترك می کننـد و از عبادت خدا سـرباز می زنند، و با توجه به این مطلب بایـد گفت: مقصود سـجده تکوینی است و این که تمام آنها از قوانین خلقت و سـنن آفرینش پیروی می کننـد و در برابر آنها مطیع و فرمانبرند.

در این جـا ممکن است این سؤال مطرح شـود: اگر مقصـود سـجده تکـوینی است و این که بنـدگان به فرمـان خلقت (کن) خاضـع ومطیعنـد دراین صورت تقسـیم این نوع از سـجده، به سـجده اختیاری (طوعاً) و سـجده واجباری «کَرْهاً» چه معنایی می تواند داشـته باشـد این سؤالی است که در اثنای بحث به آن پاسخ خواهیم گفت و یادآور خواهیم شد که پذیرش فرمان خلقت، گاهی با مزاج و طبیعت موجود مادی مطابق و گاهی بر خلاف آن است؛ مثلاً شـکوفایی و تکامل درخت مطابق طبیعت و خشـکیدن و نابودی آن به وسیله سرما بر خلاف طبیعت آن است از این جهت پذیرش فرمان نخست را سجده (طَوْعی)، و دومی را سجده (کَرْهی) می گویند.

۳. نحل (۱۶) آیه ۴۹.

۴. رحمن (۵۵) آیه ۶.

۵. نحل (۱۶) آیه ۴۸.

۶. حج (۲۲) آیه ۱۸.

۷.قرآن به این عضو در این آیه اشاره می کند: (... إِنَّ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذا یُتْلی عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلأَذْقانِ سُـجَّداً؛ افراد دانشمند از پیشـینیان هر موقع (آیات خـدا) بر آنها خوانده شود به روی زمین می افتند، در حالی که چانه های خود را بر زمین می گذاردند). اسراء (۱۷) آیه ۱۰۷.

۸.فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

۹.ر. ك: آیات مربوط به تسخیر آسمان و زمین برای انسان.

۱۰. حدید (۵۷) آیه ۱.

۱۱. شوری (۴۲) آیه ۵.

۱۲. ر.ك: اعراف (۷) آیه ۲۰۶؛ رعد (۱۳) آیه ۱۳؛ انبیاء (۲۱) آیه ۲۰؛ غافر (۴۰) آیه ۷؛ فصلت (۴۱) آیه ۳۸؛ زمر (۳۹) آیه ۷۵.

۱۳. نور (۲۴) آیه ۴۱.

۱۴. سبأ (۳۴) آیه ۱۰؛ ص (۳۸) آیه ۱۹.

۱۵.ص(۳۸) آیه ۱۸.

۱۶. انبیاء (۲۱) آیه ۷۹؛ سبأ (۳۴) آیه ۹.

۱۷.رعد (۱۳) آیه ۱۳.

۱۸. این پاسخ بر فرض صـحت در برخی از آیات می توانـد صـحیح باشد، مانند آیاتی که در آن جا لفظ (ما) وارد شده است، ولی آیاتی که صریحاً از تسبیح مرغ و کوه و رعد سخن می گوید صحیح نیست.

۱۹. فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

۲۰. مجموع این آیات در بخش سجود مطرح و بررسی شد.

۲۱. اسراء (۱۷) آیه ۴۴.

۲۲.نور (۲۴) آیه ۴۱.

۲۳.ص (۳۸) آیه ۱۸. مگر این که صبح وعصر کنایه از مجموع شبانه روز باشد. در این صورت، وقت تسبیح آنها مطلق و نامحدود خواهد بود.

۲۴.این مرد بزرگ در ۹۷۹ در شهرشیراز دیده به جهان گشود و در ۱۰۵۰ در راه زیارت خانه خدا در بصره بدرود زندگی گفته است. مرحوم سید حسین بروجردی در کتاب تحفة المقال درباره ایشان می گوید:.

ثم ابن إ براهیم صدر الأجل فی سفر الحج (مریضا) ارتحل.

قدوة أهل العلم والصفاء یروی عن الداماد والبهائی.

وکلمه (مریضا)، که به حساب ابجد ۱۰۵۰ می باشد، تاریخ وفات اوست.

۲۵. مثنوی، ج۱، ص۸۶، خط میرخانی.

۲۶. همان، ج۳، ص۲۲۷.

۲۷. نمل (۲۷) آیه ۱۸.

۲۸. نمل (۲۷) آیه ۱۹.

۲۹. نمل (۲۷) آیات ۲۰ – ۲۸.

۳۰.نمل (۲۷) آیه ۱۶.

۳۱. نمل (۲۷) آیه ۱۷.

۳۲. بقره (۲) آیه ۷۴.

۳۳. احزاب (۳۳) آیه ۷۲.

۳۴. لفظ (امثال) در این آیه و آیات مشابه آن، مانند (أَنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الأَمْثالَ) (اسراء (۱۷) آیه ۴۸) به معنای توصیف و بیان است و هرگز مقصود (مَثَل) مصطلح نیست.

۳۵. حشر (۵۹) آیه ۲۱.

۳۶. ابراهیم (۱۴) آیه ۴۶.

۳۷. مریم (۱۹) آیه ۹۰.

۳۸. نور (۲۴) آیه ۲۴.

۳۹. یس (۳۶) آیه ۶۵.

۴۰. فصّلت (۴۱) آیه ۲۱.

۴۱. زلزال (۹۹) آیه ۴ و ۵.

۴۲. فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

۴۳.صحیفه سجادیه، دعای ۴۳.

۴۴.حکمت متعالیه همان فلسفه صدر المتألهین است که برای خود در فلسفه اسلامی، مکتب ویژه ای دارد.

۴۵.ج۱، ص ۱۱۸ و ج۶، ص ۱۳۹ – ۱۴۰.

۴۶. اسراء (۱۷) آیه ۴۴.

۴۷. اطلاعات، ۱۶ بهمن ۱۳۵۲.

۴۸. در تفسیر (إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ).

۴۹.اصول کافی، ج۱، ص۱۸.

۵۰.اقتباس از حدیث زیر است که امام صادق ژ درباره عالم بی عمل بیان نموده است:.

(إن العالم إذا لم یعمل بعلمه زلت موعِظته عن القلوب کما یزِل المطر عنِ الصـفا؛ هرگاه دانشمندی به علم خود عمل ننماید، پندها و انـدرزهای او در قلـوب مردم جـای نمی گیرد و به سـان بـارانی که بر سـنگ هـای سـخت می ریزد و آنی در آن قرار نمی گیرد، از قلوب مردم محو می شود) . اصول کافی، ج۱، ص۴۴.

۵۱.انفال (۸) آیه ۱۵.

۵۲.نهج البلاغه عبده، ج۳، ص۲۱۴.

۵۳.نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۳.

۵۴.بحارالانوار، ج۲، ص۱۱۱.

۵۵.(لاجرم إنما تبعه من تبعه لأفعاله الکریمهٔ).

۵۶.اصول کافی، چاپ جدید، ج۲، ص ۶۷۰.

۵۷.بحارالانوار، ج۲، ص۲۷۸.

۵۸.سفینهٔ البحار، ج۲، ص۲۷۸.

۵۹.بقره (۲) آیه ۴۴.

۶۰.شعرا (۲۶) آیات ۲۲۴ - ۲۲۶.

۶۱.آل عمران (۳) آیه ۷۹.

۶۲.زمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸.

۶۳. برای اطلاـع بیشتر ر .ک: اصول کافی، ج۱، ص۴۴ و ۴۵ و ۴۷؛ بحارالانوار، ج۱، باب ۹، ص۲۶ - ۴۰. name="۰۴۹">۳۹.

یس (۳۶) آیه ۶۵.

۴۰. فصّلت (۴۱) آیه ۲۱.

۴۱. زلزال (۹۹) آیه ۴ و ۵.

۴۲. فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

۴۳.صحیفه سجادیه، دعای ۴۳.

۴۴.حکمت متعالیه همان فلسفه صدر المتألهین است که برای خود در فلسفه اسلامی، مکتب ویژه ای دارد.

۴۵.ج۱، ص ۱۱۸ و ج۶، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

۴۶. اسراء (۱۷) آیه ۴۴.

۴۷. اطلاعات، ۱۶ بهمن ۱۳۵۲.

۴۸. در تفسیر (إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ).

۴۹.اصول کافی، ج۱، ص۱۸.

۵۰.اقتباس از حدیث زیر است که امام صادق ژ درباره عالم بی عمل بیان نموده است:.

(إن العالم إذا لم یعمل بعلمه زلت موعِظته عن القلوب کما یزِل المطر عنِ الصـفا؛ هرگاه دانشمندی به علم خود عمل ننماید، پندها و انـدرزهای او در قلـوب مردم جـای نمی گیرد و به سـان بـارانی که بر سـنگ هـای سـخت می ریزد و آنی در آن قرار نمی گیرد، از قلوب مردم محو می شود) . اصول کافی، ج۱، ص۴۴.

۵۱.انفال (۸) آیه ۱۵.

۵۲.نهج البلاغه عبده، ج۳، ص۲۱۴.

۵۳.نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۳.

۵۴.بحارالانوار، ج۲، ص۱۱۱.

۵۵.(لاجرم إنما تبعه من تبعه لأفعاله الکریمهٔ).

۵۶.اصول کافی، چاپ جدید، ج۲، ص ۶۷۰.

۵۷.بحارالانوار، ج۲، ص۲۷۸.

۵۸.سفینهٔ البحار، ج۲، ص۲۷۸.

۵۹.بقره (۲) آیه ۴۴.

۶۰.شعرا (۲۶) آیات ۲۲۴ – ۲۲۶.

۶۱.آل عمران (۳) آیه ۷۹.

۶۲.زمر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸.

۶۳. برای اطلاع بیشتر ر .ک: اصول کافی، ج۱، ص۴۴ و ۴۵ و ۴۷؛ بحارالانوار، ج۱، باب ۹، ص۲۶ – ۴۰.

جهاد در راه خدا(۱)

جهاد در راه خدا(۱) ۴. (إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفّاً کَأَنَّهُمْ بُنْیان مَرْصُوص؛(۱).

خداوند کسانی را که در راه او در صف واحدی، صفی هم چون بنیانی محکم و به هم پیوسته، جهاد می کنند، دوست می دارد).

گروهی از غرب زدگان که تحت تأثیر تمـدن خیره کننده ماشـینی و صـنعتی غرب واقع شده اند، می خواهند همه مسائل اسـلامی را طبق دلخواه آنـان تفسیر کننـد، بلکه به همه چیز از دریچه فکر آنـان بنگرنـد، گرچه در این پیروی وتقلیـد نـابه جـا، فرسـنگ هـا از حقیقت دور بیفتند.

در این افراد، عقـده حقـارت و خود کم بینی، که معلول پیشـرفت غرب در صـنعت و تکنیک می باشـد، طرز تفکر خاصـی به وجود آورده، و همگی چنین فکر می کنند: همان طوری که باید صنعت و تکنیک را از غرب آموخت، باید معارف ومعتقدات دینی را نیز طوری توجیه و تفسیر کرد که در کام ملت غرب شیرین شود و مورد پسند جهان غرب قرار گیرد.

این طرز تفکر، آنان را بر این داشتـه است که بسـیاری از معارف برجسـته آیین آسمانی اسلام را، که برای ملل مادی اروپا و آمریکا قابـل هضم نیست، به صـورت ناصـحیحی توجیه کننـد، تـا از این رهگـذر – البته به گمـان خود – هم اصـالت و شخصـیت شـرقی و اسلامی خود را حفظ نمایند و هم سخنی را که در کام آنان تلخ و ناگوار، و احیاناً مورد اشکال وطعن باشد، نگویند.

در آیین اسلام موضوعاتی به نام (وحی)، (معجزه)، (فرشته) و... مطرح می باشد. وجود این حقایق نورانی با براهین محکمی درجای خود به ثبوت رسیده است، ولی از آن جـا که فرهنـگ مـادی اروپـا، به این موضوعـات از دریچه انکـار و یـا شک می نگرد، غرب زدگان ما حقایق نامبرده را طوری توجیه می کنند که بر مقیاس های صد در صد مادی جهان غرب منطبق باشد؛ مثلاً می گویند:.

وحی جز تجلی شعور باطن و ضمیر مخفی پیامبر،(۲) و یا جز نبوغ فکری، چیزی نیست، و می گویند: منظور از فرشته در تمام موارد

قرآن، همان قوای طبیعی است که بشر در طول کاوش های خود به آن دست یافته است.(۳).

نمونه دیگر از این طرز فکر. جای گفتگو نیست که یکی از قوانین استوار اسلام، که ضامن بقا و پیشرفت آن در طول تاریخ بوده، همان تشریع قانون جهاد است. جهاد – چنان که در آینده تشریح خواهیم کرد – گاهی جنبه دفاعی دارد، و احیاناً با شرایط خاصی، جنبه ابتدایی و تعرضی؛ یعنی گاهی بدون این که دشمن متعرض مسلمانان گردد، رهبر مسلمانان (پس از اعلام و ابلاغ اسلام و روشن ساختن افکار مردم و اتمام حجت های عقلی و شرعی) دست به حمله ابتدایی می زند و یک چنین حمله ابتدایی – چنان که بعداً تشریح خواهیم کرد – هرگز با اصول عقلی و انسانی و قوانین جهانی و مسأله آزادی مخالف نیست. ولی برخی اصرار دارند که جهاد را فقط به عنوان یک حربه دفاعی توصیف نمایند و تمام جهادهای اسلامی را در دوران رسالت پیامبر و خلفای اسلام، به دفاع از کیان وحوزه اسلام مربوط دانسته و جهاد ابتدایی وتعرضی را به کلی منکر شوند. اسلام هرگز آیین شمشیر نبود. طراحان این شبهه همان مبشران مسیحی اند که آن را از قانون جهاد استنتاج کرده و غزوات پیامبر اسلام و خلفا را بر آن گواه آورده اند؛ در صورتی که در آینده خواهیم گفت وجود جهاد ابتدایی، گواه بر آن نیست که اسلام به زور شمشیر پیشرفت کرده است و استنتاج چنین امری از قانون جهاد اسلام، صددرصد غلط می باشد و روشن خواهیم ساخت که هدف از غزوات،تحمیل اسلام بر مردم نبوده است (اگر آنان چنین نتیجه غلطی را از قانون جهاد، وغزوات پیامبر اسلام گرفته اند، جای تعجب نیست، بلکه عجب این جاست که طراحان این شبهه، کاری جز جنگ و خونریزی و استعمار و چپاول نداشتند، حتی مقدس ها و پاپ ها و تارک دنیاهای آنها، چنان فشار و تحمیل عقیده و انگزیسیون بازی بر سر غیر مسیحی و مسیحیان معروف به انحراف، وارد آورده اند که از خشونت های تاتار و مغول کمتر نبوده است).(۴). جهاد امری فطری است. اگر حیات یک موجود زنده و ساده مانند گیاه را در گرو مبارزه با عوامل زیادی بدانیم که حیات و بقای آن را تهدید می کند، اگر تعریف زیست شناس معروف فرانسوی، بیشو را درباره زندگی بپذیریم که می گوید: حیات، مجموعه اعمالی است که بر ضد مرگ می جنگند. اگر مرگ و فرسودگی و میل به یک نواختی را لازمه سیر طبیعی بدانیم و پدیده حیات و هر پدیده ضد مرگ و تکامل و رشد را مخالف جریان طبیعی و به سان شنا در جهت خلاف مسیر آب رودخانه تلقی نماییم، تصدیق خواهید کرد که هر پدیده اجتماعی و انقلاب فکری (ایدئولوژیک) چون پدیده زنده مادی، در پیدایش و بقای خود، به تلاش های وسیعی نیاز دارد که بدون آن ادامه وجود برای آن ممکن نیست؛ زیرا در انقلاب های فکری، منافع گروه هایی به خطر افتاده خواه ناخواه، به معارضه و مبارزه بر می خیزند، و جنگ رخ می دهد در این موقع، جنگ اصلی حیاتی، که ضامن بقا و رشد و نموِّ آن مکتب فکری است، تلقی می گردد.

اصولاً حساب دین از حساب یک مکتب فلسفی و یا علمی جداست. نزاعی که یک مکتب فلسفی به پا می کند، از دایره مناقشات لفظی و احیاناً انتقادات کتبی، تجاوز نمی کند، ولی آیینی که می خواهد تمام نظامات پوسیده را درهم بریزد، و مراسم کهن وعقاید فاسد را زیر و رو کند و نظام نوی را به جای نظام کهنه بنشاند، چنین فکر و هدفی بدون درگیری و جنگ، جامه عمل به خود نخواهد پوشید.

کدام انقلاب جهانی و منطقه ای بدون خونریزی و جنگ و نبرد به ثمر رسیده است آیا انقلاب کبیر فرانسه یک انقلاب بدون جنگ بود انقلاب هند کم کشته داد انقلاب روسیه در بر چیدن نظام کهن، بدون خونریزی صورت گرفت و استقلال آمریکا برای ملت آن ارزان تمام شد!

نهضت راسخ و انقلاب ثمربخش، در میان ملل جهان، که لطمه شدیدی بر مطامع اقوام و گروهی وارد می سازد و یا آنان را از مراسم کهن و راه و رسم دیرینه باز می دارد، طبعاً جنگ و درگیری را به دنبال دارد.(۵). جهاد دفاعی، نخستین چهره جهاد در اسلام. به عقیده زیست شناسان اساس حیات هر موجود زنده ای روی سه اصل استوار است:.

۱ . استنشاق هوای آزاد و جذب غذا؛

۲ . نمو و تولید مثل. هم چنان که می بینیم یک نهال، یک هسته، یک سلول حیوانی نمو و تولید مثل می نماید؛

۳ . دفع مضر و مزاحم و مواد زاید، وتلاش و نزاع طبیعی برای بقا.

این سه اصل در تمام موجودات زنده مطابق ساختمان وجودی آنها وجود دارد، ولی باید توجه کرد که رشد و نمو و بقای یک پدیده اجتماعی، از این سه اصل نیز مستثنا نیست و رسوخ و گسترش و بقای یک عقیده، از این اصول - که ضامن بقا و حیات آن است - بی نیاز نیست.

گرچه اسلام، به عقیده ما مسلمانان پدیده ای اجتماعی نیست، بلکه پدیده ای آسمانی و دعوت الهی است، ولی در بقا و رشد و نمو، از این سه اصل بی نیاز نیست و با سایر پدیده های اجتماعی تفاوتی ندارد؛ زیرا وقتی هدف اسلام دگرگون کردن افکار و عادات و حقوق و امتیازات و مقامات باشد، چنین انقلاب وسیعی درمیان تمام قشرهای اجتماع، از تهدید گروه هایی که مطامع و سود مادی آنان از طرف اسلام به خطر می افتد و تغییر عادات دیرینه و مراسم کهن برای آنها امری مشکل و سخت می باشد، مصون نمی ماند و خواه ناخواه دسته های گوناگونی متعرض آن می شوند.

در این صورت اسلام ناچار است از اصل سوم حیات، حداکثر استفاده را بنماید و زنجیر دفاعی خود را مستحکم تر سازد، وای انقلاب اصلاحی در نطفه خفه گردیده دیری نمی پاید که فروغ و گرمی آن به خاموشی و سردی می گراید.

ما این نکته اساسی را در نخستین آیه ای که درباره جهاد وارد شده به خوبی درمی یابیم. در این آیه، نکته تشریع جهاد همان پاسخ به تعرضات دشمنان دانسته شده و اجازه داده شده که مسلمانان از خود دفاع کنند:.

(أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیر ُ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِی أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ...؛(۶).

به کسانی که به جنگ کشانده می شوند اجازه دفاع داده شده است؛ زیرا آنان افرادی مظلوم و ستمدیده اند وخداوند بر نصرت آنان توانا ست. آنان (افراد مجاهد) کسانی هستند که بدون جهت از دیارشان اخراج شده اند جز این که (جرم آنان این بود) می گفتند: پروردگار ما خداست).این آیه به خوبی نشان می دهد، که نخستین انگیزه تشریع جهاد، این بود که مسلمانان پس از تمرکز در مدینه از حقوق خود دفاع و هر نوع ستم را از خود دفع نمایند.

این نکته درآیات دیگری نیز منعکس است، که فقط به نقل و ترجمه یک آیه اکتفا می نماییم:.

(وَقاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ ولاتَعْتَدُوا إِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ؛(۷).

با کسانی که با شما نبرد می کنند، در راه خدا جنگ کنید، ولی مراقب باشید که از حد تجاوز نکنید. خدا تجاوز کاران را دوست نمی دارد).

در این دو آیه، نخستین چهره جهاد برای ما نمایان و روشن می شود و این که فلسفه تشریع آن در صدر اسلام، پاسخگویی به زور گویانی بود که مسلمانان را از آزادی عقیده و تمام لذایذ مادی و معنوی باز داشته بودند. نمونه هایی از جهاد دفاعی. از روزی که پیامبر اسلام در مدینه استقرار یافت و جوانان انصار دور او را گرفتند و افراد پاک دلی از نقاط مختلف به دیدار او شتافته و آیین او را از جان و دل پذیرفتند و اجتماع کوچک، اما نیرومندی را در برابر مشرکان تشکیل دادند، همواره موجودیت مسلمانان و کیان و تشکیلات آنان را گروه های مشرک مورد حمله و هجوم قرار می دادند: در زمان حیات پیامبر شهر مدینه و اطراف آن پیوسته مورد هجوم سپاه شرک قرار گرفت و لشکر دشمن اطراف مدینه را محاصره کرد. در جنگ بدر و اُحد و خندق، جز داخل شهر، همه نقاط تحت تصرف سپاه بت پرست در آمد و دفاع جانانِ ای را که مسلمانان در سرزمین بدر انجام دادند، به منظور جلوگیری از پیشرفت دشمن به سوی مدینه بود.

فقها این گونه نبردها را، که برای دفاع از موجودیت و حقّ حیات اسلام و مسلمانان و یا برای سرکوبی هرگونه جنبش های ضدّ اسلامی، که در میان قبایل در شرف تکوین بود، صورت می گرفت (جهاد دفاعی) می نامند.

اکثر غزوات پیامبر و یا دسته هایی که برای پراکنده ساختن اجتماعاتی که به فکر حمله به مدینه بودند، اعزام می شدند، جنبه دفاعی داشت؛ یعنی در اکثر این نبردها هدف پاسخ به حملات دشمن بود؛ و یا منظور این بود که نهضت های ضدِّ اسلامی در حال تکوین و دسته بندی را، خفه سازند و پیش از آن که به مدینه حمله آورند و یا به جمع اسلحه و نفرات موفق گردند، از هم پراکنده کنند.

روی این نظر، بسیاری از اندیشوران تصور کرده اند که همه جهادهای اسلامی، جهاد دفاعی بوده و هرگز در اسلام جهاد تعرضی و ابتدایی وجود نداشته است. این استنتاج، معلول بررسی این نوع غزوه هاست وگرنه دلیلی ندارد جهاد تعرضی و ابتدایی که از مسلمات فقه اسلام و صریح آیات قرآنی است، مورد انکار قرار گیرد. ما در آینده به بررسی دلایل جهاد ابتدایی و علل و انگیزه های آن خواهیم پرداخت. امتیازات جهاد دفاعی. قانون جهاد که برای نخستین بار در اسلام به عنوان یک قانون دفاعی چهره گشود، مشخصات و امتیازات آن ضمن آیه ای بیان شده است و شایسته است که خود این امتیازات به تنهایی، مورد بحث و بررسی قرار گیرد:.

(وَقاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَلاتَعْتَدُوا إِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ؛(۸).

در راه خدا با کسانی که با شما نبرد می کنند، جهاد بنمایید (ولی مراقب باشید) که از حد تجاوز نکنید...).

دقت در جمله های این آیه ما را به امتیازات سه گانه جهاد دفاعی واقف می سازد و به طور غیر مستقیم به پاره ای از اشکالات و اشتباهات که در اذهان افراد غیر مطلع وجود دارد، پاسخ روشن می دهد. امتیازات جهاد دفاعی با جمله های زیر بیان شده است.

۱ . انگیزه جهاد و هدف آن: (فِی سَبِیلِ اللّهِ؛ در راه خدا).

۲ . جنگ با کدام دسته (الّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ؛ با کسانی که با شما نبرد می کنند).

۳ . حدود و مرز این دفاع: (وَلاتَعْتَدُوا؛ ازحد تجاوز نکنید).

اکنون به اجمال درباره هر یک از این امتیازات بحث می نماییم:.

امتیاز نخست: این آیه می رساند که حساب جهاد اسلامی از کشور گشایی جداست؛ جهاد اسلامی - اعم از دفاعی و تعرضی - برای خدا و جلب رضای خداوند صورت می گیرد. جهاد نوعی عبادت است که باید از روی نیت پاک انجام شود، انگیزه ای جز خدا در کار نباشد؛ هرگز نظر این نباشد که نفوذ مادی وسلطه ظاهری را گسترش دهند و یا کشوری و یا منطقه ای را ضمیمه کشوری و یا منطقه دیگری بنمایند، و اگر احیاناً درگذشته بر صدها هزار نفر از مردم حکومت می کردند این بار بر میلیون ها نفر از مردم حکومت کنند؛ بلکه جهاد، (جهاد دفاعی) نوعی تحرک اجتماعی مفید و مقدس، برای حفظ کیان و موجودیت اسلام است، و در این که انگیزه در جهاد، کسب رضای خداست، میان دفاعی و ابتدایی تفاوتی نیست هر چند بحث ما فعلاً درباره بیان مشخصات جهاد دفاعی است. از این جهت باید توجه کرد هر فتح و پیروزیی که در زمان رسول خدا و یا خلفای بعد از او صورت گرفته است انگیزه و هدفی جز حفظ موجودیت اسلام و یا برداشتن موانعی که بر سر راه تبلیغ آیین اسلام بود، نداشته و هرگز قابل قیاس با کشور گشایی اسکندر مقدونی و پیروزی های ژنرال های اروپایی نیست؛ زیرا آنان در فتوحات خویش هرگز انگیزه الهی و قصد بسط نفوذ و گسترش آیین حق نداشتند، بلکه زیادی طمع و آز، آنها را به نبردهای خونین و جنگ های منطقه ای و یا قاره ای وا می داشت. این امتیاز در بسیاری از آیات وارد شده است، از جمله:.

(الَّذینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلوُنَ فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ؛(۹).

افراد با ایمان در راه خدا جهاد می کنند و افراد کافر در راه بت ها (به منظور طغیان و تجاوز) نبرد می نمایند).

باز یادآور می شویم: در این که باید انگیزه در جهاد، کسب رضای الهی باشد، میان جهاد دفاعی و تعرضی فرقی نیست، حتی هنگامی که گروهی از مجاهدان بنا به عادت غلط جاهلیت، برای گردآوری غنیمت جنگی، جهاد می کردند، شدیداً از طرف خدا مورد توبیخ قرار گرفتند و آیه زیر در مذمت آنان نازل گردید:.

(...تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَاللّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللّهُ عَزيز حَكِيم؛(۱۰).

شما مال دنیا ومتاع مادی می خواهید، ولی خداوند آخرت را برای شما خواهان است. خداوند عزیز و حکیم است).

امتیاز دوم: مسلمانان در جهاد دفاعی باید فقط با کسانی که نبرد می کنند، به نبرد بپردازند.

ولی چنان که بعداً تذکر خواهیم داد، در تشریع (جهاد تعرضی) این شرط معتبر نیست و حکومت اسلامی می تواند، برای برداشتن هر نوع مانع از سر راه تبلیغ آیین اسلام و برای به دست آوردن محیط های آزاد برای تنویر افکار و ترویج آیین توحید و... لشکر کشی کند ولو مردم آن منطقه در فکر جنگ و کارزار با مسلمانان نباشند.

امتیاز سوم: همان حد و مرزی است که آیه ۱۹ سوره بقره بیان می کند، و آن این که در این پیکار نباید از حد عدالت تجاوز نمود، هرگز نباید به فکر تعدی افتاد؛ زیرا تعدی از شعب ظلم است و جهادی که برای خداوند عادل صورت می گیرد، باید از هر نوع ستم عاری باشد. در این شرط نیز جهاد دفاعی و تعرضی یک سانند و هرگز نباید مجاهدان اسلامی کاری انجام دهند که عقل و شرع آن را به عنوان تجاوز وخروج از حد عدالت محکوم سازند.

قرآن به همین مقدار اکتفا نکرده و صریحاً یادآوری می نماید، که هر نوع تجاوز در جهاد اسلامی باید محدود به مقدار تجاوز دشمن باشد و هرگز نباید خشم و انتقام جویی و کینه توزی، زمام کار را از دست مجاهد بگیرد و او را به تجاوز و تعدی وادار سازد، هم چنان که می فرماید:.

(...فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ واتَّقُوا اللّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛(۱۱).

هرکس به شما تجاوز کرد، شما به مقدار تجاوزش به او پاسخ دهید و از عذاب خدا بپرهیزید و بدانید خدا با کسانی است که متقی و پرهیزگار باشند).

شاید همین مقدار بحث در مورد جهاد دفاعی کافی باشد. فعلاً موقع آن رسیده است که درباره جهاد ابتدایی و تعرضی که برای گروهی سنگین است، بحث نماییم. انگیزه تشریع جهاد ابتدایی. انگیزه تشریع جهاد ابتدایی در اسلام، در صورتی روشن می شود که از نزدیک واقعیت این مکتب جهانی را لمس کرده و به نقش آن در اصلاح اجتماع و هدف های عالی آن، واقف گردیم.

دو اصل است که می توان آن را اساس دعوت اسلام شمرد و اسلام به هیچ قیمت حاضر نیست این دو اصل را نادیده بگیرد:.

۱ . آزاد ساختن بشر از پرستش هر نوع معبود جز خداوند، و در حقیقت این مطلب اساس تمام شرایع آسمانی نیز هست و هر پیامبری که می آمد اساس دعوت او را جمله (...مالَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ...؛(۱۲) برای شما معبودی جز او نیست) تشکیل می داد.

اسلام به همه جهانیان اعلام کرده که، معبودی در صفحه هستی جز خدا نیست و خدای آسمان و زمین یکی است، چنان که می فرماید: (وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٍ وفِی الأَرْضِ إِلهٍ...)(۱۳)؛ یعنی معبود آسمان و زمین اوست.

۲ . روی زمین باید حکم خداوند، حاکم باشد و جز اراده و قوانین و شرایع او نباید چیز دیگری برافکارو قلوب اجتماع حکومت کند و هر نوع حکومت و تشریع و قانون گذاری که از قوانین آسمانی الهام نگیرد، ملغا و بی اثر خواهد بود و اسلام در صورتی تمام کتب و شرایع پیامبران گذشته را به رسمیت می شناسد، که پیروان آنها، عملاً از آنها الهام بگیرند و احکام آنها را بازیچه افکار و تمایلات و منافع مادی خود قرار ندهند وانحراف از این اصل را نوعی پرستش غیر حق دانسته و به عموم اهل کتاب به زبان پیامبر اسلام چنین اعلام کرده است: (...وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ...؛(۱۴) برخی، برخی دیگر را معبود نگیریم).

به یقین نصارا و یهود، رهبران مذهبی خود را نمی پرستیدند ولی چون آنها قوانین آسمانی را طبق تمایلات خود، تحریف و جمعی نیز، از آنان پیروی می نمودند از این نظر، عمل آنها را نوعی پرستش غیر خدا خوانده است. عدی بن حاتم در حالی که صلیب در گردن داشت به حضور پیامبر رسید و حضرت آیه (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُم وَ رُهْبانَهُم أرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ؛(۱۵) (مسیحیان) علمای خود و تارکان دنیا را معبودهای خود اتخاذ کرده اند) را می خواند. وی با لحن اعتراض به آن حضرت گفت: ما هرگز کشیشان و تارکان

دنیا را پرستش نمی کنیم. حضرت در پاسخ او فرمود: آنان حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می نمایند، و شما نیز بدون چون و چرا از آنان پیروی می کنید، از این نظر آنان را با عمل خود می پرستید.(۱۶).

این دو اصل از اصول اساسی اسلام است و این آیین، سعادت بشر را در گرو این دو اصل می داند و به هیچ قیمت از آن دو اصل عدول نمی کند و تاکنون کسی منافع این دو اصل و زیان های خلاف آن را منکر نشده است.

شایسته است قطعه تاریخی زیر را - که می تواند روشنگر اهمیت و حساسیت این دو اصل اساسی باشد - در این جا نقل کنیم: هنگامی که نیروهای اسلام مرزهای حکومت ایران را، به محاصره در آوردند، رستم فرخزاد، فرمانده سپاه ایران، از سعد وقاص، فرمانده نیروهای مسلمان، نماینده ای طلبید که از هدف و انگیزه جهاد اسلامی - که در نظر او تهاجمی بیش نبود - سؤال هایی بنماید. نماینده مسلمانان انگیزه جهاد اسلامی را برای او چنین تشریح کرد:

ما آمده ایم بندگان خدا را از پرستش معبودهای باطل باز داشته و به عبادت و بندگی خدای یگانه و رسالت پیامبر او، محمد(ص)دعوت نماییم.(۱۷) ما آمده ایم بندگان خدا را از بندگی مخلوق نجات داده و به بندگی خدا سوق دهیم.(۱۸).

ما آمده ایم شما را با دعوت به اعتقاد به روز باز پسین و رستاخیز، از فشار و محدودیت دنیا برهانیم و عدل و دادگری را جای گزین ستم آیین های باطل سازیم.(۱۹).

در سه روزی که رستم فرخزاد با سه نماینده مختلف گفتگو کرد، سخن همه آنها یکی بود و همگی بر کلام خود افزودند که، اگر دو اصل را بپذیرید، ما از همین نقطه باز گشته و کشور شما را به خودتان وا می گذاریم. ضامن اجرای این دو اصل حیاتی چیست.

به طور مسلم این دو اصل حیاتی در نقاط مختلف جهان مخالفان بی شماری دارد که به عناوین مختلف نمی خواهند این دو اصل را بپذیرند: از یک طرف، حکومت های باطل و سازمان های مادی با اشاعه این دو اصل مبارزه نموده و با گسترش این آیین، صد در صد مخالفت خواهند ورزید و از طرف دیگر، علاقه مردم به رسوم نیاکان و روش گذشتگان خود، سدّ دیگری در برابر اشاعه طرز فکر اسلامی است و در نتیجه این دو مانع بزرگ، جلو تأثیر قلم و بیان را می گیرد و ندای مبلغان و گویندگان و مبلغین اسلامی را در گلوها خفه می سازد.

اکنون تکلیف اسلام در برابر این دو مانع بزرگ چیست! اگر اسلام یک مکتب فلسفی، یک روش کلامی، یک دکترین سیاسی، یک برنامه حزبی برای گروهی یا نژادی و... بود هرگز لازم نبود که به فکر شکستن این موانع و درهم کوبیدن سازمان های مادی بشری - که سدّ راه تبلیغ و روشن شدن مردمند - باشد، بلکه کافی بود تمام افکار و خلاصه دعوت خود را در صفحاتی نوشته، به محافل علمی و سیاسی عرضه کند، خواه کسی آن را بپذیرد یا نپذیرد.

ولی اگر اسلام بر خلاف پندار خاورشناسان، نظام نو الهی و آسمانی است که در پرتو این اصول می خواهد نظام صحیح و آسمانی خود را جای گزین نظام های فاسد بشری سازد در این صورت صحیح نیست دست روی دست بگذارد و در انتظار بخت و شانس و تمایلات باطنی مخالفان بنشیند.

اشتباه معترضان در این است که تصور کرده اند نظریه اسلام، به سان نظریه های سقراط و ارسطو و یا فرضیه های دانشمندان است که صاحب نظریه باید افکار محافل علمی را به نظریات خود متوجه سازد و دیگر لازم و یا صحیح نیست به سلاح دست بزند، و سازمان های مقاوم و مخالف خود را تحت فشار در آورد. آنان در این اندیشه سخت در اشتباهند. پیامبر فرستاده خداست و ازناحیه او مأموریت دارد جامعه بشری را از فساد و بت پرستی نجات بخشد و زمین را مرکز حکومت و سلطه الهی گرداند و احدی جز از ناحیه اش بر مردم حکومت نکند، عدالت و مساوات در برابر فرمان قانون را بسط دهد. در این صورت چاره ای جز این ندارد که برای پیشرفت مقاصد خود، برای این که مبلغان آیین او، درمحیط آزاد به تبلیغ آیین اسلام بپردازند و افکارمردم و اذهان آنان را روشن سازند، سازمان های مادی و نظامات فاسد بشری را - که مانع تبلیغ و گسترش این آیین هستند - با نیروی عظیم نظامی درهم

شکند و راه را برای تبلیغ صحیح و مطمئن باز کند.

بنابراین، جنگ و نبرد که زیر لوای جهاد در راه خدا صورت می گیرد، برای این نیست که مردم را ملزم سازد که به آیین اسلام ایمان بیاورند و به زور وجبر به آن معتقد شوند؛ زیرا ایمان و اعتقاد از امور قلبی و روانی است و امور روانی بدون پیدایش مبادی عقیده و تمایلات باطنی انسان، به زور و فشار، جامه عمل نمی پوشد.

----------------------------- پی‌نوشتها: ۱.صف (۶۱) آیه ۴.

۲.فرید وجدی،، دائرة المعارف، ماده (وحی).

۳.المنار، ج۱، ص ۲۶۷ - ۲۷۴.

۴. اسلام مکتب مبارز و مولد، ص۹.

۵. ر. ک: همان.

۶. حج (۲۲) آیه ۳۹ و ۴۰.

۷. بقره (۲) آیه ۱۹۰.

۸. بقره (۲) آیه ۱۹۰.

۹. نساء (۴) آیه ۷۶.

۱۰. انفال (۸) آیه ۶۷.

۱۱. بقره (۲) آیه ۱۹۴.

۱۲.اعراف (۷) آیه ۵۹.

۱۳.زخرف (۴۳) آیه ۸۴.

۱۴. آل عمران (۳) آیه ۶۴.

۱۵. توبه (۹) آیه ۳۱.

۱۶. مجمع البیان، ج۳، ص۱.

۱۷.جمله اول به اصل نخست و جمله دوم به اصل دوم اشاره دارد و متن عربی قسمت اخیر چنین است:.

(و إخراج العباد من عبادة العباد إلی عبادة اللّه و من ضیق الدنیا إلی سعتها ومن جور الأدیان إلی عدل الإسلام).

۱۸.جمله اول به اصل نخست و جمله دوم به اصل دوم اشاره دارد و متن عربی قسمت اخیر چنین است:.

(و إخراج العباد من عبادة العباد إلی عبادة اللّه و من ضیق الدنیا إلی سعتها ومن جور الأدیان إلی عدل الإسلام).

۱۹. الکامل، ج۲، ص۳۴۱.

جهاد در راه خدا(۲)

جهاد در راه خدا(۲) پاسخ چند پرسش. ۱ . آیا بازداشتن بشر از بت پرستی و از هر نوع توجه به غیر خدا بر خلاف عدالت است و مخالف آزادی خردمندانه ای است که مصلحان جهان به دنبال آن هستند.

۲ . آیا تنها نیروی بیان و قلم در اشاعه و گسترش یک مکتب اصلاحی جهانی، که به تمام شؤون مردم نظر دارد، کافی است.

۳ . آیا تبلیغ منطقی جز در محیط آزاد - که مردم در پیروی از هر نوع عقیده آزاد باشند - می تواند نقش مؤثری برجا بگذارد.

۴ . آیا حکم جهاد مخصوص زمان پیامبر است یا یک حکم جاودانی است.

۵ . طرز جهاد در عصر کنونی چگونه است.

اکنون به ترتیب به پاسخ این پرسش ها می پردازیم:. ۱. جهاد و مسأله آزادی. آزادی بی قید و شرط با منطق عقل موافق نیست، بلکه آزادی دارای دو شرط است که با یکی از دو شرط جهان غرب نیز موافق است:.

الف) آزادی تا آن جا محترم است که موجب سلب آزادی از دیگران نباشد، در این شرط همه خردمندان جهان موافق هستند.

ب) آزادی تا آن جا محترم است که به سعادت فرد لطمه ای وارد نسازد. روی این شرط است که پیامبران آسمانی افراد را از پرستش بت و نوشیدن شراب و بازی با آلات قمار باز داشته اند و هرچه هم افراد فریاد زدند که ما آزادیم، به شما چه! ما می خواهیم بدبخت باشیم! آنان گوش ندادند.

لفظ آزادی مقدس و شور انگیز است، ولی آزادی مطلق و بدون قید و شرط، مایه بدبختی جامعه و فرد است، بلکه هر نوع آزادی باید در چهارچوبه این دو شرط، مجاز شمرده شود.

آن چه ما را فریب می دهد همین کلمه آزادی است، ولی باید حساب کرد که هر نوع آزادی - ولو به ضرر دیگران باشد - خوب است و موافقت با آن لازم است یا این که همین آزادی باید در چهارچوبه مصالح خود فرد قرار گیرد.

فرض کنید: بیماری واگیرداری مثل (آبله) در نقطه ای بروز می کند. سازمان بهداشت آن نقطه، گروهی را به اطراف آن محل اعزام می نماید که مردم آن جا را بر ضد این بیماری مایه کوبی کنند و برای روشن کردن اذهان مردم، از روزنامه ومجله و رادیو و تلویزیون و بلندگوهای سیار استفاده می نمایند، ولی گاهی در میان مردم، افرادی پیدا می شوند که بر اثر نادانی از تزریق واکسن امتناع می ورزند در این صورت، گروه های اعزامی در پرتو قدرت انتظامی به زور آنان را بر ضدّ این بیماری مایه کوبی می کنند، آیا کسی چنین روشی را درباره چنین افرادی بر خلاف عدل و انصاف، حریت و آزادی می پندارد، یا همه، آن را یک نوع خدمت به بهداشت آنان و جامعه می دانند.

توجه به این مثال انگیزه وجود جهاد ابتدایی را در اسلام روشن می سازد؛ زیرا خرده گیران (کسانی که جهاد تعرضی را مخالف آزادی می دانند) قبول دارند که پرستش بت، کرنش نمودن انسان در برابر سنگ و گل و یا چوب و آتش و یا اجرام درخشنده آسمانی، انحراف از مسیر صحیح فطرت و عقل انسانی است؛ چون چه انحرافی بالاتر از این که انسان در برابر موجودات بی شعور، که ساخته و پرداخته خود اوست، یا برای او آفریده شده اند، زبون و بیچاره شود و به موازات این انحطاط فکری، انواع خرافات و موهومات، که زنجیرهای فکر انسانی اند، پیدا شده و اختلاف و دو دستگی در اجتماع بشر بر اثر تعدد خدایان مصنوعی پدید می آید و مسؤولیت های درونی و باطنی که پرورش دهنده فضایل عالی انسانی و سجایای اخلاقی است، از بین می رود.

از این نظر پیامبر اسلام در راه آزاد ساختن بشر از چنگال بت پرستی از وسایل گوناگون استفاده کرد و گروه هایی را برای جلوگیری از بت پرستی و ویران کردن بتکده ها اعزام نمود و با توجه به مثال یاد شده، و این که برخی از مردم سود و زیان خود را تشخیص نمی دهند، هرگز نمی توان چنین اقدام خردمندانه ای را مخالف اصول آزادی دانست.

حتی یکی از وظایف مسلمانان پس از فتح مکه این بود که به اطراف عربستان رفته، بت خانه ها را ویران سازند و بت ها را بشکنند و روزی که مکه فتح گردید اعلان شد هرکس بتی در خانه دارد بشکند.(۱). ۲ . تأثیر قلم و بیان محدود است. تأثیر بیان و گفتار هر چه باشد محدود است. جای شک نیست که قلم و بیان، دو شمشیر برنده هستند که بسیاری از موانع فکری و وهمی را، که در برابر گسترش یک مکتب صحیح وجود دارند، درهم شکسته و افرادی را، که آمادگی برای پذیرفتن حق دارند، به سوی حقیقت رهبری می کنند و سلاح برنده پیامبر اسلام درباره این افراد، تنها همین بوده است و بس، تا جایی که هرگاه در بحران نبرد، یک نفر از مشرکان از فرمانده سپاه اسلام درخواست کند به او اجازه دهد که به سوی آنان بیاید تا سخن خدا و دلایل اسلام را بشنود، باید فرمانده کل قوا با درخواست وی موافقت کند، حتی اگر دلایل توحید در دل او مؤثر نیفتاد و خواست به سمت بت پرستان باز گردد باید او را به (مأمن) و نقطه ای که در آن جا بوده باز گرداند. این حقیقت را آیه زیر با صراحت کامل می رساند:.

(وَإِنْ أَحَد مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّی يَسْمَعَ كَلامَ اللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُم قَوْم لايَعْلَمُونَ؛(۲).

اگر فردی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه بده تا سخن خدا را بشنود سپس او را به منزلگاه خود برسان؛ زیرا آنان افراد بی اطلاعی هستند.).

توجه قرآن به اهمیت قلم و بیان به انـدازه ای است که سوره ای به نام (قلم) دارد و در نخستین سوره ای که بر پیامبر نازل شده (و به سـان نطق هـای افتتـاحی، روشـنگر اجمالی هـدف عالی اسـلام است) از قلم و علم سـخن به میان آمـده است و پیامبر اسـلام درطول رسـالت خود همواره سپاه تبلیغ خود را به اطراف و اکنـاف اعزام می کرد، و از این راه افراد آمـاده را به حقیقت اسـلام رهـبری می نمود.

ولی از این مطلب نبایـد غفلت ورزیـد که تـأثیر قلم و بیـان بسـیار محـدود و انعطاف مردم در برابر سـخنان حق بسـیار متفاوت است: گروهی آن چنان به عادات و مراسم موروثی از نیاکان خود، اصـرار می ورزنـد که هرگز ده ها منطق و برهان در هدایت آنان کافی نیست وجز بـا قوه قهریه نمی توان آنـان را از عادات زشت بازداشت. این جاست که به ارزش یکی از سـخنان پیامبر و در حقیقت به یکی از انگیزه های جهاد ابتدایی پی می بریم:.

(الخير كله فی السيف و تحت ظل السيف ولايقيم الناس إلا السيف؛(۳).

خیر و نیکی در سایه شمشـیر و قـدرت است و (گروهی از) مردم جز در سایه قدرت، تن به حق نمی دهند). ۳ . تبلیغ در محیط آزاد مؤثر است. فرض کنید که بسـیاری از مردم برای پذیرفتن حقیقت آمادگی دارند، ولی آیا بهره برداری از این آمادگی جز در محیط آزاد که گوینده و شنونده در گفتار و پذیرش خود آزاد باشند، امکان پذیر است در محیطی که گوینده آزادی بیان ندارد و شنونده از ترس کسانی که بازگشت از روش های خرافی و باطل راجرم و گناه می شمارند و گروندگان به آیین نو را، عذاب و شکنجه می دهند، تبلیغ چه نقشی می تواند داشته باشد.

در هر اجتماعی گروهی پیدا می شوند که ثبات موقعیت و منصب مادی آنها وابسـته به انحطاط فکری و ترویج یک سلسـله خرافات است. چنین افرادی وقتی احسـاس کردنـد که راه و مکتب نوی، که از طرف پیـامبران به جامعه عرضه شـده است با منافع دنیوی آنها تصـادم و تضـاد دارد، با قـدرت هرچه تمام تر از تبلیغ چنین آیینی جلوگیری به عمل می آورنـد و مبلغان و گرونـدگان را به سـخت ترین وجه مجـازات می نماینـد. نمونه هـای بارز آن همان شـکنجه و آزارهایی است که منادیان حق و مبلغان حقیقت و گرونـدگان پاکدل آنان در راه بیان حقایق و پذیرفتن آن دیده اند.

مگر درآغاز رسالت پیامبر اسلام، تمام قدرت های شرک بر ضدّ او بسیج نشدند! مگر تروریست های عرب تصمیم نگرفتند که او را شبانگاه در خانه اش ترور کننـد! مگر سـران بت پرست عرب، یاران او را به وضع رقت باری شـکنجه ندادنـد!مگر پدر و مادر عمار، زیر شـکنجه ابوجهل جان نسپردند و بدن بلال از عذاب امیه، سیاه نگشت! و.... کشتار دسته جمعی مبلغان اسلام. تاریخ بزرگ ترین آزمایشـگاه زندگی است. مراجعه کوتاه به صـفحات تاریخ این حقیقت را به ثبوت می رساند، که تا سپاه تبلیغ و راهنمایان هر آیینی از قـدرت نظامی نیرومندی، که حافظ جان ومال آنان در اجتماع است، برخوردار نباشـند، نه تنها کاری از پیش نمی برند، بلکه جان خود را بـدون اخـذ نتیجه در راه نشـر آن آیین از دست می دهنـد. پیامبر در تاریـخ ده ساله خود در مدینه، این حقیقت تلخ را دوبار چشـید: در سال چهارم هجرت که نیروی نظامی اسـلام بر تمام اطراف شـبه جزیره تسـلط نداشت و قسمتی از شبه جزیره عربستان در دست مشـرکان قرار داشت، چهل تن از مبلغان اسـلام در منطقه (بئر معونه) به دست مشـرکان کشته شدند.(۴) بار دیگر شـش تن از معلمان قرآن، که برای تبلیغ اسلام به اطراف مدینه اعزام شده بودند، به صورت دل خراشی اعدام گردیدند.

از این دو حادثه تاریخی و ده ها نظیر آن، می توان نتیجه گرفت که، تا موانع و مزاحم ها از سـر راه تبلیغ اسـلام برداشـته نشوند هیچ گونه تبلیغی به نتیجه نمی رسد.

ولی اگر محیط بـا قـدرتی نظامی آزاد شود در این صورت کسانی که تحت تأثیر تبلیغات اسـلام قرار می گیرنـد، می تواننـد بـدون واهمه وترس به آیین اسـلام بگروند. چنان که گروهی که مایل به گرایش به این آیین نباشند می توانند تحت شرایطی که در کتاب (جهاد) بیان شده است به یکی از شـرایع آسـمانی گرویده و متدین به آنها شوند. این جاست که مفاد آیه (لاإِکْراهَ فِی الدِّینِ) که در یک محیط کاملاً آزاد نازل گردیده، تجلی نموده و روشن می شود اسلام برای گرایش به آن، هرگز اعمال قدرت نکرده است.

می گوینـد: (حقیقت دست و پا دارد، و هرگزاحتیاج نـدارد، که قدرت نظامی از آن حمایت کند). البته سـخن درستی است، ولی با یـک شـرط و آن این که، محیـط از هر نوع عوامـل منفی ومخرب خالی و آزاد باشـد و در غیر این صورت، هر نوع حقیقت در نطفه خفه می گردد.

اگر گفتار مزبور درهر موقعیتی صحیح باشد، باید همه مردم در برابر منادیان حقیقت (لبیک) گویند، در صورتی که تاریخ زندگانی بشر بر خلاف این گواهی می دهد. ۴ . آیا جهاد، قانونی دایمی است!. آیا قانون جهاد مخصوص عصـر رسالت است و دیگر فریضه ای به نام جهاد نـداریم یا این که این اصل حیاتی که در حقیقت مبارزه موجودی زنـده با عوامل نابود کننـده آن می باشـد، در تمام اعصار به صورت فریضه ای ثابت، از طرف قرآن به جامعه مسلمانان عرضه شده است!.

آیا گفته قرآن: (خداونـد کسانی را دوست می دارد که در راه او صف واحدی به سان بنیان محکم و به هم پیوسـته جهاد می کنند) مربوط به مسـلمانان صدر اسلام است یا این تعالیم عالی اسلام، که ضامن بقای هر نوع نهضت و انقلاب ایدئولوژیکی است، مربوط به تمام اعصار بوده و باید مسـلمانان جهان در هر منطقه وعصـری، در برابر عوامل مخرب در صف واحدی قرار گیرند و با هر عاملی که کیان و اسـتقلال و عظمت اسلام را تهدید می کند و یا در راه گسترش وتبلیغ اسلام، ایجاد مزاحمت می نماید، سرسختانه مبارزه نمایند.

اسـلام برای دو اصل اساسـی سـعادت (خـدا پرستی، اسـتقرار حکومت الهی) قانون جهاد را تشـریع نمود و مسـلمانان صدر اسـلام را موظف سـاخت، که کوشـش هـای جـانی و مـالی خود را در راه توسـعه و حفـظ این دو اصل بسـیج کننـد. ولی نقطه قابل توجه این جـاست که اسـلام نه تنهـا خواهان بقا و برقراری این دو اصل در عصـر رسالت و یا پس از آن بوده است، بلکه از آن جا که پیوسـته خواهان رهایی بشـر از چنگال بت پرستی و مظالم حکومت های غیر الهی است، عموم مسـلمانان را در هر نقطه وزمانی مأمور نموده که در راه حفظ اسلام، از بذل هر نوع کوشش دریغ نکنند و در هیچ زمانی این فریضه الهی از دوش آنان برداشته نشده است.

اصولاً هر پدیـده اجتماعی و انقلاب فکری بـدون مبارزه و درگیری با عوامل مخرب،نمی توانـد پایدار باشد. اگر این نهضت جهانی (اسلام) در پیدایش، نیازمند کوشش و جهاد بود در بقا و ثبات و استمرار خود به جهاد بیشتری نیازمند است. ۵ . طرز جهاد در عصر کنـونی. پرسـش سـوم مربوط به طرز جهـاد در عصـر کنونی است.جـای گفتگو نیست که امروز آیین اسـلام و اسـتقلال کشورهـای اسـلامی از طرف قـدرت های اسـتعماری جهان تهدید می شود و دولت های اسـتعماری همواره می خواهند ملل مسـلمان جهان، در فقر و بـدبختی، جنگ و ستیز با یکـدیگر باقی بماننـد و مصـرف کننـده کالاهای آنها باشـند و هیچ گاه این ملل، که روزی قدرتمند ترین ملل جهان بودند، به خود متکی نباشند.

برای جبران قدرت های از دست رفته، لازم است در درجه اول متفکران و رهبران اسـلامی با الهام از مکتب قرآن: (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمیعاً) دست اتحاد و اتفاق به سوی یکدیگر دراز کنند، و برای حفظ این ودیعه الهی و کوتاه کردن دست دشـمنان از مقدسات و سرزمین های اسلامی، همگی در صف واحدی قرار گیرند.

امروز جهان اسـلام با داشـتن یک میلیارد مسـلمان و منابع مهم طبیعی و صنعتی و متفکران و ذخایر انسانی، کفه سنگینی را در جهان سیـاست در اختیـار دارد و در صـحنه سیـاست، در حـل مسائل بین المللی، نقش مؤثری را می توانـد ایفا کنـد، ولی متأسـفانه عوامل اختلاف، آن چنان در مظاهر مختلف زندگی آنان ریشه دوانیده که هرگز از این نیروی عظیم بهره برداری نمی شود.

وحدت و اتفاق و ایجاد روابط و همبستگی میان مسلمانان، سنگ اساسی هر نوع جهاد دفاعی و تعرضی است، و تا این مطلب عملی نگردد، نه تنها به جهاد تعرضی موفق نخواهند شد، حتی نخواهند توانست شؤون و اصول اسلام را در داخل خود نیز حفظ کنند.
در درجه بعد، باید بنیه اقتصادی خود را تقویت کنند و امکانات مالی خود را در بالا بردن سطح زندگی ملل اسلامی بسیج نمایند و مسلمانان را از کلیه ملل بیگانه غنی و بی نیاز سازنـد. تقویت بنیه اقتصادی در واقع نوعی جهاد با مال است که قرآن مجید آن را در کنار بـذل جان یادآوری نموده و می فرمایـد: (وَجاهِدُوا بِأَمْوالِکُم وأَنْفُسِکُم فِی سَبِیلِ اللّهِ؛(۵) بـا جان و مال خود در راه خـدا جهاد کنید).
به طور مسلم حد و مرز جهاد امروز، در این نقطه متوقف نمی گردد؛ زیرا تقویت فرهنگ عمومی و اسـلامی و تقویت دسـتگاه های تبلیغاتی مسـلمانان، به صورت های مختلف، یکی دیگر از مصادیق کوشـش برای حفظ اصول اسـلام وعظمت مسـلمین می باشـد. تا آن جا که امیرمؤمنان در شب شهادت خود، به فرزندان خویش، چنین سفارش می کند:.
(اللّه! اللّه! فی الجهاد بأموالکم و أنفسـکم وألسنتکم فی سبیل اللّه؛(۶) ای فرزنـدانم هرگز نباید جهاد با مال و جان و زبان را فراموش کنیـد). آیـا جهاد با زبان در جهان امروز جز تقویت دسـتگاه های تبلیغاتی و تربیت گوینـدگان زبردست و نویسـندگان بزرگ، چیز دیگری هست‌نکته قابل توجه درتشـریع جهاد اسـلامی این است که اسـلام این اصل حیاتی را، که لازمه بقای هر موجود زنده است، تحت عنوان (جهاد فی سبیل اللّه) تشـریع نموده و در قرآن مجیـد هر موقع نامی از این اصل برده شده است، لفظ جهاد(۷) یا یکی از مشتقات آن را، مانند (جاهدوا)، (یجاهدون)، (المجاهدون) و... به کار برده است و این خود می رساند آن چه در اسلام مطرح است همان کوشـش های همه جانبه، برای نشـر آیین توحید و شکسـتن بت ها و معبودهای قلابی، و مستقر ساختن حکومت الهی در روی زمین است، نه جنـگ و قتـل و نبرد وخونریزی، و اگر هم روزی پیروان خود را برای مقابله و نبرد با دشـمنان دعوت می کرد، از این نظر بود که کوبیدن دشـمن مزاحم، یکی از مصادیق کوشـش های اسـلامی برای استقرار توحید و حکومت الهی و حق و عدالت در روی زمین بوده و هست. بنـابراین هر نوع کوشـش و فعالیت، که کمک مؤثر به انتشار اسـلام وتجدیـد عظمت مسـلمانان بنمایـد، به طور مسلم از مصادیق واقعی جهاد بوده و هرگز جهاد اسلامی در چهارچوبه خاصی محدود نمی شود.
این بود بحث فشرده ای در مورد جهاد؛ امید است در فرصت دیگر به صورت گسترده تر از آن بحث کنیم.

--------------------------- پی‌نوشتها: ۱. سیره ابن هشام، ج۲، ص۴۳۶.

۲. توبه (۹) آیه ۶.

۳. وسائل الشیعه، (کتاب جهاد)، باب ۱، ح۱.

۴. سیره ابن هشام، ج۲، ص ۱۶۹– ۱۸۴.

۵.توبه (۹) آیه ۴۱.

۶. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۷. لفظ جهاد با تمام مشتقات آن، ۲۸ بار در قرآن آمده است.

جهاد در راه خدا(۳)

جهاد در راه خدا(۳) ۴. (إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفّاً کَأَنَّهُمْ بُنْیان مَرْصُوص؛(۱).
خداوند کسانی را که در راه او در صف واحدی، صفی هم چون بنیانی محکم و به هم پیوسته، جهاد می کنند، دوست می دارد).
گروهی از غرب زدگان که تحت تأثیر تمـدن خیره کننده ماشـینی و صـنعتی غرب واقع شده اند، می خواهند همه مسائل اسـلامی را طبق دلخواه آنـان تفسیر کننـد، بلکه به همه چیز از دریچه فکر آنـان بنگرنـد، گرچه در این پیروی وتقلیـد نـابه جـا، فرسـنگ هـا از

حقیقت دور بیفتند.

در این افراد، عقده حقارت و خود کم بینی، که معلول پیشرفت غرب در صنعت و تکنیک می باشد، طرز تفکر خاصی به وجود آورده، و همگی چنین فکر می کنند: همان طوری که باید صنعت و تکنیک را از غرب آموخت، باید معارف ومعتقدات دینی را نیز طوری توجیه و تفسیر کرد که در کام ملت غرب شیرین شود و مورد پسند جهان غرب قرار گیرد.

این طرز تفکر، آنان را بر این داشته است که بسیاری از معارف برجسته آیین آسمانی اسلام را، که برای ملل مادی اروپا و آمریکا قابل هضم نیست، به صورت ناصحیحی توجیه کنند، تا از این رهگذر – البته به گمان خود – هم اصالت و شخصیت شرقی و اسلامی خود را حفظ نمایند و هم سخنی را که در کام آنان تلخ و ناگوار، و احیاناً مورد اشکال وطعن باشد، نگویند.

در آیین اسلام موضوعاتی به نام (وحی)، (معجزه)، (فرشته) و... مطرح می باشد. وجود این حقایق نورانی با براهین محکمی درجای خود به ثبوت رسیده است، ولی از آن جا که فرهنگ مادی اروپا، به این موضوعات از دریچه انکار و یا شک می نگرد، غرب زدگان ما حقایق نامبرده را طوری توجیه می کنند که بر مقیاس های صد در صد مادی جهان غرب منطبق باشد؛ مثلاً می گویند: وحی جز تجلی شعور باطن و ضمیر مخفی پیامبر،(۲) و یا جز نبوغ فکری، چیزی نیست، و می گویند: منظور از فرشته در تمام موارد قرآن، همان قوای طبیعی است که بشر در طول کاوش های خود به آن دست یافته است.(۳). نمونه دیگر از این طرز فکر.

جای گفتگو نیست که یکی از قوانین استوار اسلام، که ضامن بقا و پیشرفت آن در طول تاریخ بوده، همان تشریع قانون جهاد است. جهاد – چنان که در آینده تشریح خواهیم کرد – گاهی جنبه دفاعی دارد، و احیاناً با شرایط خاصی، جنبه ابتدایی و تعرضی؛ یعنی گاهی بدون این که دشمن متعرض مسلمانان گردد، رهبر مسلمانان (پس از اعلام و ابلاغ اسلام و روشن ساختن افکار مردم و اتمام حجت های عقلی و شرعی) دست به حمله ابتدایی می زند و یک چنین حمله ابتدایی – چنان که بعداً تشریح خواهیم کرد – هرگز با اصول عقلی و انسانی و قوانین جهانی و مسأله آزادی مخالف نیست. ولی برخی اصرار دارند که جهاد را فقط به عنوان یک حربه دفاعی توصیف نمایند و تمام جهادهای اسلامی را در دوران رسالت پیامبر و خلفای اسلام، به دفاع از کیان وحوزه اسلام مربوط دانسته و جهاد ابتدایی وتعرضی را به کلی منکر شوند. اسلام هرگز آیین شمشیر نبود. طراحان این شبهه همان مبشران مسیحی اند که آن را از قانون جهاد استنتاج کرده و غزوات پیامبر اسلام و خلفا را بر آن گواه آورده اند؛ در صورتی که در آینده خواهیم گفت وجود جهاد ابتدایی، گواه بر آن نیست که اسلام به زور شمشیر پیشرفت کرده است و استنتاج چنین امری از قانون جهاد اسلام، صددرصد غلط می باشد و روشن خواهیم ساخت که هدف از غزوات،تحمیل اسلام بر مردم نبوده است (اگر آنان چنین نتیجه غلطی را از قانون جهاد، وغزوات پیامبر اسلام گرفته اند، جای تعجب نیست، بلکه عجب این جاست که طراحان این شبهه، کاری جز جنگ و خونریزی و استعمار و چپاول نداشتند، حتی مقدس ها و پاپ ها و تارک دنیاهای آنها، چنان فشار و تحمیل عقیده و انگزیسیون بازی بر سر غیر مسیحی و مسیحیان معروف به انحراف، وارد آورده اند که از خشونت های تاتار و مغول کمتر نبوده است).(۴). جهاد امری فطری است. اگر حیات یک موجود زنده و ساده مانند گیاه را در گرو مبارزه با عوامل زیادی بدانیم که حیات و بقای آن را تهدید می کند، اگر تعریف زیست شناس معروف فرانسوی، بیشو را درباره زندگی بپذیریم که می گوید: حیات، مجموعه اعمالی است که بر ضد مرگ می جنگند. اگر مرگ و فرسودگی و میل به یک نواختی را لازمه سیر طبیعی بدانیم و پدیده حیات و هر پدیده ضد مرگ و تکامل و رشد را مخالف جریان طبیعی و به سان شنا در جهت خلاف مسیر آب رودخانه تلقی نماییم، تصدیق خواهید کرد که هر پدیده اجتماعی و انقلاب فکری (ایدئولوژیک) چون پدیده زنده مادی، در پیدایش و بقای خود، به تلاش های وسیعی نیاز دارد که بدون آن ادامه وجود برای آن ممکن نیست؛ زیرا در انقلاب های فکری، منافع گروه هایی به خطر افتاده خواه ناخواه، به معارضه و مبارزه بر می خیزند، و جنگ رخ می دهد در این موقع، جنگ اصلی حیاتی، که ضامن بقا و رشد و نموِّ آن مکتب فکری است، تلقی می گردد.

اصولاً حساب دین از حساب یک مکتب فلسفی و یا علمی جداست. نزاعی که یک مکتب فلسفی به پا می کند، از دایره مناقشات لفظی و احیاناً انتقادات کتبی، تجاوز نمی کند، ولی آیینی که می خواهد تمام نظامات پوسیده را درهم بریزد، و مراسم کهن وعقاید فاسد را زیر و رو کند و نظام نوی را به جای نظام کهنه بنشاند، چنین فکر و هدفی بدون درگیری و جنگ، جامه عمل به خود نخواهد پوشید.

کدام انقلاب جهانی و منطقه ای بدون خونریزی و جنگ و نبرد به ثمر رسیده است آیا انقلاب کبیر فرانسه یک انقلاب بدون جنگ بود انقلاب هند کم کشته داد انقلاب روسیه در بر چیدن نظام کهن، بدون خونریزی صورت گرفت و استقلال آمریکا برای ملت آن ارزان تمام شد!.

نهضت راسخ و انقلاب ثمربخش، در میام ملل جهان، که لطمه شدیدی بر مطامع اقوام و گروهی وارد می سازد و یا آنان را از مراسم کهن و راه و رسم دیرینه باز می دارد، طبعاً جنگ و درگیری را به دنبال دارد.(۵). جهاد دفاعی، نخستین چهره جهاد در اسلام. به عقیده زیست شناسان اساس حیات هر موجود زنده ای روی سه اصل استوار است:.

۱ . استنشاق هوای آزاد و جذب غذا؛

۲ . نمو و تولید مثل. هم چنان که می بینیم یک نهال، یک هسته، یک سلول حیوانی نمو و تولید مثل می نماید؛

۳ . دفع مضر و مزاحم و مواد زاید، وتلاش و نزاع طبیعی برای بقا.

این سه اصل در تمام موجودات زنده مطابق ساختمان وجودی آنها وجود دارد، ولی باید توجه کرد که رشد و نمو و بقای یک پدیده اجتماعی، از این سه اصل نیز مستثنا نیست و رسوخ و گسترش و بقای یک عقیده، از این اصول - که ضامن بقا و حیات آن است - بی نیاز نیست.

گرچه اسلام، به عقیده ما مسلمانان پدیده ای اجتماعی نیست، بلکه پدیده ای آسمانی و دعوت الهی است، ولی در بقا و رشد و نمو، از این سه اصل بی نیاز نیست و با سایر پدیده های اجتماعی تفاوتی ندارد؛ زیرا وقتی هدف اسلام دگرگون کردن افکار و عادات و حقوق و امتیازات و مقامات باشد، چنین انقلاب وسیعی درمیان تمام قشرهای اجتماع، از تهدید گروه هایی که مطامع و سود مادی آنان از طرف اسلام به خطر می افتد و تغییر عادات دیرینه و مراسم کهن برای آنها امری مشکل و سخت می باشد، مصون نمی ماند و خواه ناخواه دسته های گوناگونی متعرض آن می شوند.

در این صورت اسلام ناچار است از اصل سوم حیات، حداکثر استفاده را بنماید و زنجیر دفاعی خود را مستحکم تر سازد، وای انقلاب اصلاحی در نطفه خفه گردیده دیری نمی پاید که فروغ و گرمی آن به خاموشی و سردی می گراید.

ما این نکته اساسی را در نخستین آیه ای که درباره جهاد وارد شده به خوبی درمی یابیم. در این آیه، نکته تشریع جهاد همان پاسخ به تعرضات دشمنان دانسته شده و اجازه داده شده که مسلمانان از خود دفاع کنند:.

(أُذنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیر ُ الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِی أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ...؛(۶).

به کسانی که به جنگ کشانده می شوند اجازه دفاع داده شده است؛ زیرا آنان افرادی مظلوم و ستمدیده اند وخداوند بر نصرت آنان توانا ست. آنان (افراد مجاهد) کسانی هستند که بدون جهت از دیارشان اخراج شده اند جز این که (جرم آنان این بود) می گفتند: پروردگار ما خداست).این آیه به خوبی نشان می دهد، که نخستین انگیزه تشریع جهاد، این بود که مسلمانان پس از تمرکز در مدینه از حقوق خود دفاع و هر نوع ستم را از خود دفع نمایند.

این نکته درآیات دیگری نیز منعکس است، که فقط به نقل و ترجمه یک آیه اکتفا می نماییم:.

(وَقاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ ولاتَعْتَدُوا إِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ؛(۷).

با کسانی که با شما نبرد می کنند، در راه خدا جنگ کنید، ولی مراقب باشید که از حد تجاوز نکنید. خدا تجاوز کاران را دوست

نمی دارد).

در این دو آیه، نخستین چهره جهاد برای ما نمایان و روشن می شود و این که فلسفه تشریع آن در صدر اسلام، پاسخگویی به زور گویانی بود که مسلمانان را از آزادی عقیده و تمام لذایذ مادی و معنوی باز داشته بودند. نمونه هایی از جهاد دفاعی. از روزی که پیامبر اسلام در مدینه استقرار یافت و جوانان انصار دور او را گرفتند و افراد پاک دلی از نقاط مختلف به دیدار او شتافته و آیین او را از جان و دل پذیرفتند و اجتماع کوچک، اما نیرومندی را در برابر مشرکان تشکیل دادند، همواره موجودیت مسلمانان و کیان و تشکیلات آنان را گروه های مشرک مورد حمله و هجوم قرار می دادند: در زمان حیات پیامبر شهر مدینه و اطراف آن پیوسته مورد هجوم سپاه شرک قرار گرفت و لشکر دشمن اطراف مدینه را محاصره کرد. در جنگ بدر و اُحد و خندق، جز داخل شهر، همه نقاط تحت تصرف سپاه بت پرست در آمد و دفاع جانانِ ای را که مسلمانان در سرزمین بدر انجام دادند، به منظور جلوگیری از پیشرفت دشمن به سوی مدینه بود.

فقها این گونه نبردها را، که برای دفاع از موجودیت و حقّ حیات اسلام و مسلمانان و یا برای سرکوبی هرگونه جنبش های ضدّ اسلامی، که در میان قبایل در شرف تکوین بود، صورت می گرفت (جهاد دفاعی) می نامند.

اکثر غزوات پیامبر و یا دسته هایی که برای پراکنده ساختن اجتماعاتی که به فکر حمله به مدینه بودند، اعزام می شدند، جنبه دفاعی داشت؛ یعنی در اکثر این نبردها هدف پاسخ به حملات دشمن بود؛ و یا منظور این بود که نهضت های ضدِّ اسلامی در حال تکوین و دسته بندی را، خفه سازند و پیش از آن که به مدینه حمله آورند و یا به جمع اسلحه و نفرات موفق گردند، از هم پراکنده کنند.

روی این نظر، بسیاری از اندیشوران تصور کرده اند که همه جهادهای اسلامی، جهاد دفاعی بوده و هرگز در اسلام جهاد تعرضی و ابتدایی وجود نداشته است. این استنتاج، معلول بررسی این نوع غزوه هاست وگرنه دلیلی ندارد جهاد تعرضی و ابتدایی که از مسلمات فقه اسلام و صریح آیات قرآنی است، مورد انکار قرار گیرد. ما در آینده به بررسی دلایل جهاد ابتدایی و علل و انگیزه های آن خواهیم پرداخت. امتیازات جهاد دفاعی. قانون جهاد که برای نخستین بار در اسلام به عنوان یک قانون دفاعی چهره گشود، مشخصات و امتیازات آن ضمن آیه ای بیان شده است و شایسته است که خود این امتیازات به تنهایی، مورد بحث و بررسی قرار گیرد:.

(وَقاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَلاتَعْتَدُوا إِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ؛(۸).

در راه خدا با کسانی که با شما نبرد می کنند، جهاد بنمایید (ولی مراقب باشید) که از حد تجاوز نکنید...).

دقت در جمله های این آیه ما را به امتیازات سه گانه جهاد دفاعی واقف می سازد و به طور غیر مستقیم به پاره ای از اشکالات و اشتباهات که در اذهان افراد غیر مطلع وجود دارد، پاسخ روشن می دهد. امتیازات جهاد دفاعی با جمله های زیر بیان شده است.

۱. انگیزه جهاد و هدف آن: (فِی سَبِیلِ اللّهِ؛ در راه خدا).

۲. جنگ با کدام دسته (الّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ؛ با کسانی که با شما نبرد می کنند).

۳. حدود و مرز این دفاع: (وَلاتَعْتَدُوا؛ ازحد تجاوز نکنید).

اکنون به اجمال درباره هر یک از این امتیازات بحث می نماییم:.

امتیاز نخست: این آیه می رساند که حساب جهاد اسلامی از کشور گشایی جداست؛ جهاد اسلامی - اعم از دفاعی و تعرضی - برای خدا و جلب رضای خداوند صورت می گیرد. جهاد نوعی عبادت است که باید از روی نیت پاک انجام شود، انگیزه ای جز خدا در کار نباشد؛ هرگز نظر این نباشد که نفوذ مادی وسلطه ظاهری را گسترش دهند و یا کشوری و یا منطقه ای را ضمیمه کشوری و یا منطقه دیگری بنمایند، و اگر احیاناً درگذشته بر صدها هزار نفر از مردم حکومت می کردند این بار بر میلیون ها نفر از مردم حکومت کنند؛ بلکه جهاد، (جهاد دفاعی) نوعی تحرک اجتماعی مفید و مقدس، برای حفظ کیان و موجودیت اسلام است، و

در این که انگیزه در جهاد، کسب رضای خداست، میان دفاعی و ابتدایی تفاوتی نیست هر چند بحث ما فعلاً درباره بیان مشخصات جهاد دفاعی است. از این جهت باید توجه کرد هر فتح و پیروزیی که در زمان رسول خدا و یا خلفای بعد از او صورت گرفته است انگیزه و هدفی جز حفظ موجودیت اسلام و یا برداشتن موانعی که بر سر راه تبلیغ آیین اسلام بود، نداشته و هرگز قابل قیاس با کشور گشایی اسکندر مقدونی و پیروزی های ژنرال های اروپایی نیست؛ زیرا آنان در فتوحات خویش هرگز انگیزه الهی و قصد بسط نفوذ و گسترش آیین حق نداشتند، بلکه زیادی طمع و آز، آنها را به نبردهای خونین و جنگ های منطقه ای و یا قاره ای وا می داشت. این امتیاز در بسیاری از آیات وارد شده است، از جمله:.

(الَّذینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلوُنَ فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ؛(۹).

افراد با ایمان در راه خدا جهاد می کنند و افراد کافر در راه بت ها (به منظور طغیان و تجاوز) نبرد می نمایند).

باز یادآور می شویم: در این که باید انگیزه در جهاد، کسب رضای الهی باشد، میان جهاد دفاعی و تعرضی فرقی نیست، حتی هنگامی که گروهی از مجاهدان بنا به عادت غلط جاهلیت، برای گردآوری غنیمت جنگی، جهاد می کردند، شدیداً از طرف خدا مورد توبیخ قرار گرفتند و آیه زیر در مذمت آنان نازل گردید:.

(...تُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا وَاللّهُ یُرِیدُ الآخِرَةَ وَاللّهُ عَزیز حَکِیم؛(۱۰).

شما مال دنیا ومتاع مادی می خواهید، ولی خداوند آخرت را برای شما خواهان است. خداوند عزیز و حکیم است).

امتیاز دوم: مسلمانان در جهاد دفاعی باید فقط با کسانی که نبرد می کنند، به نبرد بپردازند.

ولی چنان که بعداً تذکر خواهیم داد، در تشریع (جهاد تعرضی) این شرط معتبر نیست و حکومت اسلامی می تواند، برای برداشتن هر نوع مانع از سر راه تبلیغ آیین اسلام و برای به دست آوردن محیط های آزاد برای تنویر افکار و ترویج آیین توحید و... لشکر کشی کند ولو مردم آن منطقه در فکر جنگ و کارزار با مسلمانان نباشند.

امتیاز سوم: همان حد و مرزی است که آیه ۱۹ سوره بقره بیان می کند، و آن این که در این پیکار نباید از حد عدالت تجاوز نمود، هرگز نباید به فکر تعدی افتاد؛ زیرا تعدی از شعب ظلم است و جهادی که برای خداوند عادل صورت می گیرد، باید از هر نوع ستم عاری باشد. در این شرط نیز جهاد دفاعی و تعرضی یک سانند و هرگز نباید مجاهدان اسلامی کاری انجام دهند که عقل و شرع آن را به عنوان تجاوز وخروج از حد عدالت محکوم سازند.

قرآن به همین مقدار اکتفا نکرده و صریحاً یادآوری می نماید، که هر نوع تجاوز در جهاد اسلامی باید محدود به مقدار تجاوز دشمن باشد و هرگز نباید خشم و انتقام جویی و کینه توزی، زمام کار را از دست مجاهد بگیرد و او را به تجاوز و تعدی وادار سازد، هم چنان که می فرماید:.

(...فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ واتَّقُوا اللّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ؛(۱۱).

هرکس به شما تجاوز کرد، شما به مقدار تجاوزش به او پاسخ دهید و از عذاب خدا بپرهیزید و بدانید خدا با کسانی است که متقی و پرهیزگار باشند).

شاید همین مقدار بحث در مورد جهاد دفاعی کافی باشد. فعلاً موقع آن رسیده است که درباره جهاد ابتدایی و تعرضی که برای گروهی سنگین است، بحث نماییم. انگیزه تشریع جهاد ابتدایی. انگیزه تشریع جهاد ابتدایی در اسلام، در صورتی روشن می شود که از نزدیک واقعیت این مکتب جهانی را لمس کرده و به نقش آن در اصلاح اجتماع و هدف های عالی آن، واقف گردیم.

دو اصل است که می توان آن را اساس دعوت اسلام شمرد و اسلام به هیچ قیمت حاضر نیست این دو اصل را نادیده بگیرد:.

۱ . آزاد ساختن بشر از پرستش هر نوع معبود جز خداوند، و در حقیقت این مطلب اساس تمام شرایع آسمانی نیز هست و هر پیامبری که می آمد اساس دعوت او را جمله (...مالَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ...؛(۱۲) برای شما معبودی جز او نیست) تشکیل می داد.

اسلام به همه جهانیان اعلام کرده که، معبودی در صفحه هستی جز خدا نیست و خدای آسمان و زمین یکی است، چنان که می فرماید: (وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٍ وفِی الأَرْضِ إِلهٍ...)(۱۳)؛ یعنی معبود آسمان و زمین اوست.

۲ . روی زمین باید حکم خداوند، حاکم باشد و جز اراده و قوانین و شرایع او نباید چیز دیگری برافکارو قلوب اجتماع حکومت کند و هر نوع حکومت و تشریع و قانون گذاری که از قوانین آسمانی الهام نگیرد، ملغا و بی اثر خواهد بود و اسلام در صورتی تمام کتب و شرایع پیامبران گذشته را به رسمیت می شناسد، که پیروان آنها، عملاً از آنها الهام بگیرند و احکام آنها را بازیچه افکار و تمایلات و منافع مادی خود قرار ندهند وانحراف از این اصل را نوعی پرستش غیر حق دانسته و به عموم اهل کتاب به زبان پیامبر اسلام چنین اعلام کرده است: (...وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ...؛(۱۴) برخی، برخی دیگر را معبود نگیریم).

به یقین نصارا و یهود، رهبران مذهبی خود را نمی پرستیدند ولی چون آنها قوانین آسمانی را طبق تمایلات خود، تحریف و جمعی نیز، از آنان پیروی می نمودند از این نظر، عمل آنها را نوعی پرستش غیر خدا خوانده است. عدی بن حاتم در حالی که صلیب در گردن داشت به حضور پیامبر رسید و حضرت آیه (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُم وَ رُهْبانَهُم أرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ؛(۱۵) (مسیحیان) علمای خود و تارکان دنیا را معبودهای خود اتخاذ کرده اند) را می خواند. وی با لحن اعتراض به آن حضرت گفت: ما هرگز کشیشان و تارکان دنیا را پرستش نمی کنیم. حضرت در پاسخ او فرمود: آنان حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می نمایند، و شما نیز بدون چون و چرا از آنان پیروی می کنید، از این نظر آنان را با عمل خود می پرستید.(۱۶).

این دو اصل از اصول اساسی اسلام است و این آیین، سعادت بشر را در گرو این دو اصل می داند و به هیچ قیمت از آن دو اصل عدول نمی کند و تاکنون کسی منافع این دو اصل و زیان های خلاف آن را منکر نشده است.

شایسته است قطعه تاریخی زیر را – که می تواند روشنگر اهمیت و حساسیت این دو اصل اساسی باشد – در این جا نقل کنیم: هنگامی که نیروهای اسلام مرزهای حکومت ایران را، به محاصره در آوردند، رستم فرخزاد، فرمانده سپاه ایران، از سعد وقاص، فرمانده نیروهای مسلمان، نماینده ای طلبید که از هدف و انگیزه جهاد اسلامی – که در نظر او تهاجمی بیش نبود – سؤال هایی بنماید. نماینده مسلمانان انگیزه جهاد اسلامی را برای او چنین تشریح کرد:.

ما آمده ایم بندگان خدا را از پرستش معبودهای باطل باز داشته و به عبادت و بندگی خدای یگانه و رسالت پیامبر او، محمد(ص)دعوت نماییم.(۱۷) ما آمده ایم بندگان خدا را از بندگی مخلوق نجات داده و به بندگی خدا سوق دهیم.(۱۸).

ما آمده ایم شما را با دعوت به اعتقاد به روز باز پسین و رستاخیز، از فشار و محدودیت دنیا برهانیم و عدل و دادگری را جای گزین ستم آیین های باطل سازیم.(۱۹).

در سه روزی که رستم فرخزاد با سه نماینده مختلف گفتگو کرد، سخن همه آنها یکی بود و همگی بر کلام خود افزودند که، اگر دو اصل را بپذیرید، ما از همین نقطه باز گشته و کشور شما را به خودتان وا می گذاریم. ضامن اجرای این دو اصل حیاتی چیست. به طور مسلم این دو اصل حیاتی در نقاط مختلف جهان مخالفان بی شماری دارد که به عناوین مختلف نمی خواهند این دو اصل را بپذیرند: از یک طرف، حکومت های باطل و سازمان های مادی با اشاعه این دو اصل مبارزه نموده و با گسترش این آیین، صد در صد مخالفت خواهند ورزید و از طرف دیگر، علاقه مردم به رسوم نیاکان و روش گذشتگان خود، سدّ دیگری در برابر اشاعه طرز فکر اسلامی است و در نتیجه این دو مانع بزرگ، جلو تأثیر قلم و بیان را می گیرد و ندای مبلغان و گویندگان و مبلغین اسلامی را در گلوها خفه می سازد.

اکنون تکلیف اسلام در برابر این دو مانع بزرگ چیست! اگر اسلام یک مکتب فلسفی، یک روش کلامی، یک دکترین سیاسی، یک برنامه حزبی برای گروهی یا نژادی و... بود هرگز لازم نبود که به فکر شکستن این موانع و درهم کوبیدن سازمان های مادی بشری – که سدّ راه تبلیغ و روشن شدن مردمند – باشد، بلکه کافی بود تمام افکار و خلاصه دعوت خود را در صفحاتی نوشته، به

محافل علمی و سیاسی عرضه کند، خواه کسی آن را بپذیرد یا نپذیرد.

ولی اگر اسلام بر خلاف پندار خاورشناسان، نظام نو الهی و آسمانی است که در پرتو این اصول می خواهد نظام صحیح و آسمانی خود را جای گزین نظام های فاسد بشری سازد در این صورت صحیح نیست دست روی دست بگذارد و در انتظار بخت و شانس و تمایلات باطنی مخالفان بنشیند.

اشتباه معترضان در این است که تصور کرده اند نظریه اسلام، به سان نظریه های سقراط و ارسطو و یا فرضیه های دانشمندان است که صاحب نظریه باید افکار محافل علمی را به نظریات خود متوجه سازد و دیگر لازم و یا صحیح نیست به سلاح دست بزند، و سازمان های مقاوم و مخالف خود را تحت فشار در آورد. آنان در این اندیشه سخت در اشتباهند. پیامبر فرستاده خداست و ازناحیه او مأموریت دارد جامعه بشری را از فساد و بت پرستی نجات بخشد و زمین را مرکز حکومت و سلطه الهی گرداند و احدی جز از ناحیه اش بر مردم حکومت نکند، عدالت و مساوات در برابر فرمان قانون را بسط دهد. در این صورت چاره ای جز این ندارد که برای پیشرفت مقاصد خود، برای این که مبلغان آیین او، درمحیط آزاد به تبلیغ آیین اسلام بپردازند و افکارمردم و اذهان آنان را روشن سازند، سازمان های مادی و نظامات فاسد بشری را - که مانع تبلیغ و گسترش این آیین هستند - با نیروی عظیم نظامی درهم شکند و راه را برای تبلیغ صحیح و مطمئن باز کند.

بنابراین، جنگ و نبرد که زیر لوای جهاد در راه خدا صورت می گیرد، برای این نیست که مردم را ملزم سازد که به آیین اسلام ایمان بیاورند و به زور وجبر به آن معتقد شوند؛ زیرا ایمان و اعتقاد از امور قلبی و روانی است و امور روانی بدون پیدایش مبادی عقیده و تمایلات باطنی انسان، به زور و فشار، جامه عمل نمی پوشد.

------------------------------ پی‌نوشتها: ۱.صف (۶۱) آیه ۴.

۲.فرید وجدی،، دائرة المعارف، ماده (وحی).

۳.المنار، ج۱، ص ۲۶۷ - ۲۷۴.

۴. اسلام مکتب مبارز و مولد، ص۹.

۵. ر. ك: همان.

۶. حج (۲۲) آیه ۳۹ و ۴۰.

۷. بقره (۲) آیه ۱۹۰.

۸. بقره (۲) آیه ۱۹۰.

۹. نساء (۴) آیه ۷۶.

۱۰. انفال (۸) آیه ۶۷.

۱۱. بقره (۲) آیه ۱۹۴.

۱۲.اعراف (۷) آیه ۵۹.

۱۳.زخرف (۴۳) آیه ۸۴.

۱۴. آل عمران (۳) آیه ۶۴.

۱۵. توبه (۹) آیه ۳۱.

۱۶. مجمع البیان، ج۳، ص۱.

۱۷.جمله اول به اصل نخست و جمله دوم به اصل دوم اشاره دارد و متن عربی قسمت اخیر چنین است:.

(و إخراج العباد من عبادة العباد إلی عبادة اللّه و من ضیق الدنیا إلی سعتها ومن جور الأدیان إلی عدل الإسلام).

۱۸.جمله اول به اصل نخست و جمله دوم به اصل دوم اشاره دارد و متن عربی قسمت اخیر چنین است:.

(و إخراج العباد من عبادهٔ العباد إلی عبادهٔ اللّه و من ضیق الدنیا إلی سعتها ومن جور الأدیان إلی عدل الإسلام).

۱۹. الکامل، ج۲، ص۳۴۱.

جمعیت مزاحم و آزار ده

جمعیت مزاحم و آزار ده مقصود از ایـذا درآیه چیست. ممکن است مقصود از ایـذا در آیه، آزار دیگری باشـد که در سوره احزاب به آن نیز اشاره شده است، چنان که می فرماید:.

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسی فَبَرَّ أهُ اللّهُ مِمّا قالُوا وَ کانَ عِنْدَاللّهِ وَجِیهاً؛(۵).

ای افراد با ایمان، هرگز مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند وخداوند او را از هرگونه تهمت تبرئه نمود).

مفسران در توضیح این (ایذاء)، که به دنبال آن تبرئه الهی وارد شده است چنین می نویسند: جمعی از بنی اسرائیل با کمال وقاحت حضرت کلیم را به قتل برادر و داشتن بیماری جلدی، حتی عمل منافی عفت با زنی متهم کردند. آنان به زنی مبلغی داده بودند که در اجتماع بزرگ بنی اسرائیل او را متهم سازد. ولی تمام نقشه های آنان نقش بر آب شد، و پاکی و فضیلت موسی بن عمران کاملاً اثبات گردید.(۶).

آیه مورد بحث علاوه بر این که مؤمنان را از سرانجام آزار پیامبران بیم می دهد نوعی تسلی به پیامبر داده و می رساند که همه پیامبران در عصر خود گرفتار آزار افراد نا اهل بودند و قرآن این حقیقت را به طور مکرر یاد آوری کرده و می فرماید:.

(ولَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُل مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُواعَلی ما کُذِّبُواوَأُوذُوا حَتّی أَتیهُم نَصْرُنا؛(۷).

پیش از تو پیامبران دیگر مورد تکذیب امت خود واقع شدند و در برابر تکذیب و ایذای آنان بردباری خرج دادند تا کمک های ما به آنان برسد).

و در آیه دیگر صریحاً می رساند، که برای تمام پیامبران آسمانی، دشمنانی بوده که برای فریب دادن مردم گفتارهای فریبنده القا می کردند.(۸).

ناگفته پیداست، سخن حق، حکومت عدل و انصاف، در کام ستمگران و اشخاص نا اهل تلخ خواهد بود و قطعاً به دشمنی و آزار مردان حق بر خواهند خاست. به این مطلب نیز باید توجه داشت که این موضوع اختصاص به پیامبران الهی نداشته و تمام مردان بزرگ و مصلحان و کسانی که تحولی در جوامع بشری ایجاد کرده اند پیوسته از این دشمنان سرسخت و لجوج، سهمی داشته اند. علم به عمل دعوت می کند. نکته جالب درآیه همان جمله: (وَقَدْ تَعْلَمُونَ أ نّی رَسُولُ اللّهِ إ لَیْکُم) است و حضرت موسی روی این جمله تکیه می کند و می گوید: (با این که شما می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم، پس چرا مرا آزار می دهید) با این که از فرد عالم و آگاه انتظار می رود کردار خود را با دانش خود تطبیق دهد.

قدرت علم و دانش گاهی به حدی می رسد که در انسان ایجاد عصمت و مصونیت از گناه می کند و هرگاه گروهی از بشر گرد گناه نمی گردند، بر اثر اطلاع قطعی و علم استوار آنان به کیفرهایی است که در کمین گناه کاران قرار گرفته است.

در همین جهان، برای گروهی از مردم، علم و اطلاع قاطع از عواقب یک عمل، ایجاد عصمت می نماید: هرگز پزشک خردمند، به هیچ قیمت حاضر نمی شود مقداری از آبی را که رخت های بیماران جذامی را در آن شسته اند بخورد؛ زیرا می داند که آشامیدن آن، بیماری شدید ومرگ را در پی دارد.

هرگاه بشر یک چنین علم قطعی خلل ناپذیر به کیفرهای اعمال خود پیدا کند و سرانجام گناه آن چنان در نظر او مجسم شود که گویا کیفر بدکاران و شعله های دوزخ را مشاهده می نماید به طور مسلم نوعی مصونیت از گناه پیدا می کند.

از این نظر خداوند علما را به خشیت و ترس از گناه اختصاص داده ومی فرماید:.

(إِنّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ؛(۹).

ترس از کیفرهای الهی از آن کسانی است که به عواقب اعمال بد آگاه باشند).

در برخی از روایات به این حقیقت که علم، انسان را طبعاً به عمل دعوت می کند، تصریح شده است. چنان که حضرت صادق(ع)می فرماید:.

(العلم مقرون إلی العمل، فمن علم عمل ومن عمل علم، والعلم یهتف بالعمل فإن أجابه، وإی ارتحل عنه؛(۱۰).

علم و عمل با یکدیگر همراهند. هرکسی عالم باشد عمل می کند. (یعنی علم طبعاً انسان را به عمل دعوت می کند) و هرکسی عمل نماید، علم و دانشش باقی می ماند، دانش هاتفی است که دانشمند را به عمل فرا می خواند، اگر دعوت او را اجابت کرد و عمل نمود، برای او باقی می ماند واگر به آن پاسخ مثبت نداد از او جدا می شود).

این جمله و امثال آن می رسانند که اگر سایر عوامل مخرب در کار نباشد نتیجه مستقیم علم، کشش به سوی عمل است ولی اگر علم مقهور شهوات ومطامع زود گذرزندگی شد در این صورت، نه تنها علم برای او وسیله سعادت نخواهد بود، بلکه از علم به عنوان حربه برنده در هموار ساختن راه اشباع نادرست غرایز و توسعه گناه و اشاعه فساد، استفاده خواهد شد. قرآن ومساله آزادی انسان. مسأله جبر و اختیار از جمله مسائل دیرینه ای است که در فلسفه یونان باستان مطرح بوده و درفلسفه اسلامی و علم کلام، درباره آن به طور مشروح بحث شده است وگروهی در حلّ آن، رساله های جداگانه ای نوشته‌اند(۱۱)و هم اکنون در فلسفه شرق وغرب، موقعیت خود را کاملاً حفظ نموده و هرکدام از دریچه ای به آن می نگرند.

فلاسفه غرب، مسأله جبر و اختیار را از این نظر مورد مطالعه قرار می دهند که آیا انسان در اراده و خواست خود مختار و آزاد است، یا این که روی قانون جبر علیت ومعلولیت، اراده هر فردی محصول قهری (محیط زندگی)و (صفات و روحیاتی) که از طریق وراثت به وی رسیده، و نحوه (تربیت و پرورش) اوست و این عوامل خواه ناخواه، اراده را در انسان به وجود می آورند. ولی فلاسفه اسلامی این مسأله را از جهت ارتباط با مشیت وخواست خدا که همه هستی پرتوی از اراده و خواست اوست نیز مورد بررسی قرار داده اند و در کتاب های فلسفی ما، این دو بحث از هم جداست و هرکدام مستقلاً مورد بحث قرار گرفته است.

ما افعال انسان را از نظر ارتباط با مشیت خدا، آن هم فقط از نظر قرآن مورد بررسی قرار می دهیم و بررسی کامل این بحث در خور رساله جداگانه ای است. قضاوت قرآن درباره افعال بشر. آگاهی صحی از داوری قرآن درباره هر موضوعی، بستگی به تجزیه و تحلیل همه آیات آن موضوع دارد تا با بررسی مجموع آیه ها، از نظر قرآن آگاه گردیم.

چه بسا ممکن است یک آیه، ناظر به یک جهت از جهات باشد. و اگر از آیات دیگری که در این باره وارد شده، چشم بپوشیم، تصور خواهد شد که نظر قرآن در تمام خصوصیات مسأله، همان است که از یک آیه به دست می آید. اشتباه مهم (اشاعره) و (معتزله)ناشی از این است که آنان اصل یاد شده را نادیده گرفته، و هرکدام به دسته ای از آیه ها تمسک جسته و از دسته دیگری که می تواند قرینه برمراد باشد، غفلت ورزیده اند:.

اشاعره افعال ما را به طور مستقیم معلول ذات خدا دانسته و بشر را آلت بدون اختیار و در حقیقت از ابزار کار استاد پست تر معرفی می کنند.(۱۲).

گواه این دسته بر این طرز فکر، ظاهر برخی از آیاتی است که ناظر به یک جهت از جهات مسأله است؛ مثلاً آیه.

(...قُلِ اللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَهُوَ الْواحِدُ الْقَهّارُ؛(۱۳).

بگو: خداوند آفریننده همه چیز است و اوست یگانه و غالب).

آنان از آیات زیادی که بر علیت موجودات در جهان طبیعت تصریح کرده و آنها را دارندگان آثار و علل پیدایش پدیده های

طبیعی معرفی نموده است، غفلت ورزیده اند.

قرآن در عین این که همه موجودات را مخلوق خـدا می داند، ولی خود این موجودات را مبدأ اثر نیز معرفی می کند. چنان که بادها را تلقیح کننده درختان و گیاهان، یا بارور کننده ابرها(۱۴) معرفی می کند، و می فرماید:.

(وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ...؛(۱۵).

بادها را بارور کننده فرستاده ایم).

قرآن آب را علت پیدایش گیاهان و همه میوه ها دانسته و می فرماید:.

(... فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَأَخْرَجْنابِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمراتِ...؛(۱۶).

ما به وسیله ابرها آب نازل کردیم و در پرتو آن، میوه هایی از دل زمین بیرون آوردیم).

این دو آیه و ده ها آیه دیگر، به رابطه علیت میان باد و باران، و تلقیح و پیدایش میوه ها، تصریح می نماید.(۱۷).

انسـان - اعم از مؤمن و کافر - در خود قرآن مبـدأ و علت یک سلسـله کارهای خوب و بـد معرفی، و برای اعمال هرکـدام پاداش و کیفری تعیین شده است.

چگونه پیروان این مکتب افراطی این دسته از آیات را نادیـده گرفته و آثار پدیـده ها را معلول اثر مسـتقیم ذات خدا دانسـته اند، در صورتی که اگر مـا این دو دسـته از آیـات را کنـار هم بگـذاریم چنین نـتیجه خواهیم گرفت: افعـال مـا در عین این که معلول وجود مـاست، ولی از آن جـا که همه ممکنـات از آن جمله وجـود مـا پرتـوی از وجـود حق بـوده و هر چه دارنـد از او گرفته انـد، معلول ومخلوق خداوند جهان نیز هستند و این دو علت در طول یکدیگر قرار دارند، نه در عرض هم.

بنـابراین فعـل هر انسـانی در جـایی که معلولِ خداونـد است معلولِ خود انسـان نیز هست به طوری که در انجام عمل و کار خود، از خداونـد بی نیـاز نیست؛ زیرا نتیجه این که فقط معلول خـداست، جبر است و با عـدل الهی و نصّ آیات دیگر مخالف است؛ و نتیجه این که فقط معلول وجود انسان است شـرک و اعتقاد به دوفاعل مستقل است و با توحید او و صریح آیات دیگر که آن چه درجهان هستی وجود دارد مخلوق اوست، کاملاًـ منافات دارد.(۱۸). یک دسـتاویز دیگر برای جبری‌ها. دسـتاویز دیگر جبری ها، جمله (أزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُم) است که در آیه وارد شـده و بـدون توجه به جمله پیش از آن: (فَلَمّـا زاغُوا) می خواهنـد عقیـده خود را بر قرآن تحمیل نمایند. حقیقت این است که جمله های مشابه همین جمله، در قرآن زیاد وارد شده و به عنوان نمونه چند جمله را یادآور می شویم:.

۱ . (... ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ...؛(۱۹).

از شنیدن آیات الهی روی برگردانیدند، خداوند نیز دل های آنان را از پیروی حق، برگردانید).

۲ . (فَبِما نَقْضِهِمْ میثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ وَجَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً...؛(۲۰).

به خاطر پیمان شکنی ها، آنان را از رحمت خود دور کردیم، و دل های آنان را سخت قرار دادیم).

۳ . (فِی قُلُوبِهِمْ مَرَض فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً...؛(۲۱).

در دل های آنان بیماری است سپس خداوند بر بیماری آنان افزود).

۴ . (کَذلِکَ یَطْبَعُ اللّهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ؛(۲۲).

خداوند بر دل هرخودخواه ستمگر، مهر می زند.).

این آیات ومشابه آنها درقرآن زیاد است، وهدف ومقصد این آیات را، آیه دیگری روشن می کند و آن این که،

(...إِنَّ اللّهَ لایُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ...؛(۲۳).

خداوند وضع گروهی را دگرگون نمی سازد (ونعمت های معنوی و مادی خود را ازآنان سـلب نمی کند و آنان را دچار خشم خود نمی گرداند) مگر این که خود آنان وضع خود را دگرگون سازند (وراه معصیت و گناه را پیش گیرند».

در این صورت هر نوع بدی که به آنان می رسد و هر نوع موفقیتی که از آنان سلب می شود، همگی کیفر اعمال آنان است.

در خود این آیات نیز کاملاً به این مطلب اشاره شده است؛ اگر خداوند دل های بنی اسرائیل را به گناه متمایل ساخت و دل های پیمان شکنان را سخت قرار داد و یا بر بیماری منافقان افزود و یا بر دل های متکبران ستمگر مهر زد، برای این است که خود آنان قبلاً به گناه متمایل گردیده و دست به پیمان شکنی زده بودند و دل های خود را با بیماری نفاق، آلوده ساخته و راه کبر و ستم را پیش گرفته بوده اند، در این صورت یک چنین ملت گناه کار، پیمان شکن، منافق و ستمگر، باید کیفر اعمال خود را ببیند و خداوند لطف و مرحمت و توفیق خود را از آنان بردارد و دل های آنان را به گناه متمایل سازد و از رحمت خود دور نماید و بر دل های آنان مهر بزند.

خلاصه جمله های پیشین، یعنی جمله های (فَلَمّازاغُوا)، (ثُمَّ انْصَرَفُوا)، (فَبِما نَقْضِهِمْ)، حاکی است که جمله های بعدی، که به خدا نسبت داده شده، فقط جنبه کیفری داشته و ثمره اعمال خود آنان است. ولی باید به این نکته توجه نمود، منظور از متمایل ساختن قلوب آنان به گناه این است که، خدا توفیق خود را از آنان قطع می کند؛ زیرا لطف الهی شامل افرادی می شود که آماده هدایت و اخذ فیض باشند و افرادی که غرق گناه و معصیت هستند کوچک ترین آمادگی برای چنین مواهب معنویی ندارند. مقصود از قلب در آیات چیست. منظور از قلب در این آیات و مشابه آن، قلب صنوبری، که وظیفه ای جز رساندن خون به تمام بدن ندارد، نیست، بلکه همان طور که کتاب های لغت عربی متذکرند، یکی از معانی قلب، عقل و روح است و شاید در ابتدا استعمال این لفظ درعقل و روح مجاز بود، ولی بعدها بر اثر استعمال زیاد، به صورت یکی از استعمال های رایج در آمده است.(۲۴).

------------------------------- پی‌نوشتها: ۱.این سوره ها عبارتند از: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف، یونس، هود، ابراهیم، اسراء، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مؤمنون، فرقان، شعراء، نحل، قصص، عنکبوت، سجده، احزاب، صافات، غافر، فصلت، شوری، زخرف، احقاف، ذاریات، نجم، صف، نازعات و اعلی.

۲. اعراف (۷) آیه ۱۳۸.

۳.همان، آیه ۱۴۰ و ۱۴۱.

۴. مائده (۵) آیه ۲۴.

۵. احزاب (۳۳) آیه ۶۹.

۶.مجمع البیان، ج۴، ص۳۷۲.

۷.انعام (۶) آیه ۳۴.

۸.(وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّاً شَیاطِینَ الإِنْسِ وَالْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً) - انعام (۶) آیه ۱۱۲.

۹.فاطر (۳۵) آیه ۲۸.

۱۰. اصول کافی، ج۱، ص۲۲.

۱۱.نگارنده درباره جبر و اختیار دو رساله یکی به زبان عربی به نام لب الأثر و دیگری به زبان فارسی نوشته است. رساله عربی، خلاصه درس استاد بزرگوار حضرت آیهٔ اللّه العظمی امام خمینی - دام ظله - است که در سال ۱۳۳۱ ه. ش. در قم القا فرموده اند.

۱۲.اشاعره هر نوع علیت و تأثیر را از تمام موجودات سلب کرده و به جای (علیت) کلمه (عادت) به کار می برند و می گویند مثلاً آتش علت گرمی نیست، بلکه عادت الهی بر این جاری شده که پس از آتش، حرارت ایجاد نماید، و هم چنین در موارد دیگر از قبیل افعال انسان.

۱۳.رعد (۱۳) آیه ۱۶.

۱۴.اشاره به اختلافی است که در معنای آیه: (وأرسلنا الریاح لواقح) وجود دارد. البته معنای دوم از جهاتی روشن تر است.

۱۵.حجر (۱۵) آیه ۲۲.

۱۶. اعراف (۷) آیه ۵۷.

۱۷.آیات مربوط به تصریح قرآن به رابطه علیت میان پدیده ها و آثار آنها بیش از آن است که در متن آورده شد و ما مجموع آیات مربوط به این موضوع را در کتاب مبانی توحید از نظر قرآن گرد آورده ایم. ر .ك: مبانی توحید ازنظر قرآن، بخش (توحید در ربوبیت و کارگردانی).

۱۸.این همان حقیقتی است که امام باقر و امام صادق ی آن را با لطیف ترین و زیباترین عبارت بیان کرده اند و فرموده اند: (لاجبر ولا تفویض بل أمر بین الأمرین...) و این حقیقت در جمله ای که نمازگزاران هر روز چند بار آن را به زبان جاری می سازند منعکس است و آن جمله: (بحول اللّه وقوته أقوم وأقعد) است. جمله (بحول اللّه و قوته) ردّ عقیده اعتزال، وجمله (أقوم و أقعد) ردّ عقیده اشعری است.

۱۹. توبه (۹) آیه ۱۲۷.

۲۰.مائده (۵) آیه ۱۳.

۲۱. بقره (۲) آیه ۱۰.

۲۲. غافر (۴۰) آیه ۳۵.

۲۳. رعد (۱۳) آیه ۱۱.

۲۴. برای آگاهی از معنای (قلب) و (فؤاد) در قرآن ر.ك: منشور جاوید قرآن، ص۲۹۵ – ۳۰۹.

مسیح از آمدن پیامبری به نام احمد بشارت می دهد

مسیح از آمدن پیامبری به نام احمد بشارت می دهد (وَإِذْ قالَ عِیسی ابْنُ مَرْیَمَ یابَنِی إِسْرائیلَ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراةِ وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جائَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْر مُبین؛.

بیاد آر زمانی را که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم و توراتی را که در برابر من قرار دارد تصدیق می کنم و بشارت دهنده ام به پیامبری که بعد از من می آید و نام او احمد است. اما هنگامی که آن (پیامبر موعود) آمد (به تکذیب او برخاستند) و گفتند: معجزات او سحری آشکار است).

برخلاف تصور گروهی، راه شناسایی پیامبران واقعی منحصر به این نیست که مدعی نبوت، دارای معجزه باشد، بلکه همان طور که معجزه می تواند ما را به صدق گفتار مدعی نبوت رهبری کند و موجب می شود پیامبران واقعی را از مدعیان دروغین تشخیص دهیم، هم چنین گواهی پیامبران پیشین در مورد فرد بعدی، یکی از راه های شناسایی پیامبران است.

هرگاه پیامبری که نبوت او با دلایل قطعی ثابت شد، در گفتار و یا کتاب آسمانی خود، که انتساب آنها به وی نیز قطعی باشد با صراحت و قاطعیت کامل، علایم و مشخصات پیامبر آینده را بیان کند و تمام آن علایم و نشانه ها بدون کم و زیاد، با مدعی نبوت تطبیق نماید، در این صورت تصریح قاطع وی، موجب حصول علم به صدق گفتار مدعی نبوت بعدی می شود و او را از آوردن معجزه بی نیاز می سازد.

قرآن مدعی است که حضرت مسیح – که نبوت وی با دلایل قاطع ثابت شده است – با صراحت و قاطعیت کامل، از آمدن پیامبری به نام احمد خبر داده است.

ولی ملت لجوج بنی اسرائیل، پس از شناسایی آن نبی موعود – آن هم از روی علایم و مشخصاتی که حضرت مسیح در اختیار آنان گذارده بود، به تکذیب او برخاسته و دلایل و معجزات او را – که به تنهایی با قطع نظر از گواهی مسیح، می تواند صدق ادعای او

باشند - سحر وجادو خواندند و شعور باطنی خود را نادیده گرفتند.

تفسیر و توضیح آیه مورد بحث، بستگی دارد که سه نقطه حساس از آیه را به طور دقیق بررسی کنیم.

۱ . پیامبری که حضرت مسیح از آمدن وی خبر داده نام او احمد است و نام مبارك پیامبر اسلام، محمدْ می باشد در این صورت چگونه این علامت براوتطبیق می شود.

۲ . چگونه حضرت مسیح، تورات تحریف شده را تصدیق می کند و می گوید:.

(مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراةِ؛

من تورات حاضر را تصدیق می کنم).

۳ . آیا در اناجیل کنونی با آن همه تحریفات چنین بشارتی وجود دارد.

۱ . احمد یکی از نام های مشهور پیامبر اسلام. هرکس مختصر مطالعه ای در تاریخ زندگی رسول اکرم(ص)داشته باشد، می داند که آن حضرت از دوران کودکی دو نام داشت و مردم او را با هر دو نام خطاب می کردند: یکی محمد که جدّ بزرگوارش عبدالمطلب برای او انتخاب کرده بود، و دیگری احمد که مادرش آمنه او را به آن، نامیده بود. و این مطلب یکی از مسلمات تاریخ اسلام است و سیره نویسان این مطلب را نقل کرده اند و مشروح این مطلب را در سیره حلبی می توانید بخوانید.(۱).

عموی گرامی وی ابوطالب که پس از درگذشت عبدالمطلب کفالت و سرپرستی محمد به او واگذار شده بود با عشق و علاقه بسیار زیادی چهل و دو سال تمام، پروانه وار به گرد شمع وجود وی گشت و از بذل جان و مال درحراست و حفاظت او دریغ ننمود، در اشعاری که درباره برادرزاده خود سروده، گاهی از او به نام محمد، و گاهی به نام احمد، اسم برده است و این خود حاکی از آن است که در آن زمان یکی ازنام های معروف وی همان احمد بود.

اکنون در این جا از باب نمونه برخی از اشعار وی را که پیامبر را احمد نامیده است، می آوریم:.

إن یکن ما أتی به أحمد الیوم سناء وکان فی الحشر دینا؛(۲).

آن چه امروز احمد می گوید، نور است و در روز رستاخیز پاداش است.

وقوله لأحمد أنت امرء خلوف الحدیث ضعیف النسب؛(۳).

دشمن می گوید: سخنان احمد، بیهوده و نسب او پایین است.

وإن کان أحمد قد جائهم بحق ولم یأتهم بالکذب؛(۴).

حقاً که احمد به سوی آنان با آیین حق آمد و آیینی دروغ نیاورده است.

أرادوا قتل أحمد ظالموه ولیس بقتلهم فیهم زعیم؛(۵).

کسانی که بر احمد ستم کرده اند، خواستند او را بکشند، ولی برای این کار رهبری نداشتند.

دراشعاری که محققان بزرگ تاریخ وحدیث به ابوطالب نسبت داده اند، در آنها وی از برادر زاده خود به لفظ احمد نیز نام برده است؛ مانند:.

لقد أکرم اللّه النبی محمداًق فأکرم خلق اللّه فی الناس احمد؛(۶).

خداوند پیامبر خود را گرامی شمرد از این جهت گرامی ترین مردم درمیان آنان احمد است.

لعمری لقد کلفت وجدا بأحمد.

وأحببته حب الحبیب(۷) المواصل.

به جانم سوگند، من در راه علاقه به احمد، رنج ها کشیده ام او را مانند دوستی که پیوند دوستی را محکم کرده، دوست دارم.

فأصبح فینا أحمد فی أرومۀ تقصر عنه سورۀ المتطاول؛(۸).

احمد در میان ما، از خاندان بزرگ است که از نظر اصالت به جایی رسیده است که کوشش کنندگان دسترسی به آن ندارند.

گذشته از این، حسان بن ثابت، شاعر رسول خدا در بسیاری از اشعار خود که آنها را در زمان حیات پیامبر و یا پس از درگذشت وی سروده است، پیامبر را به نام احمد خوانده است؛ مانند.

مفجعَهٔ قد شفها فقد أحمد.

فظلت لآلاء الرسول تعدد.

أطالت وقوفا تذرف الدمع جهدها.

علی طلل القبر الذی فیه أحمد؛(۹).

مصیبت زده ای که درگذشت احمد او را لاغر ساخته هم اکنون سرگرم شمردن حقوقی است که رسول خدا بر او دارد، توقف خود را در برابر آثار قبر احمد طولانی کرده و تا آن جا که می تواند اشک می ریزد.

و نیز درباره شخصیت و صفات ممتاز رسول اکرم(ص)می گوید:.

فمن کان أو من یکون کأحمد نظام لحق أو نکال لملحد؛(۱۰).

چه کسی در گذشته و آینده مانند احمد است. پدیدآرنده راه حقّ، انتقام گیرنده از محلدان.

ما این چند بیت را به عنوان نمونه نقل کردیم تا روشن شود که در زمان خود پیامبر، احمد یکی از نام های معروف او بود و اگر مجموع آن چه را در کتب تاریخ و حدیث و مجامع ادبی وجود دارد، و در تمام آنها، آن حضرت به نام احمد معرفی شده است در این جا منعکس کنیم از موضوع خارج شده و سخن به طول می انجامد.(۱۱).

گذشته از این، روز نزول آیه، (نجران)، مرکز مسیحیان شبه جزیره بود و هنوز گروه هایی از احبار یهود و پیروان انجیل در نقاط مختلف جزیره زندگی می کردند و هرگز به فکر آنان نرسید که بگویند انجیل، مبشر رسالت شخصی است که نام او احمد است و نام پیامبر اسلام محمد می باشد، و اگر کسی از آنان چنین اعتراض می کرد، قطعاً برای ما نقل می شد و این خود، گواه بر این است که روز نزول آیه، مسلم بود که یکی از نام های پیامبر احمد است.

بسیاری از پیامبران، مانند یعقوب، مسیح، یوشع و یونس، دارای دو نام بودند که نام دیگر آنها، به ترتیب عبارت است از: اسرائیل، عیسی، ذوالکفل و ذوالنون. از این نظر تعجب نخواهید کرد که چرا پیامبر اسلام دارای دو نام و یا بیشتر است. چگونه عیسی تورات تحریف شده را تصدیق کرد. در آیه مورد بحث صریحاً عیسی بن مریم می گوید من مصدق تورات هستم. در این موقع این سؤال پیش می آید که چگونه حضرت مسیح، تورات تحریف شده را تصدیق می کند، درصورتی که تورات موجود در زمان وی از دست تحریف مصون نمانده بود.

این سؤال اختصاص به این آیه وتصدیق حضرت مسیح ندارد، بلکه این سؤال را می توان درباره تصدیق پیامبر اسلام نیز مطرح نمود؛ زیرا او نیز به تصریح قرآن، مصدق کتاب های پیشینیان هست، چنان که می فرماید:.

(وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ...؛(۱۲).

قرآنی را که به تو وحی نمودیم حق بوده و تصدیق کننده کتاب هایی است که در برابر او قرار دارد (کتاب هایی را که پیش از وی نازل شده اند تصدیق می کند».

ما درباره این که پیامبر اسلام چگونه تصدیق کننده انجیل و تورات است با این که به تصریح قرآن هر دو کتاب از تحریف مصون نمانده اند، در فرصت دیگری سخن خواهیم گفت؛ زیرا آیاتی که در این باره نازل شده از نظرتعبیر، یک سان نیست و نظر قطعی در صورتی می توان اتخاذ کرد که مجموع آیاتی که در این باره نازل شده است مورد بررسی قرار گیرد. اکنون بحث ما درباره مفاد جمله (وَمُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ) است که حضرت عیسی درباره تورات فرموده است.

بیشتر مفسران(۱۳) از جمله استاد فقید تفسیر و کلام مرحوم بلاغی(۱۴) معتقدند، منظور از (بَیْنَ یَدیّ)، (ما تقدم من کتاب) است؛ یعنی توراتی را که قبل از من نازل شده تصدیق می کنم و در لغت عرب لفظ (بَیْنَ یَدَیّ) در معنای متقدم نیز به کار می رود. بنابراین مسیح تصدیق کننده تورات واقعی است نه تورات فعلی.

ولی پاسخ روشن این سؤال این است که، منظور حضرت مسیح از این که تصدیق کننده تورات است این است که اصول و کلیات آیین تورات در عقاید و احکام، مورد قبول من است؛(۱۵) یعنی من نیامده ام آیین و شریعت تورات را به کلی از بین ببرم و اصول و فرمان های آن را نادیده بگیرم و این بدین معنا نیست که من هرچه درتورات های مختلف بنی اسرائیل وجود دارد، تصدیق می کنم. اصولاً پیامبری که خود دارای شریعت مستقل است، نمی تواند کتاب و شریعت پیامبر پیشین را به طور دربست قبول کند، و کوچک ترین تغییری در آیین او پدید نیاورد؛ زیرا در این صورت این پیامبر، دارای شریعت نبوده بلکه مروج شریعت پیامبر قبلی خواهد بود، در صورتی که حضرت مسیح، از پیامبرانی است که شریعت مستقل و جداگانه ای داشت و با ملاحظه این مراتب باید گفت، مقصود او تصدیق اجمالی تورات است و بس.

گذشته از این خود حضرت مسیح یکی از علل بعثت خود را رفع اختلافات بنی اسرائیل در احکام الهی معرفی می کند و می گوید:

(...قِالَ قَدْجِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ وَلأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ...؛(۱۶).

من با سخنان حکیمانه به سوی شما آمده تا بعضی از مواردی را که در آنها دچار اختلاف شده اید توضیح دهم).

از این جمله استفاده می شود که بنی اسرائیل درباره شریعت موسی، که تورات مبین آن بود، اتفاق نظر نداشتند وگرنه با هم اختلاف پیدا نمی کردند و این خود بالملازمه دلالت دارد در زمان بعثت حضرت مسیح، تورات واحدی در میان بنی اسرائیل وجود نداشت تا حضرت مسیح آن را تصدیق کند و با در نظر گرفتن این مطلب که او برای داوری میان بنی اسرائیل بر انگیخته شده بود، می توان گفت منظور از تصدیق، تصدیق اجمالی این کتاب است نه تصدیق هر آن چه در نسخه های تورات آن زمان وجود داشته است. اناجیل وشهادت بر پیامبر اسلام. یکی از طرق شناسایی پیامبران این است که، پیامبری که نبوت وی با دلایل قطعی ثابت شده است به نبوت پیامبر آینده تصریح کند و تصریح وی به حدی برسد که همه گونه تردید و شک را در مقام تطبیق و شناسایی از بین ببرد.

نبوت پیامبر اسلام علاوه بر این که با دلایل قطعی و روشن، ثابت گردیده است، در کتاب های پیامبران پیشین نیز، برنبوت وی تصریح و نام و خصوصیات او در کتب (عهدین) مشخص شده است و این مسأله، یعنی بشاراتی که تورات و انجیل درباره پیامبر اسلام داده است، یکی از فصول مهم این دو کتاب را تشکیل می دهد. گروهی از فضلا و علمای بنام اسلام، کلیه بشارات این دو کتاب را درباره آخرین پیامبر از موارد مختلف آنها، گرد آوری کرده و از این طریق، خدمت شایان تقدیری به اسلام و مسلمانان انجام داده‌اند.(۱۷)

قرآن با صراحت هر چه تمام تر می فرماید، اگر پیروان انجیل و تورات این دو کتاب را مورد مطالعه قرار دهند نام و خصوصیات پیامبر اسلام را درآن می یابند آن جا که می فرماید:

(... یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الإِنْجِیلِ...؛(۱۸).

نام و نشان وخصوصیات پیامبر اسلام را در این دو کتاب نوشته شده می یابند).

در آیه مورد بحث با کمال صراحت از حضرت عیسی نقل می کند که وی گفته است: (من به آمدن پیامبری که نام او احمد است بشارت می دهم).

روزی که این آیه و نظایر آن نازل شد و پیامبرآنها را برای مردم خواند، در جزیره عربی، گروه هایی از یهودیان و مسیحیان زندگی می کردند و اگر چنین بشارتی در این کتاب ها وجود نداشت، دانشمندان این دو آیین، آن را دستاویز قرار داده و سر و صدایی به

راه می انداختند، ولی به داوری تاریخ صحیح، آنان در برابر این تصریح ها لب فروبستند و گروهی منصف به صفوف مسلمانان پیوستند. بررسی اناجیل کنونی. به طور مسلم بشارت حضرت مسیح در انجیل خود او وجود داشته و اگر بر فرض این که چنین بشارتی در انجیل های کنونی نباشد، دلیل بر این نیست که در انجیل خود آن حضرت وجود نداشته است؛ زیرا به شهادت متون خود انجیل های فعلی، هر یک ازحواریین وغیر حواریین، انجیل نوشته و به اندیشه خود، گفتار و کردار و فرمان های حضرت مسیح را در آن جا گرد آورده است و تنها به این اکتفا نکرده، بلکه مشاهدات، مسموعات وحدسیات خود را با آنها آمیخته و به نام انجیل انتشار داده است. بر این اساس در حالی که انجیل حضرت مسیح یکی بیش نبوده، انجیل های مختلف و زیادی پس از او نوشته شده و نویسنده هر یک از اناجیل ادعا کرده انجیل او، همان انجیلی است که مسیح برای نجات بشر آورده بود.

دائرة المعارف انگلیسی(۱۹) از بیست و پنج انجیل نام می برد که در قرون نخستین مسیحیت، در میان مسیحیان رواج داشته و در زمان هر یک از مراجع روحانی مسیحی، ازجهاتی در آنها تغییراتی به عمل آمده و بالأخص برخی از آنها تحریم شده است.

دستگاه روحانیت مسیحی، از میان این اناجیل، چهار تای آن را به رسمیت شناخته و باقی مانده را از اعتبار انداخته است. آنها عبارتند از:.

۱. انجیل متی: وی یکی از شاگردان حضرت مسیح بوده، و او کتاب خود را پیش از اناجیل دیگر انتشار داده است.البته تاریخ نگارش آن معلوم نیست: برخی برآنند که آن را درسال ۳۸ و به گفته گروهی بین سال ۵۰ و ۶۰ میلادی نوشته است.(۲۰).

۲. انجیل مرقس: مشهور میان مفسران انجیل این است که وی حواری نبوده و انجیل خود را به راهنمایی پطرس حواری نوشته است و درحقیقت او تاریخ نویس حقیقی انجیل است؛ چون حوادث را بیشتر از کلمات مسیح می نویسد و مطالب را با عبارات آسان و تند و کوتاه و گاهی با تفصیل بیان می کند.

۳. انجیل لوقا: معروف این است که او انجیل خود را به هدایت پولس حواری، که غالباً در سفرها با او همراه بود، نوشته است و تاریخ نگارش آن حدود ۶۳ میلادی است.(۲۱).

۴. انجیل یوحنا: نویسندگان قدیم، انجیل یوحنا را آخرین انجیل می دانند. اغلب نقادان، نگارش آن را به اواخر قرن اول نسبت می دهند. برخی از نقادان عقیده دارند که انجیل مزبور در اوایل قرن دوم نوشته شده و نویسنده آن یوحنای رسول نبوده بلکه یوحنای شیخ آن را نوشته است.(۲۲).

این، وضع اناجیل رسمی جهان مسیحیت است؛ توخود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

از این جا باید وضع اناجیلی که دستگاه روحانیت مسیحیت آنها را از اعتبار انداخته است به دست آورد.(۲۳).

بنابراین هیچ کدام از انجیل ها، انجیل حضرت مسیح نیست. حتی انتساب این چهار کتاب به مؤلفان خود آنها قطعیت ندارد و جز متی هیچ کدام مطالب کتاب خود را از حضرت مسیح نگرفته است. در حقیقت انجیل مرقس، خلاصه بیانات پطرس بوده و لوقا فشرده افکار و نقلیات پولس می باشد. به علاوه مؤلف انجیل یوحنا نیز روشن نیست.

با این وضع نباید انتظار داشت که بشارتی که در آیه مورد بحث آمده است در این اناجیل چهارگانه پیدا شود.

ولی از آن جا که مشیت الهی بر آن تعلق گرفته که برهان قرآن و دلیل نبوت پیامبر اسلام برتارک اعصار بدرخشد، بشارت آمدن پیامبری پس از حضرت مسیح به نام احمد در انجیل یوحنا با کمال وضوح وارد شده است، اگر چه مفسران انجیل دست و پا می کنند که آیه های مربوط به این بشارت را طور دیگر تفسیر نمایند ولی چنان که توضیح خواهیم داد، اینها، حرکات مذبوحانه ای است که جز لحظاتی چند، خود نمایی ندارد، و پس از یک دقت کوتاه، پرده از روی حقیقت برداشته شده و سیمای واقعیت، تجلی می کند.

این بشارت در میان انجیل های چهارگانه فقط در انجیل یوحنا در باب های ۱۴، ۱۵ و ۱۶ وارد شده است و در انجیل هایی که به

زبان سریانی(۲۴) نوشته شده از نام آن کسی که حضرت مسیح از آمدن او بشارت داده به لفظ (فارقلیط) تعبیر آورده شده است و چون انجیل یوحنا از آغاز به زبان یونانی نوشته شده، گروهی برآنند که این لفظ ریشه یونانی دارد که بعداً به آن اشاره خواهیم نمود. نکات قابل توجه. ۱ . مسیح به زبان عبری سخن می گفت؛ زیرا او در میان عبری زبانان پرورش یافته بود و از میان نویسندگان انجیل ها، متی، انجیل خود را به زبان عبری نوشته و سه نفر دیگر انجیل خود را به زبان یونانی نوشته اند. بنابراین لفظی که خود حضرت مسیح به آن تلفظ نموده از میان رفته است زیرا این بشارت فقط در انجیل یوحناست و نویسنده آن از روز نخست کتاب خود را به زبان یونانی نوشته است.

۲ . (فارقلیط) لغت سریانی است که اهل سوریه باآن سخن می گفتند، و در انجیل هایی که به زبان سریانی نوشته شده این لفظ به کار رفته است و دانشمندان اسلامی و مفسران انجیل اتفاق دارند که این لفظ، معرب لفظ یونانی است که انجیل یوحنا به آن زبان نوشته شده است، ولی در این که ریشه اصلی این لفظ در لغت یونانی چه بوده اختلاف دارند:.

محققان اسلامی متفقند که ریشه یونانی این کلمه، (پریکلیطوس) به معنای محمد و احمد است، ولی مفسران انجیل ریشه آن را (پارکلیطوس) به معنای تسلی دهنده دانسته اند. و لذا باید روی قراینی که درمتون آیات وجود دارد، حقیقت مطلب را به دست آورد.

۳ . هیچ بعید نیست که حضرت مسیح عیناً نام آن کسی را که از آمدن او بشارت داده است به زبان جاری کرده؛ مثلاً گفته باشد احمد، ولی نویسنده انجیل چهارم، که این بشارت در آن وجود دارد، روی سلیقه خود آن را به یکی از دو لفظ یونانی ترجمه کرده است در صورتی که نباید عَلَم و نام اشخاص ترجمه گردد، بلکه باید به همان حال در ترجمه بیاید.

۴ . در انجیل های فارسی به طور عموم به جای کلمه فارقلیطا، لفظ تسلی دهنده آمده است و بیشتر مفسران آن را به روح القدس تفسیر نموده اند و با دلایل و شواهد روشن خواهیم گفت که هرگز نمی توان فارقلیطا را به روح القدس تفسیر نمود.

۵ . کسانی که فارقلیطا را به روح القدس تفسیر می کنند می گویند: پنجاه روز پس از مصلوب گشتن عیسی، روح القدس بر حواریون، که در یک خانه جمع بودند، نازل شد. ناگاه صدایی چون صدای باد شدید که می وزید از آسمان آمد، و همه آنها به روح القدس مملو گشتند و به زبان های مختلف، به نوعی که به روح آنها قدرت تکلم بخشیده بود، به سخن گفتن آغاز کردند.(۲۵). بشارت انجیل به آمدن فارقلیطا. محققان اسلامی می گویند بشارتی که این آیه از حضرت مسیح نقل می کند، در انجیل یوحنا در باب های ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ وارد شده است، و حضرت مسیح به نقل انجیل یوحنا از آمدن شخصی به نام (فارقلیط) پس از خود خبر داده است و قراین زیادی گواهی می دهد که مقصود از آن پیامبر اسلام می باشد. ما برای روشن شدن مطلب ناچاریم متون آیات را با تعیین باب و شماره جمله ها نقل نماییم:.

(اگر شما مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست تا (فارقلیط) دیگری به شما بدهد، تا ابد با شما خواهد ماند. او روح حق و راستی است که جهان نمی تواند او را قبول کند؛ زیرا که او نمی بیند و نمی شناسد، امّا شما او را می شناسید، زیرا که نزد شما می ماند و در شما خواهد بود).(۲۶).

(من این سخن ها را به شما گفته ام وقتی که با شما بودم، لکن آن (فارقلیط)، که پدر او را به اسم من خواهد فرستاد، همان، شما را هرچیز خواهد آموخت و هر چیز من به شما گفته ام به یاد شما خواهد آورد).(۲۷).

(حالا قبل از وقوع به شما خبر دادم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید،(۲۸) چون آن فارقلیط که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد، روح راستی که از طرف پدر می آید درباره من شهادت خواهد داد).(۲۹).

(راست می گویم که شما را مفید است که من بروم. اگر من نروم آن فارقلیط نزد شما نخواهد آمد. امّا اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد. او چون بیاید، جهانیان را به گناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت: به گناه، زیرا که به من ایمان نمی آورند؛ به

صدق، زیرا که نزد پدرخود می روم و شما مرا دیگر نمی بینید؛ به انصاف، زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است، و دیگر چیزهایی بسیار دارم که به شما بگویم، لکن حالا نمی توانید متحمل شوید، امّا چون او بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد کرد؛ زیرا او از پیش خود سخن نخواهد گفت، بلکه هر آن چه می شنود خواهد گفت و شما را به آینده خبر خواهد داد و مرا تمجید خواهد نمود؛ زیرا که او آن چه از آنِ من است خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد. هرچه از آن پدر است از من است. از این جهت گفتم که آن چه آنِ من است، می گیرد و به شما خبر می دهد).(۳۰). منظور از فارقلیط چیست. در این جا قراین روشنی داریم که گواهی می دهد که مراد از فارقلیط پیامبری است که پس از مسیح می آید نه روح القدس:.

۱ . باید توجه کرد از برخی تواریخ مسیحی استفاده می شود که پیش از اسلام در میان علما و مفسران انجیل مسلم بود که (فارقلیط) همان پیامبر موعود است. حتی گروهی از این مطلب سوء استفاده کرده وخود را (فارقلیط) موعود معرفی نموده اند؛ مثلاً منتس که مردی ریاضت کش بود و در قرن دوم میلادی می زیست، در سال ۱۸۷ میلادی در آسیای صغیر مدعی رسالت گردید و گفت: من همان فارقلیط هستم که عیسی از آمدن او خبر داده است و گروهی از وی پیروی کردند.(۳۱).

۲ . از آثار و تواریخ مسلم اسلامی کاملاً استفاده می شود که سران سیاسی و روحانی جهان مسیحیت در روزهای بعثت پیامبر اسلام همگی در انتظار پیامبر موعود انجیل بودند از این جهت هنگامی که سفیر پیامبر نامه او را به زمامدار حبشه داد او پس از خواندن نامه رو به سفیر کرد و گفت: من گواهی می دهم که او همان پیامبری است که جهان اهل کتاب، در انتظار او هستند. و همان طور که حضرت موسی از نبوت حضرت مسیح خبر داده، او نیز از نبوت پیامبر آخرالزمان بشارت داده و علایم و نشانِ های او را معین کرده است.(۳۲).

وقتی نامه پیامبر به دست قیصر رسید و نامه را مطالعه کرد و درباره پیامبر اسلام تحقیقاتی به عمل آورد، در پاسخ نامه آن حضرت چنین نوشت: نامه شما راخواندم واز دعوت شما آگاه شدم، من می دانستم که پیامبری خواهد آمد، ولی گمان می کردم که این پیامبر از شام بر خواهد خاست... .(۳۳).

از این نصوص تاریخی استفاده می شود که آنان در انتظار پیامبری بودند و چنین انتظار به طور مسلم، ریشه انجیلی داشته است.

۳ . امتیازاتی که حضرت مسیح برای (فارقلیط) قائل شده، و شرایط و نتایجی که برای آمدن او شمرده است، این مطلب را قطعی می سازد که منظور از (فارقلیط) جز پیامبر موعود نخواهد بود. این علایم مانع از آن است که آن را به روح القدس تفسیر نماییم. اکنون مشروح قراین:.

الف) حضرت مسیح سخن خود را چنین آغاز کرد: (اگر شما مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست تا (فارقلیط) دیگری به شما خواهد داد).(۳۴).

اولاً، از این که حضرت مسیح مهر و محبت خود را به رخ آنها می کشد حاکی است که او احتمال می دهد گروهی از امت او زیر بار کسی که وی از آمدن او بشارت می دهد،نخواهند رفت و لذا از طریق تحریک عواطف می خواهد آنان را به پذیرفتن او وادار سازد و اگر منظور از فارقلیط - آن طور که مفسران انجیل تصور کرده اند - همان روح القدس باشد در این صورت به چنین زمینه سازی احتیاج نبود؛ زیرا روح القدس پس از نزول، آن چنان در قلوب و ارواح تأثیر می کند که برای کسی جای تردید و شک و انکار باقی نمی ماند، ولی اگر مقصود پیامبر موعود باشد، به یک چنین زمینه سازی نیاز شدید هست؛ چون نبی موعود، جز از طریق بیان و تبلیغ در قلوب و ارواح تأثیری و تصرفی نمی کند و روی این ملاحظه، گروهی منصف به وی می گروند و گروهی از او روی برمی گردانند.

حتی حضرت مسیح به این مقدار تذکر اکتفا نکرد. در جمله ۲۹ از باب ۱۴ در این قسمت پافشاری کرده و فرمود: (اکنون قبل از وقوع به شما خبر دادم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید). در حالی که ایمان به روح القدس، به توصیه نیازی ندارد، تا چه رسد به

این اندازه پافشاری.

ثانیاً، وی فرمود: (فارقلیط دیگری به شما خواهد داد). اگر بگوییم منظور از آن، پیامبر دیگری است، کلام بدون تکلف و صحیح خواهد بود، ولی اگر مقصود از آن روح القدس باشد، به کار بردن لفظ (دیگر) خالی از تکلف نخواهد بود؛ زیرا روح القدس متعدد نیست و تنها یکی است.ب) (هر چیزی که من به شما گفته ام به یاد شما خواهد آورد).(۳۵) روح راستی که از طرف پدر می آید، درباره من شهادت خواهد داد.

می دانیم روح القدس پنجاه روز پس از مصلوب گشتن عیسی برحواریان نازل گردید.(۳۶) آیا این افراد برگزیده، همه دستورات او را در این مدت کوتاه فراموش کرده بودند، تا روح القدس دو مرتبه به آنان تعلیم دهد!.

آیا شاگردان مسیح چه نیازی به شهادت او داشتند تا درباره مسیح شهادت دهد، ولی اگر مقصود پیامبر موعود باشد، دوجمله معنای صحیح خواهند داشت؛ زیرا امت مسیح بر اثر طول زمان و دست برد علمای انجیل، بسیاری از دستورات او را فراموش کرده و گروهی همه آنها را به دست فراموشی سپرده بودند و حضرت محمدق همه را بازگو کرد و به نبوت حضرت عیسی شهادت داد و گفت: او نیز مانند من، پیامبر بوده و مادر مسیح را از نسبت های ناروا تبرئه نمود و ساحت مقدس مسیح را از ادعای الوهیت پیراسته ساخت.

ج) (اگر من نروم فارقلیط نزد شما نمی آید).(۳۷) او آمدن (فارقلیط) را مشروط به رفتن خود کرده است، واگر مقصود (روح القدس) باشد،نزول او بر حضرت مسیح و حتی بر خود حوارین مشروط به رفتن او نبوده است؛ زیرا به عقیده مسیحیان، روح القدس بر حواریون، زمانی که حضرت مسیح خواست آنان را برای تبلیغ به اطراف بفرستد، نازل گردید.(۳۸) بنابراین هیچ گاه نزول او مشروط به رفتن مسیح نبوده است، ولی اگر بگوییم مقصود پیامبری صاحب شریعت، آن هم شریعت جهانی است، در این صورت، آمدن او مشروط به رفتن حضرت مسیح و منسوخ گشتن آیین او خواهد بود.

د) اثر نزول (فارقلیط) سه چیز معرفی شده است: (جهانیان را به گناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت: به گناه، زیرا که به من ایمان نمی آورند...).(۳۹).

می دانیم (روح القدس) پنجاه روز پس از مصلوب شدن عیسی بر حواریان نازل گردید و هرگز آنها را ملزم به گناه و صدق و انصاف ننمود و از ذیل جمله استفاده می شود که او بر منکران ظاهر می گردد، نه بر حواریون، که هرگز حضرت مسیح راتکذیب نمی کردند. ولی اگر بگوییم مقصود پیامبر موعود اسلام است تمام این امتیازات در وجود شریف او جمع می باشد.

ه) (فارقلیط درباره من (مسیح) شهادت خواهد داد).(۴۰) (شما را از آینده خبر خواهد داد، و مرا جلال خواهد بخشید).(۴۱).

شهادت بر حضرت مسیح حاکی است که وی روح القدس نیست؛ زیرا حواریون نیازی به تصدیق او نداشتند و هم چنین منظور از این که به او جلال خواهد بخشید، ثنا و تعریف هایی است که پیامبر موعود درباره حضرت مسیح انجام داد و آیین او را تکمیل کرد. چه جلالی بالاتر از این!دقت در این قراین می تواند ما را به حقیقتی که محققان عالی قدر اسلام به آن رسیده اند رهنمون گردد. البته قراین به آن چه گفته شد منحصر نیست، بلکه با دقت می توان قراین دیگری نیز به دست آورد.(۴۲).

در پایان، مطلب قابل توجهی را که دائرهٔ المعارف بزرگ فرانسه (ج ۲۳، ص۴۱۷۴) در این باره دارد از نظر خوانندگان می گذرانیم:.

محمد مؤسس دین اسلام و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است، کلمه محمد به معنی بسیار حمد شده است و از ریشه مصدر (حمد)، که به معنای تمجید و تجلیل است، مشتق گردیده. بر حسب تصادف عجیب نام دیگری، که ازهمان ریشه حمد است مترادف کامل لفظ محمد می باشد و آن احمد است که احتمال قوی می رود عیسویان عربستان آن لفظ را برای تعیین فارقلیط به کار می بردند. احمد، یعنی بسیار ستوده شده و بسیار مجلل، ترجمه لفظ پاراکلیتوس است که اشتباهاً لفظ پریکلیویس را جای آن گذاردند. به این

ترتیب نویسندگان مذهبی مسلمان مکرر گوشزد کرده اند که مراد از این لفظ، بشارت ظهور پیامبر اسلام است. قرآن مجید نیز به طور علنی در آیه شگفت انگیز سوره صف به این موضوع اشاره می کند.(۴۳).

------------------------------ پی‌نوشتها: ۱. انسان العیون فی سیرۀ الأمین والمأمون، ج ۱، ص۹۳ – ۱۰۰.

۲. دیوان ابوطالب، ص۲۵۱۹ و ۲۹. تمام این اشعار در دیوان او موجود است. اشعار بعدی که از او نقل می شود در دیوان او نیست، بلکه محققان از آن حضرت نقل کرده اند.

۳. دیوان ابوطالب، ص۲۵.۱۹ و ۲۹. تمام این اشعار در دیوان او موجود است. اشعار بعدی که از او نقل می شود در دیوان او نیست، بلکه محققان از آن حضرت نقل کرده اند.

۴. دیوان ابوطالب، ص۲۵.۱۹ و ۲۹. تمام این اشعار در دیوان او موجود است. اشعار بعدی که از او نقل می شود در دیوان او نیست، بلکه محققان از آن حضرت نقل کرده اند.

۵. دیوان ابوطالب، ص۲۵.۱۹ و ۲۹. تمام این اشعار در دیوان او موجود است. اشعار بعدی که از او نقل می شود در دیوان او نیست، بلکه محققان از آن حضرت نقل کرده اند.

۶. تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص۲۷۵؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص۲۵۴.

۷. در برخی نسخه ها: (دأب المحب) دارد. سیرۀ ابن هشام، ج ۱، ص۲۷۹.

۸. همان، ص ۲۸۰.

۹. دیوان حسان بن ثابت، تحقیق محمدعزت نصرت اللّه، طبع بیروت، ص۵۹.

۱۰.همان، ص۶۵.

۱۱.برای اطلاع بیشتر ر. ک: مجمع البیان، ج۳، ص۲۸۷؛ سیرۀ ابن هشام، ج۲، ص ۲۷۰؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص۲۵۹؛ بلوغ الارب، ج ۲، ص۲۸۴. ما درکتاب معالم النبوۀ فی القرآن الکریم (ص۵۴۹ – ۵۵۶) – که تفسیر موضوعی بر قرآن است – در این باره به طور مبسوط سخن گفته ایم.

۱۲. فاطر (۳۵) آیه ۳۱.

۱۳. مجمع البیان، ج ۲، ص۲۰۷.

۱۴. الرحلۀ المدرسیۀ، ص۲۳۲.

۱۵. المنار، ج۷، ص ۶۳۰.

۱۶. زخرف (۴۳) آیه ۶۳.

۱۷.جامع ترین کتابی که تاکنون در این باره نوشته شده، کتاب انیس الاعلام تألیف مرحوم فخر الاسلام است که خود از کشیشان معروف کلیساهای ایران بود. این کتاب در دوجلد بزرگ در سال ۱۳۱۹ قمری چاپ شده و اخیراً به صورت حروفی در قطع کوچک نیز چاپ شده است.

۱۸.اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

۱۹. ج ۲، چاپ ۱۳، ص ۱۷۹ – ۱۸۰.

۲۰.به نقل از: جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، بیروت ۱۹۲۸ م.

۲۱. به نقل از: همان.

۲۲. به نقل از: همان.

۲۳.گذشته از این، تناقضاتی که میان اناجیل چهارگانه وجود دارد و تناقضی که میان مطالب یک انجیل موجود است و هم چنین

مطالب خرافی که شبیه افسانه و پندار است و سخنانی که عقل زیر بار آن نرفته و آنها را به طور قطع تخطئه می کند، موجب شده که تمام این اناجیل و کتب مقدس چهارگانه جهان مسیحیت از اعتبار و سندیت ساقط گردند و برای تفصیل این مطالب ر.ك: الهدی الی دین المصطفی؛ الرحلة المدرسیه و انیس الاعلام و ده ها کتاب دیگر که از طرف دانشمندان محقق وعالی مقام اسلامی نوشته شده است.

۲۴. انجیل حضرت مسیح اگر چه به زبان عبری بوده و زبان مادری وی و کسانی که وی در میان آنها پرورش یافته غیر از عبری نبوده است، ولی بنابر اخبار و روایات، او مأمور بود که آن را به لغت سریانی برای سریانیان، که همان اهل سوریه هستند، تفسیرکند. از این نظر گروهی تصور کرده اند که زبان اصلی انجیل همان سریانی بوده است و از میان تمام انجیل ها اناجیل سریانی به انجیل واقعی نزدیک تر است.

۲۵. اعمال حواریان، باب ۱ – ۵.

۲۶. انجیل یوحنا، باب ۱۴؛ جمله ۱۵ – ۱۷، لندن ۱۸۳۷ م. و بقیه جمله ها را نیز از همین چاپ نقل کردیم و برای اطمینان بیشتر با ترجمه های فارسی دیگر که از زبان سریانی و کلدانی به فارسی نقل شده اند تطبیق نمودیم.

۲۷. باب ۱۴، جمله ۲۵ – ۲۶.

۲۸. باب ۱۴، جمله ۲۹.

۲۹. باب ۱۵، جمله ۲۶.

۳۰. باب ۱۶، جمله ۷ – ۱۵.

۳۱. انیس الاعلام، ج۲، ص ۱۷۹ به نقل از تاریخ (ولیم میور) که در سال ۱۸۴۸ چاپ شده است.

۳۲. طبقات کبری، ج۱، ص ۲۵۹؛ سیره حلبی، ج۳، ص ۲۷۹.

۳۳. الکامل، ج۲، ص۴۴.

۳۴. باب ۱۴، جمله ۱۵.

۳۵.اعمال حواریان، باب ۱ – ۵.

۳۶. باب ۱۴، جمله ۲۶.

۳۷. باب ۱۵، جمله ۷.

۳۸.متی، باب ۱۰، جمله ۲۹؛ لوقا، باب ۱۰، جمله ۱۷.

۳۹.باب ۱۶، جمله ۷. در بسیاری از اناجیل قدیمی، به جای (ملزم) توبیخ آمده است و جمله دومی روشن تر و مناسب تر است. برخی از مفسران و نویسندگان مسیحی وقتی به این جمله می رسند و می بینند که هرگز این جمله با روح القدس تطبیق نمی کند، با کمال جسارت می گویند: منظور از رئیس جهانیان، همان شیطان است که مردم را به گناه ملزم می سازد و گواه این مطلب این است که حضرت مسیح در آیه ۳۰ فرمود:.

رئیس جهان می آید و در من حصه ای ندارد؛ یعنی بر مسیح غلبه نمی کند. این تفسیر، جز فکری شیطانی، چیز دیگری نیست؛ زیرا به فرض این که یک چنین رئیس جهانیان مردم را به گناه ملزم می سازد، چگونه به صدق و انصاف الزام می نماید!.

گذشته از این، منظور از(ملزم کردن) در این جا همان توبیخ است که در بسیاری از اناجیل قدیمی وارد شده است و اما منظور ازجمله ای که در آیه ۳۰ (رئیس جهانیان در من حصه ای ندارد) وارد شده این است که او شخصیت مستقل و جداگانه ای است و شاخه ای از نبوت مسیح نیست، بلکه او مکمل آیین اوست.

۴۰. باب ۱۵، جمله ۲۶.

۴۱. باب ۱۶، جمله ۱۴.

۴۲. در تنظیم این بحث از کتاب نفیس انیس الاعلام استفاده شده است.

۴۳. محمد خاتم پیامبران، ج۱، ص۵۰۴.

پرسش هایی در مورد فارقلیط و پاسخ آنها

پرسش هایی در مورد فارقلیط و پاسخ آنها دلایل و قراین زیادی روشن ساخت که منظور از فارقلیط در آیات انجیل - که حضرت مسیح از آمدن او بشارت داده است - پیامبر موعود جهانیان است، وهرگز نمی توان آن را به روح القدس، همان طور که مفسران انجیل مدعی هستند، تفسیر نمود.

اخیراً یکی از نشریات مسیحی پرسش هایی را به صورت اعتراض و انتقاد از نظر کسانی که فارقلیط را به پیامبر موعود تفسیر کرده اند مطرح نموده است، در صورتی که محققان اسلامی از سالیان دوری، به این پرسش ها پاسخ های قطعی گفته اند ولی مبلغان مسیحی حالا به فکر زنده کردن آنها افتاده اند.

مرحوم فخر الاسلام در کتاب ارزشمند خود انیس الاعلام(۱) به تمام این پرسش ها پاسخ گفته و این کتاب ۸۳ سال پیش در تهران چاپ شده است. اکنون ما این سؤالات را یک یک طرح نموده و به آنها پاسخ می دهیم:.

پرسش اول.

حضرت مسیح صریحاً می فرماید، پارقلیط روح راستی است و این آیه نمی تواند مربوط به حضرت محمد باشد؛ زیرا او انسان بوده نه روح.

پاسخ.

لفظ روح، همان طور که در روح القدس استعمال می شود، در مطلق انسانی که دارای روح - اعم از راستی و ضلالت - است نیز به کار می رود و استعمال لفظ روح در معنای دوم در کتب عهدین زیاد است از باب نمونه، در نامه اول یوحنا چنین آمده است:.

ای محبوبان، هر روح را باور ننمایید، بلکه ارواح را بیازمایید که آیا از خدا هست یا نه؛ زیرا پیامبران دروغگو در جهان زیاد پیدا شده اند و از این جا می شناسیم روح خدا را. هر روحی که به عیسای مسیح مجسم شده، از خداست و هر روحی که عیسای مجسم شده را انکارکند از خدا نیست و هم چنین است آن روح مخالف مسیح (دجال) که شنیده اید می آید و الان هم در جهان است. ما از خدا هستیم و هرکه خدا را می شناسد، سخن ما را می شنود و آن که از خدا نیست به ما گوش نمی گیرد. روح حق و روح ضلالت را از این تمیز می دهیم.(۲).

این جمله ها حاکی است که استعمال روح درغیر روح القدس شایع است و ذیل آیه صریحاً می رساند که هرکس به حق و راستی دعوت کند، او روح حق است و هرکس به ضلالت و گمراهی دعوت نماید او روح ضلالت است.

بنابراین اگر به پیامبر موعود (روح راستی) گفته شده است برای این است که او مردم را به راستی و حقیقت دعوت خواهد نمود. و این نوع تعبیر در میان ملل جهان آن چنان زیاد است که پس از دقت، جای تردید برای کسی باقی نمی ماند.

پرسش دوم.

حضرت مسیح، فارقلیط را چنین معرفی کرد که، جهان نمی تواند او را قبول کند؛ زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد در صورتی که هزاران نفر حضرت محمد را دیدند و شناختند.

پاسخ.

مقصود از دیدن در این جا معرفت و شناسایی با دیده دل است و هرگز چنین معرفتی از ناحیه مسیحیان درباره پیامبر اسلام انجام

نگرفت و یک چنین استعمال در میان مردم، حتی خود عهدین فراوان دیده می شود از باب نمونه:.

از این جهت با اینها به امثال سخن می گویم که می نگرند و نمی بینند، و شنوا هستند و نمی شوند ونمی فهمند و در حقّ ایشان تمام می شود نبوت اشعیا که می گوید: پیوسته خواهید شنید و نخواهید فهمید، نظر کرده و خواهید نگریست ونخواهید دید.(۳).

هم چنین مقصود از (نشناختند) معرفت و شناخت کامل است و چنین (شناخت) کاملی به پیامبر اسلام در سطح جهانی و عمومی صورت نپذیرفت و چنین استعمالی در همه زبان ها و خود اناجیل زیاد است؛ مثلاً تصریح می کند که، کسی پسر (مسیح) را جز خدا نشناخت در صورتی که مسیحیان او را شناختند آن جا که می فرماید: غیر از پدر هیچ کس پسر را نمی شناسد.(۴).

به او گفتند: پدر تو کجاست عیسی جواب داد: نه مرا می شناسید و نه پدرم را. هرگاه مرا می شناختید هرآینه پدرم را نیز می شناختید.(۵).

بنابراین منظور از این که (جهان، فارقلیط را نمی بیند) یعنی حقیقت او را درک نمی کند و نمی شناسد و به او معرفت کامل پیدا نمی کند.

پرسش سوم.

روی سخن حضرت مسیح در این وعده ها با حواریون است، در صورتی که حضرت محمدق حدود ۶۰۰ سال بعد از حضرت مسیح به دعوت برخاست و در آن زمان کسی ازحواریون باقی نمانده بود.

پاسخ.

طرف خطاب اگر چه حواریون بوده، ولی مقصود اصلی و واقعی از خطاب، امت حضرت عیسی است.

تمام مصلحان و سخنوران جهان در گفتار خود از این روش پیروی می کنند. آنان اگر چه خطاب خود را متوجه حاضران در جلسه سخن می نمایند، ولی در حقیقت خطاب متوجه عموم بشر و کسانی است که شایستگی پیروی از گفتار آنان را دارند و در خود انجیل این نوع خطاب زیاد است آن جا که می گوید:.

(و نیز شما را می گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قدرت نشسته بر ابرهای آسمانی می آید).(۶).در صورتی که همه آن کسانی که طرف خطاب حضرت مسیح بودند احدی از آنها این وضع را مشاهده نکرد، بلکه ۱۹۸۲ سال گذشته و هنوز کسی از پیروان حضرت مسیح این وضع را ندیده است.

نتیجه این که، خطاب پیامبران و مصلحان و سخنوران عالی قدر متوجه عموم بشر است گرچه روی سخن در جلسه خطاب، با چند نفر بیش نباشد.

پرسش چهارم.

آخرین پرسش این است که حضرت مسیح درباره فارقلیط چنین گفت: (او نزد شما می ماند و در شما خواهد بود). آیا حضرت محمد(ص)می توانست در شخصی بماند نه، زیرا یک نفر می تواند با کسی باشد اما نمی تواند در کسی بماند.

پاسخ.

منظور از این که در شما می ماند؛ یعنی آیین او برای ابد در میان شما می ماند و آیین او منسوخ نمی شود و هرگز این نوع شبهات کودکانه نمی تواند از ظهور آیات درباره پیامبر موعود با در نظر گرفتن آن همه قراین بکاهد.

مرحوم فخرالاسلام، که مدت ها یکی از مبلغان ورزیده مسیحیان بود، درباره علت گرایش خود به اسلام مطلب قابل توجهی را نقل می کند و ما خلاصه گفتار او را در این جا می آوریم. وی می نویسد: پس از مسافرت های زیاد برای تحصیل معارف مسیحی، خدمت یکی از کشیشان، بلکه مطران والامقام از فرقه کاتولیك رسیدم که درقلوب کاتولیك ها، مقام و موقعیتی بزرگ داشت و از سلاطین و اشراف و اعیان آن فرقه، هدایای گرانبهایی برای او می آمد و قریب پانصد نفر در مجلس درس او حاضر می شدند.

علاوه بر این، گروهی از دختران تارک دنیای مسیحیان، در محضر او کسب کمال می نمودند. او علاقه و اطمینان خاصی به من داشت و کلید همه جا را در اختیار من می گذارد، جز کلید اتاق کوچکی که پیش خود نگاه می داشت.

روزی نقاهت، استاد را از شرکت در مجلس درس بازداشت و به من دستور داد که به جلسه درس بروم و اعلام کنم درس، به دلیل عارضه استاد تعطیل است.

وقتی من در جلسه درس با شاگردان رو به رو شدم دیدم محور بحث آنها درباره لفظ (فارقلیط) است که انجیل یوحنا از آمدن آن در باب های ۱۴ و ۱۶ و ۱۵ خبر داده است. من پس از استماع سخنان و مذاکرات آنان به حضور استاد بازگشتم و او را از مذاکره و نظریات مختلف آنان پیرامون لفظ (فارقلیط) آگاه ساختم. او از من پرسید: شما چه نظری را انتخاب کرده اید گفتم: من نظر فلان مفسر را. او گفت: شما تقصیر ندارید، ولی تفسیر این لفظ را در این زمان جز، گروه قلیلی که در معارف مسیحی راسخ و استادند، کسی نمی داند. من فوراً خود را به پاهای استاد افکندم و درخواست کردم که مرا از حقیقت این لفظ آگاه سازد. در این لحظه اشک در دیدگان استاد بزرگوار حلقه زد و شروع به گریه کرد و گفت: من حاضرم این حقیقت را برای تو فاش کنم، ولی اگر در حیات من، آن را به دیگران بازگو کنی، مقدمات قتل مرا فراهم نموده ای. من به او اطمینان دادم. او گفت: این اسم از اسمای مبارک پیامبر اسلام است و به معنای احمد و محمد است، سپس کلید آن اتاقی را که هرگز در اختیار من نمی گذاشت، به من داد و گفت: درِ فلان صندوق را بازکن و آن دو کتاب را بیاور. من هر دو کتاب را نزد استاد آوردم. این دو کتاب به خط یونانی و سریانی قبل از ظهور پیامبر اسلام، با قلم بر پوست نوشته شده بود و هر دو کتاب لفظ (فارقلیط) را به معنای احمد ومحمد ترجمه کرده بودند.

استاد افزود: علما و مفسران انجیل پیش از بعثت پیامبر اسلام، در این که فارقلیط به معنای احمد و محمد است اختلافی نداشتند، ولی پس از ظهور آن شخصیت بزرگ، برای حفظ مقام و موقعیت خود معنای دیگری برای این لفظ اختراع نمودند و از سبک و ترتیب آیات انجیل معلوم است، که هرگز منظور از آن، (وکالت)، (شفاعت)، (تسلی) و (روح نازل دریوم الدار) نیست؛ زیرا آن حضرت، آمدن فارقلیط را مشروط به رفتن خود کرده است و از این جمله پیداست که فارقلیط صاحب شریعت است و اجتماع دو نبی صاحب شریعت، در یک زمان صحیح نیست.

مرحوم فخرالاسلام، قراین دیگری را – که قبلاً یادآوری شد و دلالت می کنند که منظور از فارقلیط، احمد است – از استاد خود نقل کرده و اضافه می کند: من از استاد پرسیدم که درباره آیین مسیحیت چه می گویید گفت: آیین مسیح منسوخ است. گفتم: راه نجات و آیینی که ما را به رضای خدا برساند کدام است!.

گفت: منحصر است در پیروی از شریعت محمدق. گفتم: پیروان وی اهل نجاتند سه مرتبه گفت: بلی واللّه: گفتم: شما چرا از این آیین پیروی نمی کنید.

گفت: من در باطن مسلمانم ولی اگر به اسلام تظاهر کنم، مسیحیان نقشه قتل مرا ریخته و تا مرا نکشند دست از من بر نمی دارند و اگر من به کشورهای اسلامی پناه ببرم، به وسایلی بر من دست می یابند و خون مرا می ریزند.

در این لحظه اشک در دیدگان من حلقه زد و آن گاه با صدای بلند گریستم. استاد نیز گریست. گفتم: ای پدر روحانی، اجازه می دهید که من در آیین اسلام داخل شوم! گفت: نجات می خواهی باید دین اسلام را بپذیری و من در باطن از پیروان اسلام هستم و من تو را دعا خواهم کرد مشروط بر این که شاهد باشی که من در باطن مسلمان هستم، نه تنها من چنین هستم، بلکه گروهی از کشیشان در این عقیده با من موافق هستند.

مرحوم فخرالاسلام در کتاب خود، دنباله داستان را به طرز جالبی نقل کرده و می نویسد:.

رؤیت آن دو کتاب و بیانات استاد دلم را روشن ساخت ومحبت خاتم پیامبران، بر من غالب و پیروز شد. دنیا و ریاست پنج روزه و

خویشاوندان و بستگان، مرا در دوری از آن محیط مانع نگردید. مبلغی از استاد گرفتم و آن چه داشتم همه را در آن نقطه ترک گفتم، جز سه جلد کتاب که آنها را همراه خود آوردم و پس از زحمات زیاد و طی مسافت ها، وارد شهر (ارومیه) شدم. همان شب، برای تشرف به اسلام در خانه مرحوم شیخ حسن مجتهد رفتم. کلمه طیبه توحید و اقرار به رسالت خاتم پیامبران را به زبان جاری ساختم و ضروریات آیین اسلام را از او آموختم و همه را به خط سریانی نوشتم که فراموش ننمایم و از محضر وی درخواست نمودم که کسی را از اسلام من آگاه نسازد؛ زیرا ممکن است از طرف خویشاوندان و دستگاه مسیحیت، مورد ایذا واقع شوم. سپس به حمام رفتم و غسل توبه از شرک به جا آورده و مجدداً کلمه اسلام را به زبان جاری نمودم. الحمدللّه الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا أن هدانا اللّه.

پس از مراسم ختان و بهبودی کامل، مشغول فرا گرفتن قرآن و تحصیلات معارف اسلامی گردیدم و برای تکمیل مراتب، عازم عتبات عالیات شده و از محضر اساتید آن جا بهره مند شدم....(۷).

------------------------------ پی‌نوشتها: ۱. ج۲، ص۸۸ - ۱۰۹. ۲. نخستین رساله یوحنا، باب چهارم، جمله ۱ - ۷ به نقل از:عهد جدید، چاپ لندن ۱۸۳۷م.

۳. انجیل متی، باب ۱۳، جمله ۱۴-۱۳.

۴. همان، باب ۱۱، جمله ۲۷.

۵. انجیل یوحنا، باب ۸، جمله ۱۹.

۶. انجیل متی، باب ۲۶، جمله ۶۴.

۷. انیس الاعلام، ج۱، ص۴ و ج۲، ص۱۶۱. مرحوم فخرالاسلام از افراد ارزنده ای بود که در پرتو اطلاعات وسیع، از طریق تشکیل جلسات مناظره با کشیشان و تألیف کتاب به جهان اسلام خدمات بزرگی انجام داده است. وی علاوه بر کتاب انیس الاعلام که غنی ترین منبع در رد مسیحیت کنونی است، کتاب هایی به نام بیان الحق، برهان المسلمین وتعجیز المسیحیّین، طبع و نشر نموده است. متأسفانه از این مبلغ نامی اسلامی شرح حال جامعی در دست نیست، حتی تاریخ وفات او به طور دقیق معین نیست و از سرنوشت او در پایان عمر اطلاعی نداریم.

نور حق به خاموشی نمی گراید

نور حق به خاموشی نمی گراید ۷. (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعى إِلَى الإِسْلامِ وَاللّهُ لايَهْدِى الْقَوْمَ الظّالِمِينَ؛. ظالم تر از آن که به خدا دروغ می بندد (پیامبر او را تکذیب می کند و معجزه او را سحر می خواند) در حالی که به سوی اسلام دعوت می شود کیست! خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی کند).

۸. (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَاللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ؛. می خواهند نور خدا را با دهن های خود خاموش کنند؛ خدا کامل کننده نور خویش است (و آیین او سراسر جهان را خواهد گرفت) اگر چه کافران کراهت داشته باشند).

۹ .(هُوَ الَّذِى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ(۱)عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ؛. او (خدایی) است که پیامبر خود را با کتاب هدایت (کننده) و آیین حق و استوار فرستاد تا آن را بر تمام آیین ها غالب و پیروز گرداند، اگر چه مشرکان ناپسند بشمارند).

جای گفتگو نیست که یکی از نعمت های بزرگ جهان طبیعت (نور) است. نور دارای مزایا و امتیازاتی است که زندگی جانداران و گیاهان بدون آن امکان پذیر نیست و اگر روزی روشنی از صفحه هستی رخت بر بندد، طومار زندگی درهم پیچیده می شود.

اکنون آثار چشمگیر نور را می توان در چهار قسمت خلاصه کرد:.

۱ . پرورش دهنده جانداران و گیاهان . جانداران و گیاهان در پرتو نور، رشد نموده و به سر حدّ تکامل می رسند. تا چندی پیش تصور می کردند که اعماق دریا خالی از نور است و فقط جانداران و گیاهان خشکی، در پرورش خود به نور نیازمندند، ولی اخیراً کشف گردید که نور درتمام نقاط دریا؛ ه‌ه وجود دارد و سازنده نور، بدن های خود جانداران دریاست وچه بسا احتمال می دهند که پرورش آنها به وسیله انوار دریایی انجام می گیرد.

توضیح این که، در اعماق بیش از ۵۰۰ - ۶۰۰ متر، ظلمت حکمفرماست و نور خورشید پس از آن که به تدریج انوار قرمز و نارنجی و زرد و سبز و آبی خود را از دست می دهد، جای خود را به (نور تاریکی) می دهد که از بدن موجودات زنده زیر دریا ساطع است و از عمق ششصد متر به بعد فقط موجودات دریا هستند که از سطح بدن آنها نوری کم و بیش می تابد. حیوانات مزبور درحقیقت به مثابه فانوس های زنده ای هستند که در اعماق دریا روشن شده‌اند.(۲)

اگر در ماه مرداد از عرشه کشتی به آب دریا بنگرید، تصور می کنید که ستارگان آسمان ده ها هزار برابر شده و عکسشان در آب افتاده است و اگر دستتان را در آب فرو ببرید انگشتان شما از ذرات نورانی پوشیده می شود، این ذرات درخشنده از حیوانی است ذره بینی که به (نوکتیکوک) موسوم است.

خلاصه نه تنها جانداران دریایی که در اعماق پایین تر از ششصد متری زندگی می کنند، به دریا نور می بخشند، بلکه نباتات ثابت دریایی نیز این اثر را دارند، و از این طریق، به پیدایش حیات و ادامه آن در اعماق آب ها، امکان بخشیده‌اند.(۳)

۲ . سریع ترین حرکت، حرکت نور است. نور درهر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر (معادل ۵۰ هزار فرسخ) سرعت دارد و هیچ موجود مادی از نظر سرعت نمی تواند به پای آن برسد؛ زیرا اگر جسمی معادل سرعت نور حرکت کند بی درنگ تبدیل به انرژی و نیرو می شود.

۳ . نور از پدیده هایی است که طبعاً واضح و روشن است و با ذرات خود، خویشتن را نشان می دهد و در دیدن آن نیازی به چیزی نداریم، بر خلاف پدیده های دیگر مادی که در رؤیت آنها به نور نیازمندیم. رؤیت اشکال والوان و تشخیص اجسام همگی به وسیله نور انجام می گیرد.

۴ . هنگام شب، پرده ضخیمی از تاریکی بر روی موجودات و حرکات انسان ها می افتد. از این نظر در تاریکی شب نمی توان میان عبادت عابدان و کارهای خدا پسندانه مردان نیک اجتماع و حرکات مرموز دزدان و راهزنان فرق گذارد، و پیوسته یغماگران و دزدان و گروه های تبهکار، از ظلمت شب استفاده نموده از خانه های خود بیرون آمده و دست به جنایت می زنند. ولی از ترس این که روشنی روز، پرده از روی جنایات آنها بردارد، در پایان شب، به خانه های خود برگشته و جامعه را به حال خود رها می کنند.

اینها همگی آثار بارز نور حسی است ولی از آن جا که نور معنوی نیز از این آثار به گونه ای برخوردار است، قرآن لفظ نور را در نور معنوی به کار برده است که میان آن و نور مادی از نظر آثار، مشابهت هایی وجود دارد.

قرآن علاوه بر این که لفظ (نور) را در مورد خود خدا به کار برده(۴) در سه مورد دیگر نیز این لفظ را به کار برده است:.

الف) لفظ (نور) را در اسلام و ایمان به کار برده و ایمان را نور وکفر را (ظلمت) خوانده و می فرماید:.

(اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ...؛(۵).

خداوند دوست کسانی است که ایمان دارند؛ آنها را از تاریکی (کفر) وارد روشنی (ایمان) می نماید).

ب) در جای دیگر این لفظ را درباره قرآن به کار برده و این کتاب آسمانی را که راهنمای بشر در زندگی است، نور نامیده و می فرماید:.

(... وَأَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً؛(۶).

نور روشنی (قرآن) برای شما نازل کردیم).
ج) گاهی خود پیامبر را نور نامیده و می فرماید:.
(... قَدْ جائَکُمْ مِنَ اللّهِ نُور وَ کِتاب مُبین؛(۷).
ازجانب خدا نور (پیامبر) و کتاب روشنی به سوی شما آمده است).
بنابراین امکان دارد که مقصود ازجمله (نور اللّه) در جمله (لِیُطْفِئُوا نُورَ اللّه)(۸) همه و یا یکی از معانی سه گانه یاد شده باشد؛ مثلاً ممکن است مقصود (قرآن) باشد؛ زیرا در آیه ششم به طور کنایه نامی از قرآن برده و یاد آور شده که مسیحیان پس از شناسایی موعود انجیل، معجزه او را سحر خواندند.(۹) گذشته از این در آیه هفتم کسانی را که به خدا افترا می بندند، در حالی که به اسلام خوانده می شوند، از ستمگرترین افراد خوانده است. افترای این افراد این است که معجزه پیامبر اسلام (قرآن) و موعود انجیل را سحر می خواندند، روی این قراین می توان گفت منظور از نوری که کافران در خاموش کردن آن می کوشند همان قرآن است.
ممکن است مقصود پیامبر باشد؛ زیرا آیه ششم آمدن پیامبری را که نام او احمد است محور بحث قرار داده و در آیه نهم نیز درباره بعثت او سخن می گوید آن جا که می فرماید: (هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ).
چنان که احتمال دارد مقصود از (نور) آیین اسلام باشد؛ زیرا چنان که ملاحظه می فرمایید موضوع بعثت پیامبر را با ارسال دین استوار (دین الحق) باز هم ذکر کرده است.
خلاصه در خلال این آیات برای هر یک از معانی سه گانه، قرینه وجود دارد ونمی توان یکی را بر دیگری ترجیح داد. در هرحال قرآن نور است، پیامبر نور است، ایمان واسلام نور است، چرا! زیرا هر یک ازآنها، آثار برجسته نور حسی را به طرز جالب تر و ارزنده تری دارا هستند. چرا آنها را نور می نامیم. اگر نور حسی پرورش دهنده جانداران و گیاهان است، نور معنوی (قرآن، پیامبر، اسلام) نیز مربی دل و جان و موجب تکامل انسان است و آدمی در سایه این انوار الهی، که همگی از نور نامتناهی خداوند سرچشمه می گیرند، به آخرین حدّ تکامل علمی و عملی می رسد.
اگر نور حسی نشان دهنده خود و موجودات دیگر است، نور حق نیز پیوسته ساطع و فروزان و روشنگر قلوب و ارواح است.
اگر نور حسی کوتاه کننده دست جنایتکاران و باز دارنده آنان از جنایت است، نور معنوی نیز، تبهکاران اجتماع را از هر نوع فعالیت ضدّ اخلاقی و اجتماعی باز داشته و فرصت فعالیت به آنان نمی دهد.
اگر یغماگران اموال در تاریکی شب به فکر جنایت می افتند، در مواقعی که نور معنوی در نقطه ای به ضعف می گراید، دزدان اخلاق و سرمایه های انسانی، از فرصت استفاده نموده به فکر سست کردن پایه های ایمانی و ارزش های اخلاقی می افتند.
اگر نور حسی به سرعت سرسام آور، فواصل مکانی را طی می کند، نور معنوی در قلوب آماده وارواح پاک و سرشت های دست نخورده آن چنان نفوذ می کند که در اندک زمانی، قلوب ملت ها را تسخیر نموده و دامنه نفوذ خود را به دورترین نقاط گیتی می رساند.
به همین مناسبت که نور معنوی نیز به سان نور حسی، سرعت نفوذ در قلوب و ارواح دارد، قرآن نوید قطعی می دهد که این نور (آیین حق) سرانجام سراسر جهان را فرا خواهد گرفت و خداوند آن را بر همه ادیان پیروز خواهد گردانید آن جا که می فرماید:.
(لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّه؛ برهر چه به نام دین است، پیروز خواهد ساخت). تاریخ این پیروزی قطعی. در آیه نهم، نوید پیروزی این حق را بر تمام ملل می دهد اکنون باید دید مقصود از (ملت مغلوب) چیست اگر مقصود آیین شرک و بت پرستی باشد، این نوید قطعی در زمان خود رسول خدا صورت پذیرفت و مرکز شرک، که حجاز و یمن بود، به تصرف مسلمانان در آمد و بت خانه ها، به مساجد و معابد تبدیل شد.
و اگر منظور همه شرایع رایج در آن عصر باشد و مقصود از این پیروزی، پیروزی از نظر برهان و دلیل است، این نوع پیروزی نیز در

زمان پیامبر انجام گرفت وقدرت برهانی اسلام در صدر اول بر تمام ملل مخالف، روشن و مبین بود و هیچ فرد با انصافی در استواری دلایل اسلام، شک وتردیدی به خود راه نمی داد. و هیچ بعید نیست که مقصود همان پیروزی ظاهری و سرکوبی دشمنان ومخالفانی بود که بر سر راه انتشار اسلام قرار داشتند. یک چنین پیروزی و سرکوبی، به نحوی در صدر اسلام صورت پذیرفت و اکثر نقاط معمور و متمدن آن زمان پس از یک قرن در قلمرو حکومت های اسلامی درآمد و حدود متصرفات مسلمانان به نحو چشمگیری توسعه یافت و دولت اسلامی به صورت سنگین ترین وزنه سیاسی و مذهبی در سراسر گیتی در آمد و از جمله (لِیُظْهِرَه) بیش از این نیز استفاده نمی شود.

ولی این پیروزی به صورت کامل تر و وسیع تر، که سراسر گیتی را فراگیرد، در موقعی تحقق خواهد پذیرفت که حکومت حقه الهی به وسیله آخرین سفیر و وصیّ پیامبر خود، حضرت حجهٔ بن الحسن العسکریژ تأسیس شود و مزاج مردم جهان پس از سر خوردگی ازحکومت های مادی و افکار شیطانی و اعمال اهریمنی، برای پذیرفتن چنین حکومتی، که براساس توحید و فطرت استوار است، آماده شود.(۱۰). بهترین تجارت و بازرگانی. ۱۰ . (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَهٍ تُنْجیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ؛

ای افراد با ایمان، آیا به تجارتی که شما را از عذاب دردناک نجات می دهد، راهنمایی کنم).

۱۱ . (تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیْر لَکُمْ إنْ کُنْتُم تَعْلَمُونَ؛

(این تجارت عبارت است از این که) به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید، و در راه خدا با مال ها وجان های خود جهاد نمایید این (چنین تجارت) برای شما (از ثروت جهان) بهتر (و سودمندتر) است اگر متوجه باشید).

۱۲ . (یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَیُدْخِلْکُم جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ وَمَساکِنَ طَیِّبَهً فی جَنّاتِ عَدْنٍ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ؛

(در این صورت) گناهان شما رامی آمرزد و به بهشتی که آب از زیر (درختان) آن جاری می شود وخانه های پاکیزه ای که در بهشت جاوید است، وارد می سازد، این است کامیابی بزرگ).

۱۳ . (وَ أُخْری تُحِبُّونَها نَصْر مِنَ اللّهِ وَفَتْح قَریب وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ؛

و (نیز شما را به تجارت) دیگری (راهنمایی می نمایم) که آن را دوست می دارید و (آن) نصرتی است ازجانب خدا و فتحی نزدیک (فتح مکه) است. (ای پیامبر،) افراد با ایمان را به آن بشارت ده).

هر فردی از افراد بشر، با سرمایه های گوناگون و مختلفی آفریده شده است که می تواند با آنها، در این جهان تجارت بنماید: گروهی سرمایه جوانی و تندرستی، سرمایه عقل و خرد را در مسیر تحصیل مقام و منصب، مال و ثروت قرار می دهند وتمام سرمایه های مادی و معنوی خدا دادی خود را در این راه مصرف می نمایند و هدفی جز این کالاهای زودگذر و فنا پذیر ندارند. یک چنین بازرگانی از نظر منطق قرآن جز خسارت چیزی نیست؛ زیرا این شخص در برابر از دست دادن سرمایه های طبیعی و خدادادی، کالایی را خریده است که ثبات و دوام ندارد و پس از مرگ و انتقال به سرای دیگر، از آن بهره ای نخواهد برد.

قرآن در سوره (عصر) به خسارت و ورشکستگی انسان در تجارت با داشتن مواهب و سرمایه های بزرگ الهی، اشاره کرده و می فرماید: (إِنَّ الإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ؛ بشر درزیان و خسارت است) و ملاک زیان کاری انسان همین است که از استعدادهای سرشار ومواهب الهی، بهره ای جز لذت چند روزه نمی برد و به فکر توشه بر گرفتن برای زندگی در جهان دیگر نیست، وگاهی او را به این عنوان معرفی می کند:

(... هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالأَخْسَرینَ أَعْمالاً ُ الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیوهِ الدُّ نْیا وَهُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً؛(۱۱).

آیا شما را به زیان کارترین افراد از نظر کار و کوشش آگاه سازم آنان کسانی هستند که (نتیجه) کار و کوشش آنها در این جهان بی نتیجه و تلف شده است و آنان تصور می کنند که کار نیک و پرسودی انجام می دهند).

قرآن حقیقت عمل و بازده کار و کوشش آنان را با لطیف ترین تعبیر (ضلّ سَعْیُهُم) مجسم نموده و می رساند که این افراد بر اثر

گم کردن راه، نتیجه ای از کـار و کوشـش خود نمی برنـد در صورتی که این افراد می توانسـتند با بهره گیری ازمواهب الهی علاوه برتـأمین زنـدگی و ارضـای خواست هـای درونی، موجبات خوشـنودی خـدا را فراهم سازنـد و به لذایـذ دنیا از نظر هـدف و مقصـد ننگرند، بلکه آن را وسیله بدانند.

از آن جا که قرآن از دید وحی، رشته زندگی را برای پس ازمرگ باقی و جاوید می داند صرف این سرمایه ها را فقط در راه تأمین زندگی مادی جز گم کردن راه سعادت و کسب خسارت چیز دیگری نمی داند.

ولی آن انسان مادی که صـفحه هستی را محـدود به ماده و پدیـده های مادی می داند و رشـته زندگی را در لحظه مرگ پایان پذیر تلقی می کند چنین تجارت را موفقیت وکامیابی محض نمی پندارد. بنابراین، داوری در این باره که صـرف مواهب در تأمین جهات مـادی و نادیـده گرفتن امور معنوی، خسارت است یا تجارت، بسـتگی به این دارد که چه نوع جهان بینی داشـته باشـیم و به گزارش پیـامبران به چه دیـدی بنگریم. به طور مسـلم بـا دیـد وحی یـک چنین دنیاداری جز زیان چیزی نیست و با دیـد مادی تجارتی اسـت سرشار از بهره.

قرآن در آیات مزبور کسانی را که به خـدا و رسول وی ایمان می آورند و در راه خدا جان ومال خود را بذل می نمایند به امور زیر نوید می دهد:

۱ . (یغفر لکم؛ گناهان شما را می آمرزد). این جمله می رساند که جان بازی در راه خدا موجب آمرزش گناهان است.

۲ . (یـدخلکم جنات؛ شـما را وارد بهشت می کند). ولی از آن جا که یک چنین مزایای معنوی برای تحریک گروهی که پیوسـته به دنبـال منافع دنیوی می دونـد کافی نبود، در آیه ۱۳ نویـد می دهـد که به همین نزدیکی در پرتو کمـک های غیبی منطقه ای را فتح نموده و از این رهگذر به یک سلسله منافع مادی که آن را بیش از کسب رضای الهی دوست می دارند، نایل می آیند.

درآیه ۱۳ به طورتلویـح می رسانـد که هـدف اساسـی از جهاد همان مزایای معنوی است و اما غنایم جنگی که مورد علاقه آنان می باشد فقط برای تحریک و تهییج گروهی از مجاهدان است:.

از آن جا که در تفسـیر آیه (إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ...) (آیه چهارم) از این سوره درباره اهمیت جهاد به طور مشـروح بحث کردیم رشته سخن را در این جا کوتاه می کنیم.

------------------------------ پی‌نوشتها: ۱. ضمیر (لیظهره) به (دین الحق) بر می گردد.

۲. نظری به طبیعت و اسرار آن، ص۶۰.

۳. همان، ص۶۵ – ۶۷.

۴. (اللّهُ نورُ السَّمواتِ وَالأرْضِ...) – نور (۲۴) آیه ۳۵.

۵. بقره (۱) آیه ۲۵۷.

۶. نساء (۴) آیه ۱۷۴.

۷. مائده (۵) آیه ۱۵.

۸. ر . ک: آیه هشتم از سوره مورد بحث و ترجمه آن.

۹. (فَلَمّا جائَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبینٌ).

۱۰. نور الثقلین، ج۵، ص۳۱۷.

۱۱. کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.

چهره حواریون در انجیل و قرآن

چهره حواریون در انجیل و قرآن ۱۴ . (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنْصارَ اللّهِ کَما قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوارِیِّینَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللّهِ فَامَنَتْ طائِفَهٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ وَکَفَرَتْ طائِفَهٌ فَأَیَّدْنَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِینَ؛.

ای افراد با ایمان، یاران خدا باشید، هم چنان که عیسی فرزند مریم به حواریون(۱) گفت: یاران من (برای دعوت) به سوی خدا کیست حواریان گفتند: ما یاران خدا هستیم. گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی دیگر کفر ورزیدند. افراد با ایمان را بر ضدّ دشمنان کمک کردیم و سرانجام پیروز شدند).

حواریون عیسی دوستان و شاگردان خاصّ حضرتش بودند که به وی از صمیم دل ایمان آورده بودند و آیین او را پس از غیبت مسیح در جهان انتشار دادند و آنها دوازده نفرند و اسامی ایشان به قرار زیر است:.

۱ . شمعون پطرس؛ ۲ . اندریاس برادروی؛ ۳ . یعقوب؛ ۴ . یوحنا برادروی؛ ۵ . فیلسیبوس؛ ۶ . برتونما؛ ۷ . لوقا؛ ۸ . متی که گاه به او لاوی نیز می گویند؛ ۹ . شمعون غیور؛ ۱۰ . لیبوس که گاهی به او یهودا گفته می شود؛ ۱۱ . یعقوب صغیر النیوس؛ ۱۲ . یهودای اسخریوطی.

(۲)قرآن و انجیل با کمال صراحت درباره حواریون حضرت مسیح داوری نموده اند: قضاوت قرآن در حقّ آنها کاملاً یک نواخت است و همه را به خاطر داشتن روح فداکاری و جان بازی در راه آیین مسیح می ستاید، حتی در آیه مورد بحث برای تحریک مسلمانان به فداکاری در راه اسلام و این که در جرگه یاران خدا در آیند، جریان حواریون رانقل می کند و می گوید، آنان صریحاً به ندای یاری طلبانه مسیح چنین پاسخ گفتند: (نحن انصار اللّه؛ ما یاران خدا هستیم). پس شما هم ای مسلمانان به سان آنها یاران خدا باشید و بدانید بر دشمن پیروز خواهید شد هم چنان که آنها پیروز شدند.

ولی قضاوت انجیل درباره آنها کاملاًـ متناقض است: گاهی آنها را در پرتو قرب معنوی که با مسیح داشتند صاحب کرامات و خوارق عادات معرفی می کند(۳) در صورتی که در برخی از اناجیل، چهره ای از آنها ترسیم می شود که نه تنها با آن مقام بلند و مرتبت رفیع آنان سازگار نیست، بلکه آنان را افراد فاسق ولاابالی معرفی می نماید.

یکی از دلایل اعجاز قرآن این است که پیرامون صدها موضوع سخن گفته و درباره آنها بحث نموده است، ولی هیچ گاه در قضاوت و داوری خود دچار تناقض و اختلاف نشده است، چنین مصونیتی از یک فرد امّی درس نخوانده، نشانه ارتباط وی با جهان وحی است، که از هر نوع خطا مصون می باشد و گواه بر این است که این کتاب محصول و تراوش فکر وی نیست؛ زیرا عادتاً محال است که یک فرد، آن هم مدتی طولانی در مورد موضوعات گوناگون بحث و بررسی کند و در این مدت هرگز دچار اختلاف و تناقض گویی و یا لااقل شک وتردید نگردد.

هر یک از این موضوعات که قرآن درباره آن به طور مکرر بحث نموده نمونه زنده و گواه روشن براین مطلب است. یکی از آن نمونه ها موضوع (حواریون) مسیح است که در این آیه و آیات دیگر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است.اکنون ما تمام آیه هایی را که درباره آنان وارد شده در این جا گرد می آوریم، سپس خود شما داوری نمایید که آیا همه این آیات، جز یک هدف، که آن طهارت و پاکی و خلوص و ایمان راسخ آنان است، چیز دیگری را تعقیب می کند و بعداً داوری های متناقص انجیل را در حقّ آنان در این جا منعکس می سازیم، تا روشن شود کدام یک شایستگی کتاب آسمانی بودن را دارد.

قرآن حواریون عیسی را چنین معرفی می کند:.

۱ . آنان یاران خدا بودند هنگامی که مسیح، بنی اسرائیل را به آیین خود دعوت نمود و معجزات خود را برای آنها شمرد و اعلام کرد که من تصدیق کننده تورات و در عین حال حلال کننده برخی از حرام ها می باشم، در این هنگام احساس کرد اکثریت بنی اسرائیل در فکر کفر و انکار و اعراض از رسالت وی می باشند، لذا برای این که یاران خود را از دیگران تمیز دهد ندای خود را بلند کرد و گفت:.

(... مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللّهِ قَالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللّهِ امَنّا بِاللّهِ وَاشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ؛(۴).

وقتی که حضرت عیسی از آنان احساس کفر و انکار نبوت نمود گفت: یاران من برای راهنمایی مردم به سوی خدا کیست! حواریون گفتند: ما یاران خداییم. به او ایمان داریم و گواه باش که ما در برابر او تسلیم هستیم).

در آیه مورد بحث هم، همین مطلب را از آنان نقل می کند. لطفاً به خود آیه و ترجمه آن در آغاز بحث مراجعه کنید.

۲ . به حواریون الهام می شود. یکی از معانی وحی در قرآن، همان الهام به قلب است. به طور مسلم الهام الهی شرایط و قیودی دارد و از آن کسانی است که روح و روان آنها، از لوث معاصی پاک شود و شایستگی خاص برای چنین موهبت پیدا نمایند.

اگر به مادر موسی الهام می شود (نوزاد خود را شیرده و در صورت ترس از مأموران فرعون او را به دریا افکن واز سرانجام کار نترس؛ زیرا ما او را به سوی تو باز خواهیم گردانید و از پیامبران مرسل قرار خواهیم داد) برای این است که مادر موسی به چنین کرامتی شایسته بوده است.

حواریون عیسی به تصریح قرآن دارای چنین شایستگی بودند و خداوند به آنان الهام نمود که به او و پیامبرش ایمان آورند آنان نیز به وی ایمان آوردند و حضرت مسیح را گواه گرفتند که در برابر دستورهای خداوند تسلیمند. چنان که می فرماید:

(وَإِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوارِیِّینَ أَنْ امِنُوا بِی وَبِرَسُولِی قالُوا امَنّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ؛(۵).

هنگامی که به حواریون الهام کردم که به من و پیامبر من ایمان آورید همگی گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم هستیم).

۳ . برای حواریون از آسمان مائده نازل می شود. با این که حواریون حضرت مسیح، به وی عقیده راسخ داشتند، برای کسب اطمینان بیشتر و بالابردن مراتب یقین و ایمان خود، از او درخواست نمودند که از خدا بخواهد برای آنها خوانی از غذا از آسمان فرود آورد. این معجزه خواهی نه به آن معنا ست که در نبوت مسیح شک و تردید داشتند، بلکه - همان طور که گفته شد - این درخواست برای کسب یقین بیشتر و تحصیل بالاترین مراتب ایمان بود؛ زیرا انسان هر چه هم به مطلبی مؤمن باشد باز مایل می شود که آن را از نزدیک لمس و مشاهده نماید.

ابراهیم خلیل الرحمان با این که ایمان راسخ، به معاد انسان ها داشت که روزی خداوند همه را زنده خواهد نمود، مع الوصف از خدا خواست که نحوه زنده کردن مردگان را به او نشان دهد تا ازنزدیک آن را مشاهده نماید. هنگامی که مورد بازخواست خداوند قرار گرفت و خطاب آمد که، مگر ایمان به قدرت من نداری وی در پاسخ گفت: چرا! (... وَ لِکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی...).(۶) آری ایمان راسخ دارم که تو مردگان را زنده می کنی، ولی برای بالابردن ایمان و تکمیل مراتب یقین می خواهم آن را به طور محسوس ببینم.

اتفاقاً عین همین تعلیل در درخواست حواریون نیز منعکس است؛ زیرا آنان پس از درخواست مائده آسمانی رو به مسیح کردند و گفتند:.

(... نُرِیدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْها وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَ نَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشّاهِدِینَ؛(۷).

ما می خواهیم از آن مائده بخوریم، تا قلوب ما مطمئن گردد و بدانیم که به ما، راست گفته اید و بر وجود چنین معجزه ای شاهد و گواه باشیم).

حضرت مسیح درخواست آنان را پذیرفت و از خداوند خواست که برای آنها، خوانی از آسمان نازل کند وهمان روز را بر عموم بنی اسرائیل عید و روز سرور قرار دهد و نشانِ ای از خداوند بر صدق رسالت مسیح باشد. خداوند دعای مسیح را پذیرفت، و برای تثبیت ایمان آنها مائده ای از آسمان بر آنها فرود آورد.(۸).

این آیات روشنگر مقام و موقعیت حواریون عیسی درنزد قرآن مسلمانان است، که همگی به آن ایمان داریم. حالا ببینیم چهره آنان

در کتاب های عهد جدید چگونه است!. چهره حواریون در عهد جدید. مؤلف قاموس کتاب مقدس قطعات زیادی را در مورد شخصیت آنان از عهد جدید گردآورده که همگی حاکی از عظمت و جلالت آنهاست، وما آن چه را ایشان در این مورد نقل نموده است در این جا از نظر خوانندگان می گذرانیم:.

حواریون شاگردان مخصوص حضرت مسیح هستند که بر جلال او شاهدند و آنها را در نهایت اقتدار برگزیده و با روح خود مملو ساخت و تعالیم و خدمات مخصوص خود را به آنها سپرد. بدیهی است که منصب حواریون مسیح به انقضای حیات خودشان منتهی شده و به نمایندگان آنها داده نمی شد. آنان اشخاص عامی و امّی بودند که از میان مردم منتخب گشته، بعد از دعوت و اعطای دستور العمل کامل،آقای مقدس والهی خود را متابعت همی نمودند وهمواره از مشاهده اعمال و افعال او از روح مقدس او شرمسار گشته، متدرجاً حقایق وتعالیم انجیل را درک می نمودند و پس از قیام خود، آنها را به تمام دنیا مأمور فرمود که اهل جهان را موعظه و اندرز نمایند و ایشان را بر اظهار معجزات و خوارق و غیره قدرت بخشید.

بدیهی است که حواریون در اقتدار و اظهار معجزات و خوارق عادات و غیره مساوی بودند وهیچ یک را برتری بر دیگری نبود و هرگز ایشان مدعی این معنا نبودند، لکن هیچ یک از ایشان هم چو پولس مقتدر و توانا و کارپرداز نبود.

حواریون به طور تدریج در فهم و ادراک رسالت مسیح ترقی نمودند تا موقع افاضه روح بر تمام ایشان.

در (کتاب اعمال حواریون) وضع انکار لذات و زحمات این دوازده تن، که شباهت به مسیح داشتند، وافعال ایشان،که بر طبق اراده حضرت اقدس الهی بود و محض محبتی که به خداوند ایشان داشتند، به جا می آوردند، به طور تفصیل مذکور است وخودشان را، تماماً با غیرت و محبتی که بر حسب میل و رضای مسیح بود وقف این کار کرده وهمواره ما را تعلیم می دهند.(۹). چهره دیگر حواریون در عهد جدید. این بخش ها حاکی از صداقت و نزاهت حواریون است، ولی در برابر آنها بخش هایی در عهد جدید وجود دارد، که درست نقطه مقابل آن همه ثنا و توصیف است و انسان نمی داند کدام یک از اینها را باور کند؛ مثلاً همین انجیل متی، که حواریون را صاحبان کرامت و شفا دهندگان بیماران معرفی می کند در جای دیگر درباره یهودای اسخریوطی می گوید: وی دین خود را به دنیا فروخت و مسیح را درمقابل سی درهم به یهود تسلیم نمود و سرانجام پشیمان شد و خود را خفه نمود و با این کیفیت درگذشت. اینک عین عبارت انجیل متی را ملاحظه نمائید:.

(چون صبح گردید، جمیع رؤسای کهنه و مشایخ آن قوم درباره عیسی مشورت کردند که او را به قتل برسانند. پس او را بسته بیرون کشیدند و به پنطیوس پیلاطس حاکم تسلیم نمودند وچون یهودا سی پاره نقره را به رئیس کهنه و مشایخ رد نمود و گفت: خطا کرده ام؛ زیرا که خون بی گناهی را تسلیم نموده ام. گفتند که، ما را چه کار است خود دانی. پس آن پاره های نقره را درهیکل افکند، برگشت و خود را خفه نمود).(۱۰). حواری دزد. این حواری نه تنها در طول عمر چنین دسته گلی به آب داده و عیسای بی گناه را تسلیم دستگاه دژخیمان یهود نموده است، گویا سابقه و پیشینه درستی نیز نداشته و گاهی دست به دزدی می زده است و انجیل یوحنا درباره وی چنین می نویسد:.

شش روز قبل از عید فصح عیسی به بیت (عنیه) به مکان لفا در مروه که از میان مردگان او را برخیزانیده بود، آمد. در آن جا برای او طعام آماده کردند و مرثا خدمت می کرد و لعاذر یکی از هم نشینان بود. مریم رطل عطر سنبل خاص گران قیمتی را گرفته، به پاهای عیسی مالید و پا های او را به موی های خود خشک کرد و خانه به بوی آن عطر پر شد. آن گاه یکی از شاگردانش، یعنی یهودای اسخریوطی پسر شمعون که بعد به او خیانت کرد، گفت: این عطر چرا به سیصد دینار فروخته نشد که به فقیران داده شود، و گفتن او این را نه از آن جا بود که برای فقیران می اندیشید، بلکه از این سبب بود که دزد بود و کیسه می داشت و آن چه را در آن می افتاد می برد.(۱۱). گرفتاری مسیح و خواب شیرین حواریون. مسیح در شب گرفتاری خود، به آنان دستور داد که بیدار بمانند ولی آنان بر خلاف دستور وی در خواب شیرین فرو رفتند، حتی مسیح مقداری نماز خواند و پیش آنان آمد همه را در خواب دید

و به پطرس گفت: نمی توانستید یک ساعت با من بیدار باشید و دعا کنید. بار دیگر رفت مشغول نماز شد و برگشت دوباره همه را در خواب دید، سپس درمرتبه سوم برگشت و به حواریون گفت: حالا بخوابید و استراحت کنید.(۱۲).

نه تنها در شب گرفتاری عیسی به خواب رفتند، بلکه در لحظه گرفتاری وی، او را رها نمودند و فرار کردند.(۱۳).

اکنون ما کدام از این دو ترسیم را بپذیریم؛ ترسیمی که آنان را در آستانه پیامبران قرار داده و صاحبان کرامت و خارق عادت معرفی می کند، یا ترسیم دیگری که حاکی از جبن و زبونی و ضعف ایمان آنان است تا آن جا که کارهایی انجام می دهند که هرگز یک مؤمن عادی، حاضر نیست آنها را انجام دهد؛ مثلاً پیشوای خود را در برابر سی درهم به دژخیمان یهود می فروشند و در موقع گرفتاری مسیح به خواب اندرند و یا پا به فرار می گذارند، گویا عیسایی نبوده و مسیحی نیامده است. پیشوای مسیحیان از مسیح، تبری می جوید. پطرس، رئیس حواریون و خلیفه عیسی، دراین که مانند دیگران در شب گرفتاری خوابید و پس از گرفتاری پا به فرار گذارد جای گفتگو نیست. ولی سپس اندک شهامتی ازخود نشان داد و دورادور از عقب سر وی به منزل رئیس کهنه رفت و داخل گشت و نزد ملازمان برای ملاحظه انجام کار نشست، تا آن جا که پطرس در ایوان، در بیرون نشسته بود و کنیزکی نزد وی آمد و گفت: تو نیز با عیسای جلیلی بودی و او در حضور همه انکار نمود و گفت: نمی دانم که چه می گوییسپس کنیزک دیگری او را دید و به اوگفت: این مرد هم با عیسای ناصری بوده است. پطرس سوگند خورد که آن مرد را نمی شناسم و پس از مدت کمی، کسانی که ایستاده بودند پیش پطرس آمدند و گفتند: تو هم از آنها می باشی؛ زیرا لهجه تو، مرتو را آشکار می سازد. در این موقع شروع به لعن و قسم خوردن نمود که هرگز مسیح را نمی شناسم. در این موقع خروسی بانگ زد، آن گاه پطرس سخن عیسی را که به وی گفته بود که، سه مرتبه مرا پیش از بانگ خروس انکار خواهی کرد، به یاد آورد و بیرون شتافت و زار زار گریست.(۱۴). پطرس، شیطان است. هنگامی که عیسی از سرنوشت خود به شاگردانش خبر می داد، پطرس او را گرفت و در آغاز ملامت نمود و گفت: خداوندا، از تو دور باد، این بر تو واقع نخواهد گشت! مسیح در جواب وی گفت: شیطان، دور شو، که موجب صدمه من هستی؛ زیرا اندیشه تو از الهیات نیست، بلکه از افسانیات است.(۱۵).

اینها نمونه هایی از داوری های ضد ونقیض عهد جدید است که در این جا منعکس ساختیم، با این وصف چگونه می تواند این نوشته، راهنمای ملل جهان و چراغی فرا راه مردم آن باشد.

در این جا عظمت قرآن و اصالت و عدم تحریف آن برای اهل تحقیق روشن می شود که حواریون را تأیید می کند و احادیث اسلامی نیز درباره حواریون یک نواخت است؛ همگی عظمت وجان بازی آنان را بیان می کنند. علامه مجلسی، محدث معروف شیعه، روایات مربوط به آنان را در بحارالانوار(۱۶) گرد آورده است.

پایان.

------------------------------- پی‌نوشتها: ۱. مفسران ولغت نویسان برای (حواری) معانی متعددی ذکر کرده اند.

ابن فارس در المقاییس می نویسد: اصول و ریشه معانی (حور) سه چیز است:.

الف) لون و رنگ. از این جهت لفظ (حور) در شدت سفیدی و سیاهی چشم استعمال می شود.

ب) رجوع و بازگشت. مانند (ظَنّ أن لَنْ یحور؛ او اندیشید که دیگر باز نخواهد گشت).

ج) گردش و مدار . اگر به دوست صمیمی انسان حواری می گویند، شاید از نظر پاکی و صفای قلب آنهاست که نقطه سیاهی در روان او نیست.

طبرسی در مجمع البیان (ج۱، ص۴۴۷) می گوید: علت این که به دوستان مسیح (حواری) می گویند این است که، آنان شغل رخت شویی داشتند و لباس های مردم را سفید می کردند.

۲. انجیل متی، باب ۱۰، به اهتمام بیبل سوسیتی کرت سیم، چاپ لندن ۱۸۳۷؛ قاموس کتاب مقدس، ص۴۱۴، ماده (رسول).۳.

همان، باب ۱۰، جمله ۱ از همـان چـاپ، دربـاره این دوازده نفرچنین می نویسـد: (پس دوازده شاگرد خود را طلب فرموده ایشان را برارواح پلید قدرت داد تا آن که ایشان را اخراج نمایند و این که از هرمرضی و رنجی شفا بخشند...).

۴. آل عمران (۳) آیه ۵۲.

۵. مائده (۵) آیه ۱۱۱.

۶. بقره (۲) آیه ۲۶۰.

۷. مائده (۵) آیه ۱۱۳.

۸. ر . ک: مائده (۵) آیه ۱۱۴ و ۱۱۵.

۹. قاموس کتاب مقـدس، ص۴۱۴ و۴۱۵. و این بخش هـا را از انجیل های متی، لوقا، یوحنا و سایر کتب عهـد جدیـد، ماننـد (کتاب اعمـال رسولاـن)، و (کتـاب اول قرنتیان) و (کتاب اول تسالونیکیان)، با ذکر خصوصـیات کتاب و فصل و شـماره جمله ها نقل کرده است و چون این کتـاب مورد اعتمـاد کلیساهـای جهـان است دیگر لزوم نـدارد مـدرک هر یـک از این بخش هـا را از کتـاب هـای یادشده تعیین کنیم.

۱۰. انجیل متی، باب ۲۷، جمله ۱ – ۵.

۱۱. انجیل یوحنا، باب ۱۲، جمله ۱ – ۶.

۱۲. انجیل متی، باب ۲۷، جمله ۳۶ – ۴۶ (با تلخیص).

۱۳. همان، جمله ۵۷ (با تلخیص).

۱۴. همان، باب ۲۶، جمله ۵۸ – ۷۵.

۱۵. همان، باب ۱۶، جمله های ۲۳ – ۲۷.

۱۶. برای آگاهی بیشتر ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۴، ص۲۷۲ – ۲۸۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سـره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹